بسم الله الرحمن الرحیم

نگرشی در اسناد و مدارک

هجوم به خانهٔ صدیقهٔ طاهره علیها السلام

از قرن اوّل هجری تا کنون

تألیف

عبدالزهراء مهدي

مهدی، عبدالزهرا ـ
نگرشی به اسناد و مدارک هجوم به خانهٔ صدیقهٔ طاهره علیها السلام از قرن اوّل هجری تاکنون / تألیف و ترجمه عبدالزهرا مهدی ؛ بازنویسی محمد حسن غروی ـ [ویرایش ۲] ـ (چاپ اوّل نشر مولود کعبه) چاپ چهارم : تهران، نشر تک، ۱۳۸۷.
۲۵۵ ص . ISBN 964-95900-0-5
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی : الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام.
کتابنامه : ص ۲۳۹ ـ ۲۵۲ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. فاطمهٔ زهرا علیها السلام ، ۸ ؟ قبل از هجرت ـ ـ ۱۱ ق. ۲. فاطمهٔ زهرا علیها السلام ، ۸ ؟ قبل از هجرت ـ ۱۱ ق ـ ـ احادیث. الف . غروی، محمدحسن، ۱۳۵۲ ـ ویراستار. ب. عنوان. ج. عنوان : الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام.
۳۰۴۲ هـ ۸۶ م / ۲ / BP۲۷ ۲۹۷ / ۹۷۳
۱۳۸۷
کتابخانه ملی ایران ۹۹۴۴ـ۸۷ م

هجوم به خانهٔ صدیقهٔ طاهره علیها السّلام

عبدالزّهراء مهدی

بازنوشت : محمدحسن غروی

انتشارات تک
چاپ پنجم : ۳۰۰۰ نسخه
ربیع الثانی ۱٤۳٤ /اسفند ۱۳۹۱

مرکز پخش : نشر مولودکعبه

قم ـ خیابان شهدا (صفائیه) ، کوچه ۲۸، کوچه پنجم، پلاک ۷۹

تلفن : ۷۷۳۷۴۱۰ ـ فاکس : ۷۷۳۲۲۹۸ ـ صندوق پستی : ۱۱۵۷ ـ ۳۷۱۵۳

شابک ۵-۰-۹۵۹۰۰-۹۶۴ ◻ ISBN 964-95900-0-5

۶۰۰۰ تومان

قال الله تعالى:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ﴾

ای مؤمنان! داخل خانه‌های پیامبر نشوید مگر آن‌که به شما اذن داده شود.

سورهٔ احزاب: ۵۳

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم:

أَلاٰ إِنَّ فاطِمةَ بٰابُها بٰابِي وَبَيْتُهٰا بَيْتِي، فَمَنْ هَتَكَهُ فَقَدْ هَتَكَ حِجٰابَ الله.

همانا درب خانهٔ فاطمه، درب خانهٔ من و خانهٔ او خانهٔ من است، هرکس حرمت آن را پاس ندارد، حجاب خدا را دریده است.

طرف: ۱۹، بحارالأنوار: ۲۲ / ۴۷۷

تقدیم به تو

ای جـــان پـــیمبر

ای هســـتی حـــیدر

ای یـــاور بـــزرگ مـظلوم

ای فـریادگر غـربت عـلی

و ای رســـواگـــر غـاصبان

این شاخه گل را بر مـزار نـاپیدای خـود

پذیرا باش!

راهنمای کتاب



مقدّمه

از تو می‌پرسم:

از تو می‌پرسم؛ آری، از تو؛ می‌پرسم: پیامبرت کیست؟ او که مردم أبترش[1] خواندند و خداوند کوثرش عطا فرمود؛ کدامین یادگار از خود به جای نهاد؟ به راستی نسل ماندگار او کیست و از چه کسی پدید آمد؟ آیا جز فاطمه علیها السّلام می‌تواند کوثر او باشد؟

حال از تو می‌پرسم؛ نه! از آن وجدان نهفته و پنهان در لابلای قلبت؛ می‌پرسم: سرگذشت یکتا یادگار پیامبرت و کوثر موعود قرآن به کجا انجامید؟ آیا خاطراتش را شنیده‌ای؟ آیا صفحات زندگیش را ورق زده‌ای؟ آیا فرجام او را یافته‌ای؟

شاید بتوان گفت سرگذشت دخت یگانهٔ رسول گرامی صلّی الله علیه وآله وسلّم فصل الخطاب بسیاری از گفتارها و اندیشه‌هاست؛ و تحلیل

---

۱. أبتر: کسی که نسل و دودمانی از او به جای نمانده است.

و بررسی منصفانهٔ این قطعه از زمان، هر صاحب وجدانی را به حقیقت ناب رهنمون می‌شود.

مهمترین رویدادهایی که در این فاصلهٔ زمانی رخ داد عبارت است از رحلت جانگداز عزیزترین پیام‌آور الهی و نصب جانشین برای وی و واکنش خاندان رسالت در برابر سیاستهایی که یکی پس از دیگری اجرا می‌شد.

برخی از مورّخان و نویسندگان در منعکس نمودن این رویدادها مرتکب خیانتهایی شده‌اند و بنابر امیال درونی خویش به نقل و توجیه این رخدادها پرداخته‌اند. لیکن در این نوشتار[1] بر آنیم تا تصویری شفاف و فراگیر و خالی از موضع‌گیری نابخردانه دربارهٔ یکی از مهمترین رویدادهای زندگی دخت پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم داشته باشیم؛ البتّه سعی ما بر آن است که اصول مطالبی که بدان استدلال می‌کنیم از کتب معتبر شیعه و سنی بوده و نظرات طرفین را بررسی نماییم؛ شاید بتوانیم در ارائهٔ حق بر حق‌جویان گامی برداشته و تکلیفی را به انجام رسانیم.

تذکر به این نکته را ضروری می‌دانیم که در این نوشتار بعد از اسامی مبارک اهل‌بیت علیهم السّلام تحیات آورده شده است اگر چه در مصدر نیامده باشد.

---

۱. نوشته‌ای که پیش رو دارید ترجمهٔ کتاب «**الهجوم علی بیت فاطمه** علیهاالسلام» است که به جهت تخصصی بودن آن، ذکر برخی مطالب را خارج از حوصلهٔ خوانندگان دیدیم و به انعکاس نکات اصلی پرداختیم و تمامی آنچه را که لازم بود، در این اوراق گردآوردیم.

بخش اوّل

هجوم به خانهٔ فاطمه علیها السّلام در آیینهٔ وحی

یکی از مهمترین معجزات پیامبران علیهم السّلام اخبار و سخنانی است که دربارهٔ رویدادهای آینده دارند که البتّه این اعجاز نشأت یافته از اتصال آنان به گنجینهٔ دانش الهی و ارتباط با پروردگار هستی است.

حال با توجّه به این نکته به احادیث و سخنانی از پیامبر اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم در کتب شیعه و سنّی روبرو می‌شویم که حکایت از ابتلاء و درگیر شدن اهل بیت آن حضرت به رنجها و سختیهایی دارد که پس از رحلت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم با آن روبرو می‌شوند؛ و این در حالی است که شیعه و سنّی از آن حضرت روایات بسیاری ـ که در حد تواتر است ـ مبنی بر لزوم احسان و محبت و پیروی از اهل بیت علیهم السّلام نقل کرده‌اند. در این بخش به جستجوی برخی از سخنان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم که حکایت از مصیبتها و رنجهای اهل بیت علیهم السّلام دارد و در کتب اهل سنّت آمده است، می‌پردازیم و سپس احادیث شیعه را روایت خواهیم نمود.

روایات اهل سنّت

روزی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در بین راه رفتن سر مبارک خـود را بـر شانهٔ امیرمؤمنان علیه السّلام نهاد و گریست؛ علی علیه‌السّلام عرض کرد: چه چیز شما را به گریه آورده‌است؟ رسول‌خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلّم فرمودند:

گروهی از تو کینه‌ها در دل دارند و آشکار نخواهند کـرد تـا آن هنگام که من از دنیا روم.[۱]

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به فرزندش فاطمه علیها السّلام فرمود:

پس از من بی‌خوابی علی ـ علیه السّلام ـ طولانی خواهد شد و خاندان من بر اثر ظلمهایی‌که بر او روا می‌شود، ستم بسیار خواهنددید.[۲]

روزی رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم به امیرمؤمنان علیه‌السّلام خـبر از مشکلاتی می‌داد که پس از رحلت آن حضرت برای وی ایجاد خواهد شد؛ سپس سخن پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در این‌باره به طول انجامید تا آن‌که علی علیه السّلام عرض کرد:

شما را به خدا و بـه حـق خـویشاوندی کـه بـین مـاست، سـوگند می‌دهم: از خداوند مرگ مرا تقاضا کنید![۳]

بسیاری از راویان حدیث حکایت کرده‌اند که امیرمؤمنان علیه السّلام به

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ١٠٧/٤ و مـراجـعه شـود بـه: الریـاض النـضرة: ٦٥١؛ مـناقب خوارزمی: ٦٥؛ مجمع الزوائد: ١١٨/٩؛ کنزالعمّال: ١٧٦/١٣؛ ینابیع الموده: ١٣٤/١.
۲. شرح ابن ابی الحدید: ١٠٧/٤.
۳. همان مدرک: ١٠٨/٤.

خداوند سوگند یاد می‌نمود و می‌فرمود:

> پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم مرا فرمود: مردم پس از من به تو خیانت کرده و پیمان‌شکنی خواهند کرد.[۱]

امیرمؤمنان علیه السّلام روزی بیمار شد و به بستر افتاد. عمر و ابابکر از جمله کسانی بودند که از آن حضرت عیادت نمودند. هنگامی که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حال علی علیه السّلام را از آن دو جویا شدند، در جواب گفتند: بیم آن می‌رود که او از این بیماری برنخیزد! پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

> هرگز! او از دنیا نمی‌رود تا آنکه خیانتی بزرگ بر او روا شده و بر او ستم شود.[۲]

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۱۰۷/٤ و ٤٥/٦، و مراجعه شود به: مستدرک حاکم: ۱٤۰/۳، ۱٤۲؛ البدایة والنّهایة: ۲٤٤/٦؛ کنزالعمّال: ۲۹۷/۱۱، ٦۱۷؛ مجمع‌الزوائد: ۱۳۷/۹؛ مختصر تاریخ دمشق: ٤٤/۱۸ـ٤٥.

۲. شرح ابن ابی الحدید: ۱۰٦/٤، ومراجعه شود به مستدرک حاکم: ۱۳۹/۳؛ الخصائص سیوطی: ۱۲٤/۲؛ مختصر تاریخ دمشق: ۳۳/۱۸.

بزرگان شیعه از انس بن مالک نقل کرده‌اند: عمر در همان مجلس عیادت ـ با اشارهٔ ابوبکر ـ به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود: ای پیامبر خدا! شما دربارهٔ علی از ما پیمان گرفتید، لیکن تصوّر ما این است که او از این بیماری جان سالم بدر نمی‌برد؛ اگر پیش‌آمدی روی داد، چه کسی را تعیین می‌نمایید؟ آن حضرت سکوت کرده تا آنکه ـ به اشارهٔ ابوبکر ـ سخن خود را برای بار دوم و سوم تکرار کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود را بلند نموده و فرمود: خیر! او با این بیماری نمی‌میرد؛ و او نخواهد مرد تا آنکه شما دو نفر او را به خشم آورید و با او نیرنگ کرده و بر او خیانت روا دارید لیکن او را صبور و بردبار خواهید یافت. (بحارالانوار: ۳۸۹/۳۰ به نقل از تقریب المعارف).

یکی از سخنان مشهور پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، خطاب به اهل‌بیت خود این است:

«أما إنّكُمُ المَقْهُورُوْنَ وَالْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي.»

پس از مـن شـما مـغلوب واقـع شـده و شـما را ضـعیف و خـوار می‌شمارند.[1]

ابن عباس می‌گوید: امام حسن و امـام حسـین و حـضرت زهـرا و امیرمؤمنان علیهم السّلام یکی پس از دیگری خدمت پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم رسیدند؛ نگاه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم که به هر یک مـی‌افـتاد، می‌گریست. یاران از علت این کار سؤال کردند؛ آن حضرت ـ در ضمن گفتاری طولانی ـ فرمودند:

سوگند خدای را که بر تمام خلق پیامبرم گرداند! من و این چهار نفر عزیزترین خلق نـزد خـداییم؛ و مـن هـیچ‌کس را چـون ایـنها دوست نمی‌دارم؛ اما علی بن ابیطالب، او برادر من، شقیق[2] من و پس از من عهده‌دار امر ولایت و خلافت است، او پرچمدار مـن در دنیا و آخرت می‌باشد...

---

۱. طبقات ابن سعد: ۸/ ۲۷۸؛ مسند احمد: ٦/ ۳۳۹؛ أنساب الأشراف: ۲/ ۲۲٤؛ شواهـد التنزیل: ۱/ ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۹؛ مجمع‌الزوائد: ۹/ ۳٤؛ الخـصائص سـیوطی: ۲/ ۱۳۵؛ کنزالعمّال: ۱۱/ ۱۷۷.

۲. شقیق: به هر یک از دو نیمهٔ چیزی که به دو قسمت مساوی تقسیم شده باشد، شـقیق گویند، و در عرب به برادر تنی، و به معنای مثل و نظیر نیز آمده است. البتّه شاید سخن رسول خدا صلّی الله علیه وآله در اشاره به نور آن حضرت و نور امیرمؤمنان علیه السلام باشد که هر دو از نور عظمت الهی آفریده شده‌اند.

هنگامی که او را دیدم به گریه افتادم، زیرا به یاد آوردم که امت من با او تزویر کرده و او را از جایگاه من که خداوند به وی اختصاص داده است، کنار می‌زنند...

اما دخترم فاطمه سرور زنان عالم از پیشینیان و آیندگان است؛ او پارهٔ تن من، روشنی دیدهٔ من و میوهٔ قلب من است؛ او روح در میان دو پهلوی من، و حوریه‌ای است در سیمای انسان. هنگامی که برابر پروردگار در محراب عبادت می‌ایستد، نور او برای فرشتگان آسمان چنان می‌درخشد که ستارگان برای اهل زمین پرتو می‌افکنند. خداوند به عبادت او مباهات کرده و می‌فرماید: «ای ملائکهٔ من! بنده‌ام فاطمه را ببینید چگونه در برابر من ایستاده و از خوف من شانه‌هایش به لرزه افتاده[1] و با قلب خویش به عبادت من روی آورده است؛ گواه باشید که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم.»

هنگامی که چشمانم به او افتاد، بد رفتاریها که پس از من با او خواهد شد، در نظرم آمد؛ گویی می‌بینم ذلّت و خواری در خانه‌اش راه یافته و مردم حرمت او را نگاه نداشته و حقش را برده‌اند و از میراثش محروم نموده‌اند و پهلویش را شکسته و طفلی را که در شکم دارد می‌کشند و او فریاد می‌کند:

یا محمّداه!

لیکن کسی او را اجابت نمی‌کند و هرچند یاری می‌طلبد، به فریادش نمی‌رسند. پس از من پیوسته غمناک و گریان خواهد

---

۱. در روایت: «**ترتعدفرائصها**» آمده است که به معنای لرزش گوشتهای میان شانه و سینه به هنگام ترس می‌باشد.

بود. گاه بر قطع شدن وحی الهی از خانه خود می‌گرید و گاه از فراق من می‌نالد. چون شب فرا رسد، وحشت سراپای وجودش را فرا گیرد، زیرا زمزمه قرآن در عبادت شبهایم را نمی‌شنود.

او پس از آن همه عزت و سربلندی در زمان پدر، خود را خوار و ذلیل می‌یابد؛ از این‌رو خداوند فرشتگان را برای انس او مأمور می‌نماید و آنها وی را بانگ می‌دهند ـ آن‌گونه که مریم را می‌خواندند ـ و می‌گویند:

«ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاک و پاکیزه قرارت داد و تو را از میان زنان جهان گلچین نمود و برتری بخشید.

ای فاطمه! به عبادت پروردگارت مشغول باش، سجده کن و رکوع به جای آور همراه با رکوع‌کنندگان.»

پس آنگاه مریضی او شروع گردد و به بستر بیماری افتد؛ خداوند مریم دختر عمران ـ علیها السّلام ـ را برای پرستاری و انس او نزد وی فرستد. پس فاطمه ـ علیها السّلام ـ گوید:

پروردگارا! از زندگانی به ستوه آمده‌ام و از مردم دنیا ملول گردیدم، مرا به پدرم ملحق ساز.

خدای عزّوجلّ نیز (دعایش را مستجاب کرده و) او را به من ملحق خواهد نمود. از خاندان من او اولین کسی است که نزد من خواهد آمد؛ در حالی که اندوهگین و غمناک از حق غصب شده خود است و او را به شهادت رسانده‌اند، بر من وارد خواهد شد. من هنگام مشاهده این حالت به درگاه خداوند عرض خواهم نمود:

خداوندا! لعنت نما کسی را که بر فاطمه ستم نمود و مجازات کن

> کسی را که حقش ربود و خوار و ذلیل ساز کسی را که او را خوار کرد و در دوزخ جاوید گردان کسی را که بر پهلویش زد و فرزندش را کشت.
>
> آنگاه فرشتگان آمین خواهند گفت.[۱]

روایات شیعه

خداوند در شب معراج به پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

> پس از تو خاندانت را نابود سازند؛ برادرت از امت تو ناسزاها شنیده و با او به خشونت رفتار نمایند؛ او را سرزنش کرده و از حق خود محروم سازند و بر او ستم روا دارند؛ پس آنگاه او را به قتل خواهند رساند.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم عرض داشت:

> پروردگارا! من تسلیم تو هستم و آن را پذیرا شدم و توفیق بردباری از جانب توست.

خطاب آمد:

> اما دخترت! بر او ستم شده و از حق خود محروم می‌گردد و آنچه را که به او عطا کرده‌ای، با زور از وی گرفته می‌شود و او را در حالی که باردار است، کتک می‌زنند و بی‌اجازت داخل خانه‌اش

---

۱. فرائد السمطین، جوینی شافعی: ۲/۳۵؛ از کتب شیعه نیز: امالی شیخ صدوق: ۱۱۳ـ ۱۱٤؛ بشارة المصطفی صلّی الله علیه وآله وسلّم: ۱۹۸ـ ۱۹۹؛ ارشاد القلوب: ۲۹۵ـ ۲۹٦؛ فضائل شاذان قمی: ۱۰۹؛ المحتضر: ۱۰۹؛ بحارالانوار: ۲۸/۳۸ و ٤۳/۱۷۲.

شده و حرمتش را پایمال می‌کنند و پس از آن ذلت و خواری او را فرا می‌گیرد. پس آنگاه فرزندی که در رَحم دارد، سِقْط می‌گردد و دخترت از آن ضربات خواهد مرد.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم عرض می‌کند:

﴿إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾ پروردگارا! پذیرفتم و تسلیم تو می‌باشم و توفیق صبر از جانب توست.[۱]

حضرت سجّاد علیه السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم نقل نموده‌اند: جبرئیل مرا گفت:

ای محمّد! پس از تو بر برادرت چیره می‌شوند؛ او را اذیت و آزار می‌کنند و او از دشمنان تو به زحمت و سختی خواهد افتاد.[۲]

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بارها می‌فرمود:

ای علی! بشارت باد بر تو که پس از من مظلوم گردی و سپس به شهادت خواهی رسید.[۳]

تو پس از من وصیّ من خواهی بود و بر تو چیره شده، با تو جفا کنند.[٤]

اینان امر ولایت تو را برهم زده و به زور حکومت را به کام خود

---

۱. کامل الزیارات: ۳۳۲ ـ ۳۳٤؛ تأویل الآیات: ۸۳۸؛ الجواهر السنیة: ۲۸۹ ـ ۲۹۱؛ بحارالانوار: ۲۸ / ٦۱ ـ ٦٤.
۲. کامل الزیارات: ۲٦۳؛ بحارالانوار: ۵۸/۲۸.
۳. امالی شیخ صدوق: ۳٦۸؛ بحارالانوار: ۱۰۳/۳۸.
٤. کنز الفوائد: ۵٦/۲؛ بحارالانوار: ۲۷ / ۲۳۰.

می‌کشند ؛ اینان از فرمان من دربارهٔ ولایت تو سرپیچی مـی‌کنند ؛ وظیفه توست که صبر پیشه‌سازی ، تا امر الهی فرا رسد .
اینان به تو خیانت می‌کنند ، لیکن تو بر دین و آیین مـن خـواهـی زیست و در حالی که بر طریقه من عـمل مـی‌نمایی ، تـو را شـهید خواهند ساخت .[۱]
بهانه‌ای به دست آنـان مـده ! کـه تـو را خـوار کـرده و خـونت را بریزند .
جبرئیل از سوی خدا برای من چـنین پـیغام آورده است کـه آنـها پیمان خویش را خواهند شکست .[۲]

حضرت با صراحت می‌فرمودند :

یا علی ! چه خواهی کرد هنگامی که این عده بر تو پیشی گرفته و بر تو ریاست و امارت کنند . پس آن طاغی در پی تو فرستد تا با او بیعت کنی ؛ گریبانت را گرفته و چون شتر فراری ! کشان کشان نزد او برند ؛ (مردم) تو را مذمت کرده و دست از یاری تو بردارند ؛ تو نیز غمناک و اندوهناک شوی ؛ پس از آن فاطمه علیها السّلام را خوار و ذلیل سازند .

امیرمؤمنان علی علیه السّلام عرض کرد :

... بردباری پیشه خواهم کرد ؛ لیکن با آنان (به اختیار) بـیعت نخواهم‌نمود وتا آن‌هنگام‌که یارانی‌نیابم ، با آنها نخواهم‌جنگید .[۳]

---

۱. مناقب : ۱ / ۲۷۲ .
۲. خصال : ۲٦۲ ؛ کامل بهائی : ۱ / ۳۱۵ ؛ بحارالانوار : ۲۸ / ۲۰۹ .
۳. مصباح الانوار : ۲۷۱ ؛ طرف : ٤۲ ـ ٤۳ ؛ بحارالانوار : ۲۲ / ٤۹۲ .

و نیز فرمودند:

به‌خداوند شکوه می‌کنم: ازاین‌که مردم حق برادرم را نادیده گرفته و دست در دست هم کرده بر او جفا کنند و حقش را بربایند... .

زهرا علیها السّلام چون این سخنان را شنید، گریست. پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

بر تو نیز ستم خواهد شد و حق تو را هم به یغما خواهند برد ... .[1]

هم‌چنین نقل شده است: پنج وجود مقدس علیهم السّلام در مجلسی حضور داشتند؛ پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به آنان نظر نمود و سپس گریست. امیرمؤمنان علیه السّلام عرض نمود:

چرا گریه می‌کنید؟

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند:

از رفتاری که با شما می‌شود؛ ضربتی بر فرق تو وارد کرده و سیلی به روی فاطمه می‌زنند، با نیزه بر ران پای حسن زده و او را مسموم می‌کنند و حسین را به شهادت می‌رسانند.[2]

روزی رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم در منزل حضرت زهرا علیها السّلام میهمان بودند. پس از صرف غذا ـ چون از اجتماع آنان شاد گردیدند ـ سجدهٔ شکر طولانی به جای آورده و گریستند. امیرمؤمنان علیه السّلام از

---

۱. الیقین: ٤٨٨؛ بحارالانوار: ٣٦/ ٢٦٤.

۲. امالی شیخ صدوق: ١٣٤؛ مناقب: ٢/ ٢٠٩؛ بحارالانوار: ٢٧/ ٢٠٩، و ٢٨/ ٥١ و ٤٤/ ١٤٩.

سبب گریه سؤال نمود؛ در جواب چنین فرمودند:

جبرئیل بر من نازل شده و از آینده شما این‌گونه خبر داد: «اوّلین کسی‌که از اهل‌بیت به‌تو ملحق می‌شود، دخترت خواهد بود؛ پس از آن‌که بر او ستم شده و حقّش را گرفته و او را از ارث تو محروم می‌سازند؛ پهلوی او را می‌شکنند و بر شوهرش ظلم می‌نمایند. امّا پسر عمویت! بر او نیز ظلم کنند و از حق خود منعش نمایند و (سرانجام) او را به شهادت رسانند.»[۱]

شبی پیش از رحلت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم

پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم شام قبل از وفات خود، امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام را نزد خویش خواند و دور از چشم نامحرمان، آنان را از نقشه‌ها و توطئه‌هایی که در پیش است، خبردار نمود. سپس به امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

اینک زمان جدایی فرا رسیده است. تو را به خدا می‌سپارم؛ گریه و اندوه من تنها برای تو و فاطمه علیها السّلام است؛ اینان همگی عزم آن دارند تا بر شما ستم کنند.

پس آنگاه فاطمه علیها السّلام را در بر گرفت و سر او را بوسید و فرمود:

پدرت فدایت باد!

سپس صدای گریهٔ فاطمه علیها السّلام بلند شد و دیگر بار پیامبر صلّی الله

---

۱. بحارالانوار: ۱۰۱/ ٤٤.

علیه وآله وسلّم او را در آغوش کشید و فرمود:

به خدا سوگند! خدا انتقام تو را خواهد گرفت و برای خشم تو غضب خواهد نمود. وای، وای، وای برآنهاکه بر تو ستم می‌کنند.

سپس رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم خود نیز گریست.

امیرمؤمنان علیه السّلام دربارهٔ آن مجلس چنین فرموده است:

سر مبارک رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم بر سینه‌ام و آن حضرت بر من تکیه کرده بود؛ دیدگانش لبریز از اشک و چون ابری می‌بارید؛ محاسن شریفش و ملحفه‌ای که روی آن حضرت بود، از آب دیده‌اش تر شده بود. چنان اندوهگین بودم که گویی پاره‌ای از تنم جدا شده است. پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فاطمه علیها السّلام را در آغوش کشیده، از او جدا نمی‌شد. حسن و حسین علیهما السّلام پای مبارک او را می‌بوسیدند و با صدایی بلند می‌گریستند، اگر بگویم: جبرئیل آن‌جا بود، درست گفته‌ام.

فاطمه علیها السّلام چنان می‌گریست که گویا آسمانها و زمینها بر او می‌گریند. پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «دخترم!... از گریه تو عرش خدا و فرشتگانی که گرداگرد آنند و تمام آسمانها و زمینها و هرآنچه در آنهاست به گریه آمده‌اند.»

سپس فرمود: «قسم به خدایی که مرا بر پیامبری برگزید! من به دفاع از تو (در قیامت) با دشمنان تو می‌ستیزم.»[۱]

---

۱. مصباح الانوار، شیخ هاشم ـ قرن ششم ـ: ۲۷۵ ـ ۲۷٦ (مخطوط) از کتاب الوصیة، عیسی بن مستفاد از اصحاب امام کاظم علیه السلام؛ طُرَف، سید بن طاووس: ۳۸ ـ ٤۱؛ بحارالانوار: ۲۲ / ٤۹۰ ـ ٤۹۲.

روز وفات پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم

پیامبر گرامی صلّی الله علیه وآله وسلّم در آخرین ساعات عمر شریف خود انصار را به حضور طلبید و پس از قدردانی از زحماتی که در راه اعتلای دین اسلام کشیدند، آنها را دعا نمود و ـ با تأکید بر لزوم تمسّک به قرآن و اهل بیت علیهم السّلام ـ فرمود:

> ای جماعت انصار! برای من رعایت اهل بیتم را بنمایید... ای کسانی که در این‌جا حاضرید، گوش فرا دهید: درب خانهٔ فاطمه، درب خانهٔ من و خانهٔ او، خانهٔ من است؛ هرکس بدان بی‌حرمتی کند، حجاب خدا را دریده است.[1]

آنگاه بلال را فرمود تا امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را حاضر نماید. سپس پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم آن دو را به سینه چسبانیده و می‌بویید؛ امیرمؤمنان علیه‌السّلام خواست آنها را از سینهٔ پیامبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله جدا نماید تا مبادا آن حضرت به زحمت افتد، لیکن حضرت فرمود:

> یا علی! بگذار مرا ببویند و از من توشه گیرند و من نیز از آنها توشه یابم. پس از من برای آنها حادثه‌ای ناگوار و بلایی سخت روی خواهد داد. خداوند لعنت کند کسی که آنها را بترساند. خداوندا! من آنها را به تو و صالح مؤمنان[2] می‌سپارم.[3]

---

۱. طُرَف: ۱۹؛ بحارالانوار: ۲۲/۴۷۷، عیسی بن مستفاد که راوی حدیث است گوید: هنگامی که فرمایش امام هفتم علیه‌السلام به این‌جا رسید، سخن خویش را قطع کرد و گریهٔ بسیار نمود، و پس از آن سه مرتبه فرمود: «قسم به خدا، حجاب الهی هتک شد».

۲. منظور از «صالح مؤمنان» امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است.

۳. بحارالانوار: ۲۲/۵۰۱ به نقل از امالی شیخ طوسی.

سپس حاضران را بیرون نمود. حضرت زهرا علیها السّلام میان درب و پرده ایستاده بود که جبرئیل از جانب خداوند برای امیرمؤمنان علیه‌السّلام عهد و پیمانی آورد. جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرب پروردگار گواهان این عهد و پیمان بودند که در آن‌جا حضور یافتند. پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

یا علی! وفا می‌کنی به آنچه در این وصیت است؟ و آن: دوستی با آنها که ولایت خدا و رسول را پذیرفتند و بیزاری و دشمنی با آنها که با خدا و پیامبر دشمنی می‌کنند. و آن‌که صبر کنی و خشم خود فروبری آنگاه که حقّت را ببرند و خمس تو را غصب نمایند و حرمت تو را بشکنند.

امیرمؤمنان علیه السّلام عرض کرد: آری! یا رسول الله!

امیرمؤمنان علیه السّلام می‌فرماید:

به خدا سوگند! شنیدم جبرئیل به پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم می‌گفت: «ای محمّد! او را آگاه ساز حریمش را ـ که همان حریم خدا و رسول است ـ پایمال خواهند نمود و محاسن او با خون سرش رنگین می‌گردد».
هنگامی که این سخن جبرئیل را شنیدم و منظورش را یافتم، بی‌هوش شده و با صورت بر زمین افتادم.[1] پس از آن گفتم: آری! پذیرفتم و راضی شدم، اگر چه حریمم را بدرند و سنتها را تعطیل

---

۱. بدون شک دگرگونی حالت امیرمؤمنان علیه‌السلام به جهت توجّه به هتک حرمت اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، چون بی‌باکی و استقامت در راه خدا از سیرهٔ عملی آن حضرت کاملا روشن است.

کنند؛ کعبه را درهم کوبند و محاسنم از خون سرم خضاب شود، برای خشنودی خداوند صبر را پیشه خود خواهم ساخت تا آنکه نزد شما آیم.

پس آنگاه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام را نزد خود طلبید و شرطها را تکرار نمود، و آنها نیز پذیرفتند و هرآنچه امیرمؤمنان علیه السّلام فرموده بود تکرار کردند.

عیسی بن مستفاد می‌گوید: از امام کاظم علیه السّلام پرسیدم: آیا در آن وصیت سخنی از غصب خلافت و پیشی گرفتن دیگران بر امیرمؤمنان علیه السّلام به میان آمده بود؟

حضرت فرمود: آری، به خدا! نکته به نکته رویدادها بیان شده بود. پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم (برای تأکید) به امیرمؤمنان و حضرت زهرا علیهما السّلام می‌فرمود:

آیا فهمیدید چه چیزی را پذیرفته‌اید؟!

گفتند:

آری، فهمیدیم و صبر خواهیم نمود بر آنچه ما را خوش نمی‌آید و ما را خشمگین خواهد نمود.[1]

فاطمه علیها السّلام از شنیدن این سخنان و خبرهای ناگوار فریاد

---

۱. کافی: ۱/ ۲۸۱؛ مصباح‌الانوار: ۲۶۷ ـ ۲٦٨؛ طرف: ۲۲ ـ ۲٤، ۲۸ ـ ۲۹؛ بحارالانوار: ۲۲/ ٤٧٩؛ قسمتی از این روایت را مسعودی در اثبات الوصیه: ۱۲٤ ـ ۱۲۵ وبیاضی در الصراط المستقیم: ۲/ ۹۱ ـ ۹۲ آورده‌اند.

می کشید و گریه می کرد. رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم از گریه او به گریه افتاد و فرمود:

دخترم! گریه مکن؛ فرشتگان همنشین تو، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ـ که صاحب سرّ خداست ـ از گریه تو به گریه افتاده‌اند.
دخترم! گریه مکن، آسمانها و زمین را به گریه انداخته‌ای.[۱]
دخترم! پس از من بر تو ستم می‌کنند و ضعیف و خوارت می‌شمارند؛ هرکس تو را بیازارد، مرا آزرده است؛ هرکس تو را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است. شادی تو، شادی من و نیکی با تو، نیکی با من و جفا در حق تو، جفای بر من و پیوند با تو، پیوستن با من و جدا شدن از تو، بریدن از من و انصاف با تو، انصاف با من و ستم بر تو، ظلم بر من است؛ زیرا تو از منی و من از تو هستم؛ تو پاره تن من و روح میان دو پهلوی من هستی.
سپس فرمود: «از آن گروه امتم که بر تو ستم می‌کنند نزد خداوند شکایت می‌کنم».

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمودند: (پس از تعهّد بدان شرایط) خود را بر روی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم انداختم و گفتم:

آه! از وحشتی که پس از شما برای من و دختر و فرزندانت روی خواهد داد؛ پدر و مادرم فدایت باد.
آه! که پس از تو اندوهم به طول خواهد انجامید.

---

۱. مصباح الانوار: ۲۷۱؛ طرف: ٤۲ـ٤۳؛ بحارالانوار: ۲۲/ ٤۹۲.

پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم در ادامه فرمودند:

هرگاه وصيّتهای مرا به انجام رساندی و مرا به خاک سپردی، خلوت خانه برگزين... و بر مصيبتهايی كه برای تو و فاطمه رخ خواهد داد، صبر كن تا نزد من آييد.[۱]

هنگامی كه فرشتگان از محضر پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم مرخص گرديدند، آن حضرت فرمود:

ای علی! نزديک بيا!
دست زهرا عليها السّلام را بر سينه چسبانيد و با دست ديگر دست علی عليه السّلام را گرفت و هرچه خواست سخنی بگويد، گريه او را مهلت نداد و همه به گريه افتادند.

حضرت زهرا عليها السّلام عرض كرد:

يا رسول الله! با اين گريه‌ها قلبم را پاره كردی و جگرم را آتش زدی... پس از تو فرزندانم كه را دارند؟ و در ذلتی كه برای من و برادرت علی ـ عليه السّلام ـ روی می‌دهد، كه را خواهيم داشت؟

پس آنگاه با گريه بر روی پدر افتاد و آن حضرت را می‌بوسيد.
آنگاه همگی صورت بر بدن پاک پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم نهادند.
پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم سر را بلند كرد و دست فاطمه عليها السّلام را در دست اميرمؤمنان عليه السّلام نهاد و فرمود:

ای ابا الحسن! اين امانت خدا و پيامبر او محمّد نزد توست؛ برای

---

۱. خصائص الائمة عليهم السلام: ۷۳؛ طرف: ۲٦ ـ ۲۷؛ بحارالانوار: ۲۲ / ٤۸۳ ـ ٤۸٤.

خدا و برای من در پاسداری از او کوشا باش، هرچند از آن نگاهداری خواهی کرد.
یا علی، به خدا سوگند! این سرور زنان بهشتی از اولین و آخرین است؛ به خدا سوگند! این مریم کبری است...
یا علی! هر آنچه فاطمه امر کند، به انجام رسان؛ جبرئیل دستوراتی آورده که من به او گفته‌ام.
یا علی، بدان! هرکسی که فاطمه از او خشنود باشد، من و خدای من و فرشتگان از او راضی خواهند بود.
یا علی، وای بر کسی که بر او ظلم کند!
وای بر کسی که حق او را غصب نماید!
وای بر کسی که حرمت او بدرد!
وای بر کسی که درب خانهٔ او را به آتش کشد!
وای بر کسی که خلیل او (امیرمؤمنان علی علیه السّلام) را بیازارد!
وای بر کسی که با او بستیزد!
پروردگارا! من از آنها بیزارم، آنها نیز از من بیزارند.
آنگاه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم یک‌یک آنان را نام برد.[۱]

واپسین لحظه‌ها

سر مبارک پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در دامان امیرمؤمنان علیه السّلام بود و آن حضرت در حال بی‌هوشی به سر می‌برد. فاطمه علیها السّلام چشم از صورت او برنمی‌داشت و پیوسته اشک می‌ریخت و زیر لب سرودهٔ

---

۱. مصباح الأنوار: ٢٦٧ـ٢٦٩؛ طرف: ٢٩ـ٣٠؛ بحارالانوار: ٢٢ / ٤٨٤ـ٤٨٥.

عموی خود ابوطالب را دربارهٔ آن حضرت زمزمه می‌کرد؛ پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم چشمان خود را گشود و با صدایی ضعیف فرمود:

این گفته عمویت ابوطالب است، آن را نخوان؛ و این آیه را تلاوت نما:

﴿وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُل أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ﴾.[۱]

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم با این سخن به دختر خود می‌فهماند که مردم به گذشتهٔ تاریک خود بازمی‌گردند و رفتاری زشت با خاندانش خواهند داشت؛ از این‌رو بود که زهرا علیها السّلام بسیار گریست. سپس پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به وی اشاره کرد: نزدیک بیا. و آهسته سخنی به او فرمود که چهره فاطمه علیها السّلام چون غنچه‌ای شکفت و شاد شد.[۲]

ابن عبّاس می‌گوید: پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در لحظات آخر عمر خویش چنان می‌گریست که محاسن مبارکش تر شده بود، تا آن‌جا که حاضران گفتند: چرا گریه می‌کنید؟! فرمود:

«أَبكي لِذُرِّيَّتي وَما تَصْنَعُ بِهِمْ شِرارُ أُمَّتي مِنْ بَعْدي، كَأَنّي

۱. سورهٔ آل عمران: ۱٤٤.
۲. ارشاد: ۱/ ۱۸٦ ـ ۱۸۷؛ بحارالانوار: ۲۲/ ٤٦۸ ـ ٤۷۰.
بنابر روایات متعدد شیعه و سنّی، آن مطلب پنهانی، حاکی از این بود که در فاصلهٔ بسیار نزدیک، او به پدر ملحق می‌شود؛ مراجعه شود به بحارالانوار: ٤۳/ ۲٥، ۳۷، ٥۱، ۱٥٦، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۰۷.

بِفاطِمَةَ بِنْتِي وَقَدْ ظُلِمَتْ بَعدي وَهِيَ تُنادي يا أَبَتاه! يا أَبَتاه! فَلا يُعينُها أحدٌ مِنْ أُمَّتي.»

یعنی: گریه‌ام به خاطر رفتار زشت تبهکاران امت پس از من با خاندانم می‌باشد؛ گویی می‌بینم: دخترم فاطمه را که بر او ستم شده و هرچه فریاد می‌کند: پدر! پدر! کسی از امت او را یاری نمی‌کند.[1]

آن حضرت به امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

برادر! قریش با کمک یکدیگر به مخالفت تو برخاسته و بر دشمنی و ظلم با تو دست به دست هم خواهند داد.

سپس به حضرت زهرا علیها السّلام فرمود:

تو سرور زنان بهشت می‌باشی؛ پس از من بر تو ستم کرده و تو را به خشم خواهند آورد و استخوان پهلوی تو را خواهند شکست. نفرین خدا بر قاتل تو! نفرین خدا بر کسی که فرمان بدین کار دهد! و بر آنها که بدان راضی شوند و یا آنها را یاری دهند و بر کسانی که با شوهر و فرزندان تو جفا کنند.[2]

---

۱. امالی شیخ طوسی: ۱ / ۱۹۱؛ بحارالانوار: ۲۸ / ٤١.
۲. کتاب سلیم: ۲ / ۹۰۷.

بخش دوم

هجوم به خانۀ فاطمه علیها السّلام در آیینۀ تاریخ

مقدمات هجوم

یکی از کارهایی که دشمنان امیرمؤمنان علیه السّلام پیوسته با آن مخالفت کرده و علیه آن کارشکنی می‌نمودند، مسئله جانشینی آن حضرت بوده است؛ آنان با یکدیگر هم‌پیمان شدند تا امامت علی علیه السّلام را نپذیرند و بدان تن ندهند. با وجود آن‌که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم آنان را به همراهی با لشکر اسامةبن زید فرمان داده بود ـ تا هنگام وفات آن حضرت در مدینه نباشند ـ لیکن عایشه آنها را از حال پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم خبردار کرد، و آنها از نیمه راه بازگشتند و با تدبیر عایشه، ابوبکر در محراب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم برای اقامه نماز صبح ایستاد و این در حالی بود که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از شدت بیماری در مسجد حاضر نشده بودند؛ لیکن بلال بی‌درنگ آن حضرت را با خبر ساخت و پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم با زحمت بسیار خود را به مسجد رساند و ابوبکر را از محراب بیرون کشید و خود به اقامه نماز جماعت پرداخت.

هنگامی که آن حضرت به خانه بازگشت، آنان را احضار نموده و بر

کارشان توبیخ نمود و سپس ـ در اثر خستگی و بیماری ـ از هوش رفت و چون به هوش آمد، می‌خواست نوشتاری دربارهٔ امامت امیرمؤمنان علیه‌السّلام بنگارد، تا از گمراهی مردم جلوگیری شود؛ لیکن عمر ـ که از این مطلب سخت ناراحت شده بود ـ به بهانهٔ آن‌که قرآن برای ما کافی است، از این کار جلوگیری نمود و گروهی ـ در حضور پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ به تأیید وی پرداختند.

دیگر از دسیسه‌های او انکار وفات پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بود. عمر پس از رحلت رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم به منظور آن‌که برای خلافت کاری صورت نگیرد، صریحاً رحلت آن حضرت را انکار نمود؛ مردم نیز در پی این ترفند در حیرت و شگفتی فرو رفتند. ابوبکر ـ که در آن هنگام در حوالی مدینه به سر می‌برد ـ چون به جمع آنان پیوست، آیاتی از قرآن را که بر وفات پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم اشاره می‌کند، تلاوت نمود و پس از آن بدن مطهّر رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را به مقصد سقیفه بنی‌ساعده رها کردند.

آنان که امیرمؤمنان علیه السّلام را سرگرم تجهیز پیکر پاک پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و بنی‌هاشم را به عزای آن حضرت مشغول می‌دیدند، فرصت را غنیمت جسته و در سایه‌بان بنی‌ساعده به کشمکش دربارهٔ مسئله خلافت پرداختند.

مهاجرین و انصار هریک به حسن سابقهٔ خود در یاری دین اسلام اشاره می‌کردند و خود را لایق این مقام می‌شمردند. اختلاف به گونه‌ای شدت یافت که یکدیگر را تهدید می‌کردند و نشانه‌های درگیری

خونین پدیدار شد. بنابر گفتهٔ طبری ـ مورّخ و نویسندهٔ بنام اهل سنّت ـ در همان مجلس انصار یا برخی از آنان گفتند:

ما با کسی جز علی علیه السّلام بیعت نخواهیم کرد.[۱]

عمر و ابابکر با اشاره به این نکته که ما از خاندان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم هستیم، خود را سزاوار این کرسی دانسته و همراه ابوعبیده هریک به دیگری این مقام را پیشکش می‌نمودند و می‌گفتند:

می‌بایست تو خلیفه شوی!

سرانجام چندی با ابوبکر بیعت کرده و گروهی نیز با پیروی از آنان دست ابوبکر را به نشان بیعت فشردند. یکی از مهمترین مخالفان خلافت ابوبکر سعد بن عباده ـ رئیس قبیله خزرج ـ بود، که گفت:

اگر جن و انس به کمک شما آیند، هرگز با شما بیعت نخواهم کرد.[۲]

بیعت اجباری

پس‌از آن، عمر با گروهی ازاعراب وصحرانشینان ـ چوب‌به‌دست! ـ به راه افتاد و با زور از مردم بیعت می‌گرفت؛ آنها را که در خانه پنهان شده بودند، از خانه بیرون کشیده و مجبور به بیعت می‌نمود.[۳]

در صحیح بخاری ـ که مهم‌ترین کتاب روایی اهل سنّت است ـ

---

۱. تاریخ طبری: ۲۰۲/۳.

۲. تفصیل مطالب گذشته را همراه با مصادر آن در متن عربی کتاب ملاحظه فرمایید.

۳. مثالب النّواصب: ۱۳۰؛ احتجاج: ۸۰؛ کتاب سلیم: ۷۴ ـ ۷۵؛ جمل شیخ مفید: ۱۱۸ ـ ۱۱۹؛ تثبیت الامامة: ۱۳؛ تاریخ یعقوبی: ۱۲٤/۲؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲۱۹/۱ و ٤۰/٦؛ بحارالانوار: ۲۰٤/۲۸، ۲۸۵ ـ ۲۸٦.

اشاره‌ای از عایشه به این مطلب آمده است، او پس از بیان حکایت سقیفه می‌گوید:

«لَقَدْ خَوَّفَ عُمَرُ النّاسَ، وَإِنَّ فِيهِمْ لَنِفاقاً، فَرَدَّهُمُ اللهُ بِذٰلِكَ.»
عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید؛ در غیر این صورت در میان آنها دورویی بود و خداوند به واسطه تهدید عمر مردم را از دورویی و نفاق بازگرداند![1]

مخالفت با ابوبکر

برخی افراد در ضمن سخنان و اشعاری مخالفت خویش را با خلافت ابوبکر بیان داشته[2] و بزرگانی از مهاجرین و انصار به امیرمؤمنان علیه السّلام پیوستند.[3] و بسیاری از اهل سنّت می‌گویند: امیرمؤمنان علیه السّلام تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد.[4]

---

۱. صحیح بخاری: ۴/ ۱۹۳ـ۱۹۵.
۲. مراجعه شود به کتاب: ردّه، واقدی: ۴۵؛ فتوح: ۱/ ۱۲؛ شرح ابن ابی الحدید: ۶/ ۲۰ـ ۲۱ و ۱۳/ ۲۳۲؛ تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۲۴؛ مثالب النّواصب: ۱۳۱؛ المختصر في تاريخ البشر: ۱/ ۱۵۶؛ تتمة المختصر: ۲/ ۲۱۵؛ فرائد السمطین: ۲/ ۸۲؛ کتاب سلیم: ۷۸؛ ارشاد، ۱/ ۳۲؛ جمل: ۱۱۸؛ الفصول المختارة: ۲۶۸؛ کنزالفوائد: ۱/ ۲۶۶ـ۲۶۷؛ اعلام الوری: ۱۸۴؛ المقنع، سدآبادی: ۱۲۰ـ ۱۳۱.
۳. تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۲۴ و مراجعه شود به: انساب الاشراف: ۱/ ۵۸۸ (چاپ دارالفکر: ۲۷۰ـ ۲۷۱)؛ الرياض النضرة: ۱/ ۲۴۱؛ قاموس البحرین: ۳۳۷.
۴. صحیح بخاری: ۵/ ۸۲ـ۸۳؛ صحیح مسلم: ۵/ ۱۵۳ـ ۱۵۴؛ سنن بیهقی: ۶/ ۳۰۰؛ تاریخ طبری: ۳/ ۲۰۸؛ کامل ابن اثیر: ۲/ ۳۳۱؛ کفایة الطالب: ۳۷۰؛ السیرة الحلبیة: ۳/ ۳۶۰؛ المصنف، عبدالرزاق: ۵/ ۴۷۲؛ الرياض النضرة: ۱/ ۲۴۳؛ الصواعق المحرقه: ۱۵؛ شرح نهج‌البلاغة: ۶/ ۴۶.

روزی ابوبکر بر منبر بالا رفت، گروهی از مخالفان مقابل او بلند شده و بر وی اعتراض کردند؛ او بر فراز منبر به عدم صلاحیّت خویش اعتراف کرد و گفت:

«وُلِّيتُكُمْ وَلسْتُ بِخَيْرِكُم، أَقيلوُني أَقيلُوني.»

اگر چه امور شما بر عهده من قرار گرفته است، لیکن من بهترین شما نیستم؛ بیعت خود را بازگیرید.

سپس وی از منبر به زیر آمد.

امّا سه روز بعد، خالد بن ولید و سالم و معاذ بن جبل با چهار هزار شمشیر به دست ـ به فرماندهی عمر ـ وارد مسجد شدند و اعتراض‌کنندگان را به قتل تهدید نمودند.[۱]

برخی از بیعت با ابوبکر پشیمان شده و یکدیگر را نکوهش می‌کردند.[۲] گروهی نیز تصمیم به برکناری وی گرفته بودند.[۳] در این میان افرادی نزد امیرمؤمنان علیه السّلام آمدند و گفتند: برای بیعت با شما آماده‌ایم؛ زیرا شنیدیم پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم دربارهٔ شما

---

۱. رجال برقی: ٦٣ ـ ٦٦؛ خصال: ٤٦١ ـ ٤٦٥؛ احتجاج: ٧٥ ـ ٨٠؛ الیقین: ٢٣٥ ـ ٢٤٢؛ الصراط المستقیم: ٢/ ٧٩ ـ ٨٤؛ نهج الایمان: ٥٧٨ ـ ٥٨٩؛ انوارالیقین: ٣٨٦ ـ ٣٨٨؛ شفاء صدور الناس: ٤٨١ ـ ٤٨٤؛ بهجة المباهج: ٢٦٤ ـ ٢٧١؛ بحارالانوار: ٢٨/ ١٨٩ ـ ٢٠٣، ٢٠٨، ٢١٩؛ الدر النظیم: ٤٤١ ـ ٤٤٧؛ و بدان اشاره کرده‌اند در مثالب النّواصب: ١٢٧؛ مجالس المؤمنین: ١/ ٨٥٨.

۲. شرح ابن ابی الحدید: ٦/ ١٩ ـ ٢٠، ٢٣.

۳. شرح ابن ابی‌الحدید: ١/ ٢١٩ ـ ٢٢٠ و ٢/ ٥١ ـ ٥٢؛ کتاب سُلیم: ٧٥ ـ ٧٦؛ بحارالانوار: ٢٨/ ٢٨٧ ـ ٢٩١.

در غدير خم چه فرمود.

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: آیا ثابت و استوار هستید؟ گفتند: آری! امام علیه‌السّلام فرمود: صبحگاهان سرهارا بتراشید ونزد من آیید. لیکن روز بعد کسی جز سلمان وابوذر ومقداد وزبیر حاضر به چنین کاری نشد.[١]

اوّلین یورش به خانهٔ وحی

بنابر سفارش پیامبرگرامی صلّی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم امیرمؤمنان علیه‌السّلام پس از تجهیز و دفن آن حضرت درمنزل خود عزلت گزید.[٢] گروهی از بنی‌هاشم و مهاجرین و انصار به همراه عباس و زبیر و مقداد و... ـ که از بیعت با ابوبکر ناراضی بودند ـ به منظور مخالفت با وی نزد آن امام ـ سلام‌الله علیه ـ جمع شدند. آنان می‌خواستند با امیرمؤمنان علیه السّلام بیعت کنند.[٣]

عمر همراه گروهی نزد آنان رفت و گفت:

می‌بایست با ابوبکر بیعت کنید؛ زیرا مردم با او بیعت کرده‌اند. وی

---

١. تاریخ یعقوبی: ٢/١٢٦؛ کتاب سُلیم: ١٣٠ ـ ١٣١؛ اختصاص: ٦؛ مناقب: ٣/١٩٤، ٢٥٦؛ روضة الواعظین: ٢٨٢؛ ارشاد القلوب: ٣٩٧؛ رجال کشی: ١/٣٨؛ بحارالانوار: ٢٢/٣٤١ـ٣٤٢ و ٢٨/٢٣٦، ٢٥٩ و ٢٩/٤٧١.

٢. اثبات الوصیة: ١٤٥ـ١٤٦.

٣. مراجعه شود به: تاریخ طبری: ٣/٢٠٢؛ تاریخ یعقوبی: ٢/١٢٦؛ العقدالفرید: ٤/٢٥٩؛ شرح ابن ابی الحدید: ٢/٥٦؛ کامل ابن اثیر: ٢/٣٢٥؛ السیرة الحلبیة: ٣/٣٦٠؛ الریاض النضرة: ١/٢٤١؛ تاریخ الخمیس: ٢/١٦٩؛ جمل شیخ مفید: ١١٧؛ شرح ابن ابی الحدید: ٢/٥٦ و ١٥/١٨٦.
لازم به تذکر است که در بعضی از منابع گذشته طلحه و سعد بن ابی‌وقاص نیز ذکر شده، لیکن محل تأمّل است.

سپس این افراد را به اجبار نزد ابوبکر برد و پس از تهدید به قتل از آنان به اکراه بیعت گرفت.[1] لیکن امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

خلافت مقامی است که من سزاوار آنم و شما بایستی با من بیعت کنید؛ ادعای شما آن است که از نزدیکان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم هستید، پس چرا حق ما اهل بیت را غصب می‌کنید؟ من بر شما همان حجتی را اقامه می‌کنم که شما به‌انصار گفته‌اید؛ گذشته از این‌که من وصی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و وزیر او و منبع اسرار و دانش اویم؛ منم صدیق اکبر و اوّلین کسی که به وی ایمان آورد و او را تصدیق نمود.

در امتحان الهی ـ هنگام جهاد با مشرکان ـ از همه بهتر و در شناخت کتاب و سنّت از همگان بالاتر و در فقاهت دین والاتر و در دوراندیشی از همهٔ شما داناترم. زبان من از شما گویاتر و دل من از همه محکم‌تر است؛ پس چرا با من در خلافت نزاع می‌کنید و به چه علت خود را سزاوار این مقام می‌دانید؟!

اگر از خداوند ترسی در دل دارید، راه انصاف طی کنید؛ وگرنه بپذیرید که دانسته در حق من ستم می‌کنید.

عمر گفت: تو را رها نمی‌کنم تا بیعت کنی! چه بخواهی و چه نخواهی. امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

شیری می‌دوشی که نصف آن را برای خود برداری؛ امروز کار را برای ابوبکر محکم می‌سازی تا فردا تو را خلیفه گرداند، به خدا

---

۱. گرچه در بسیاری از روایات چنین آمده است که بنی‌هاشم و یاران باوفای امیرمؤمنان علیه السلام نیز هنگامی بیعت نمودند که آن حضرت مجبور به بیعت شد.

سوگند! سخنت را نمی‌پذیرم و با او بیعت نخواهم کرد.

ابوعبیده بن جراح گفت: عموزاده! ما که فضیلتهای تو را انکار نمی‌کنیم، لیک تو جوان هستی و اینان بزرگان و سالخوردگان قومند و بهتر می‌توانند امور را اداره کنند؛ مردم نیز با او بیعت کرده‌اند. با او بیعت نما! اگر زنده بودی، تو را نیز خلیفه خواهند کرد.

آن حضرت فرمود:

ای مهاجران و ای انصار! از خدا بهراسید و عهد و پیمان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را دربارهٔ خلافت من به فراموشی مسپارید؛ اهل بیت ـ علیهم السّلام ـ را از حقوقشان محروم مسازید. خداوند چنین حکم فرموده است و پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نیز به شما اعلام داشت. شما نیک می‌دانید که ما اهل بیت سزاوار خلافتیم نه شما!

بشیر بن سعد انصاری ـ که زمینه کار را برای ابوبکر آماده کرده بود ـ و جمعی از انصار گفتند:

اگر انصار قبل از بیعت با ابوبکر این سخن را از تو شنیده بودند، همگی با تو بیعت می‌کردند.

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

شما می‌گویید: من بدن پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را بر زمین گذارده و به خاک نسپارم و دربارهٔ خلافت بستیزم؟!!

بیعت با من قبل از ابوبکر و در حضور پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و به فرمان خداوند تحقق یافت؛ آیا او [ابوبکر] با من بیعت

نکرد؟ چرا ابوبکر و عمر مقامی را ادعا می‌کنند که لایق آن نیستند و ارتباطی با آنها ندارد؟!

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در غدیر خم برای هیچ‌کس عذری وانِنهاد و برای همگان حجت را به اتمام رسانید. شما را به خدا سوگند! گواهی دهد هرکسی که از پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ در غدیر خم شنیده است:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِيٌّ مولاه، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.»

هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست. پروردگارا! دوست بدار کسی را که ولایت او را پذیرفت و دشمن بدار هر آن کس که با وی ستیز نمود و یاری فرما آن را که یار اوست و واگذار هرکه دست از یاری او بردارد.

پس آنگاه دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند، بدین مطلب گواهی دادند.

فریادها از هر سو برخاست و هرکس چیزی می‌گفت؛ عمر ترسید که مردم تحت تأثیر سخنان علی علیه السّلام قرار گیرند و سر به شورش بردارند؛ از این‌رو مجلس را برهم زد و خطاب به آن امام ـ سلام‌الله علیه ـ گفت: تو همیشه از آنچه مورد قبول مردم است، روی می‌گردانی.[1]

---

۱. مراجعه شود به: احتجاج: ۷۳ ـ ۷۵؛ الامامة والسّیاسة: ۱/ ۱۸ ـ ۱۹؛ شرح ابن ابی الحدید: ۶/ ۱۱ ـ ۱۲؛ مثالب النّواصب: ۱۳۸ ـ ۱۳۹؛ المسترشد: ۳۷۴ ـ ۳۷۶؛ فتوح: ۱/ ۱۳ ـ ۱۴؛ روضة‌الصفا، ۲/ ۵۹۵ ـ ۵۹۷؛ حبیب السیّر: ۱/ ۴۴۷؛ انوارالیقین: ۳۸۰؛ شفاء صدورالناس: ۴۷۸ـ۴۷۹؛ دائرة‌المعارف فریدوجدی: ۳/ ۷۵۸ـ۷۵۹؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۱۸۳ ـ ۱۸۸.

یورش دوم هنگام جمع‌آوری قرآن

امیرمؤمنان علیه السّلام پس از بازگشت به خانه بنابر توصیه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ از همان روز چهارشنبه ـ در خانه نشست و به جمع‌آوری قرآن مشغول گردید.[1]

بنا به گفته نویسندگان و راویان اهل سنّت گروهی از مخالفان خلافت ابوبکر نزد آن حضرت رفت وآمد می‌کردند؛ عمر نزد زهرا علیها السّلام رفت و هشدار داد:

اگر اینان بار دیگر در این‌جا جمع شوند، دستور می‌دهم خانه را همراه آنان به آتش کشند![2]

فاطمه علیها السّلام کنار درب منزل ایستاد و فرمود:

> پست‌تر از اجتماع شما، اجتماعی‌سراغ ندارم؛ بدن پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ را نزد ما وانهادید و از پیش خود تصمیم گرفتید؛ بدون آن‌که با ما مشورت کنید، حق ما را نادیده انگاشتید. گویی نمی‌دانید پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ در غدیر خم چه فرمود! به خدا سوگند! آن روز پیمان ولایت را بست تا امیدتان را قطع کند؛ لیکن شما واسطهٔ بین خود و پیامبر خدا را قطع نمودید. کافی است که خدا بین ما و شما در دنیا و آخرت حاکم باشد.[3]

---

۱. خصائص الائمة علیهم السلام: ۷۳؛ طرف: ۲٦ ـ ۲۷؛ بحارالانوار: ٤۸۳/۲۲ و منابع دیگری که در زمان وقوع حادثه خواهد آمد.

۲. المصنف، ابن ابی شیبة: ۲٦۷/۱٤؛ کنز العمّال: ٦٥۱/٥؛ مسند فاطمة الزهراء علیها السلام، سیوطی: ۲۰ ـ ۲۱؛ جامع الأحادیث: ۲٦۷/۱۳؛ قرةالعینین: ۷۸؛ شرح ابن ابی الحدید: ٤٥/۲.

۳. احتجاج: ۸۰؛ بحارالانوار: ۲۰٤/۲۸.

بهانه‌های هجوم

عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا از پی این متخلّف نمی‌فرستی؟ همگان جز او و یارانش با تو دست بیعت داده‌اند؛ و تا او بیعت نکند، ما کاری از پیش نبرده‌ایم؛ و اگر بیعت نماید، از جانب او ایمن خواهیم بود.

ابوبکر قنفذ را نزد امیرمؤمنان علیه السّلام فرستاد و چنین پیغام داد: جانشین پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم با تو کار دارد.

قنفذ به راه افتاد و پس از اندی بازگشت و گفت: او می‌گوید:

> پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ کسی را غیر از من به جانشینی انتخاب نفرمود؛ چقدر زود به آن حضرت دروغ بستید. تو خود می‌دانی چه کسی جانشین پیامبر است؛ اگر تو خلیفه پیامبر هستی، پس چرا در سقیفه مردم را به بیعت با ابوعبیده و عمر فراخواندی؟

ابوبکر گفت: علی راست می‌گوید؛ پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ مرا خلیفه ننمود. پس از آن عمر به قنفذ گفت: به او بگو که خلیفهٔ مسلمانان را اجابت نما.

حضرت در جواب این پیغام فرمود:

> اگر مسلمانان او را انتخاب کرده‌اند، او باید فرمانبردار آنها باشد؛ نه آنکه به آنها دستور دهد.

ابوبکر چون این سخنان را شنید، مدتی طولانی گریست. عمر با خشم از جای برخاست و گفت: آیا از این متخلف پیمان نمی‌گیری؟ ابوبکر به وی گفت: بنشین! سپس رو به قنفذ کرد و گفت: به او بگو که

امیرمؤمنان، ابوبکر تو را می‌خواند.

امام علیه السّلام چون این پیغام بشنید، فرمود:

به خدا سوگند! دروغ می‌گوید. به او بگو نامی به خود بستی که ربطی به تو ندارد؛ سبحان الله! چندان زمانی نگذشته است تا فراموش کرده باشد؛ او خود می‌داند که این نام مخصوص من است؛ او هفتمین نفری بود که به فرمان رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ مرا با این نام خواند و بر من سلام کرد؛ او و عمر از پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ پرسیدند:

آیا این دستور از سوی خدا و پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ است؟ آن حضرت فرمود: آری! او امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای رو سفیدان است. خدای عزوجل در قیامت او را بر صراط می‌نشاند تا دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را داخل جهنم نماید.

هنگامی که جواب امام علیه السّلام به آنها رسید، عمر خشمگین از جای برخاست و گفت: کار ما سامان نخواهد یافت، مگر آن‌که او را به قتل رسانیم؛ لختی درنگ کن تا سر او را برایت حاضر سازم.

ابوبکر گفت: بنشین! لیکن عمر امتناع نمود، اما ابوبکر او را قسم داد و او را نشاند.

سپس گفت: قنفذ! به علی بگو: ابوبکر را اجابت کن؛ مردم همگی با او بیعت کرده‌اند، تو نیز یکی از مسلمانانی و می‌بایست مانند ایشان رفتار نمایی.

حضرت در جواب او فرمود:

پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم به من وصیت فرمود: هنگامی که او را به خاک سپردم، از خانه بیرون نروم تا قرآن را جمع‌آوری و تنظیم نمایم، من کسی نیستم که وصیت آن حضرت را مخالفت کرده و به جور و ستم شما بپیوندم.[1]

سُلیم‌بن قیس از زبان سلمان‌فارسی حکایت[2] را چنین‌بازگو می‌دارد: هنگامی که امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود که به جمع‌آوری قرآن مشغول است، چند روزی او را رها کردند؛ تا آن‌که قرآن را جمع‌آوری نمود و در میان جامه‌ای پیچید و به مسجد آورد. مردم اطراف ابوبکر جمع بودند. امیرمؤمنان علیه السّلام با صدای بلند فرمود:

ای مردم! پس از وفات پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم به غسل (و انجام امور) آن حضرت مشغول بودم و سپس قرآن را جمع کردم و اینک تمام آن در میان این جامه است. خداوند بر پیامبرش آیه‌ای نازل نفرمود، مگر آن‌که بر من قرائت نمود و تأویل آن را به من آموخت. فردا (روز قیامت) نگویید: ما از این

---

۱. مراجعه شود به: الامامة والسّیاسة: ۱/ ۱۹؛ تفسیر عیاشی: ۲/ ۶۶ـ۶۷؛ اختصاص: ۱۸۵ـ۱۸۶؛ کتاب سلیم: ۸۲، ۲۴۹؛ کشکول سید حیدر آملی: ۸۳ـ۸۴؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۲۹۷.

۲. از روایات استفاده می‌شود که آخرین هجوم و آتش زدن درب خانه امیرمؤمنان علیه السلام و... پس از رد و بدل شدن سخنان گذشته بوده و در همان روز بلافاصله رخ داده است، ولی بنابر نقل سلمان این رویدادها با چندی فاصله اتفاق افتاده است، چنانکه در متن خواهد آمد.

مطلب غافل بوديم ! نگوييد : شما را به يارى نخواندم و حق خود را يادآورى نكردم و شما را به كتاب (خدا) ـ از نخست تا پايان ـ دعوت ننمودم .

عمر گفت : آنچه از قرآن نزد ماست ، ما را كفايت مى‌كند ؛ ما احتياجى به قرآن تو نداريم .

اميرمؤمنان عليه السّلام به خانه بازگشت و ابوبكر در پى آن حضرت فرستاد و كلماتى بين آنها ردّ و بدل گرديد .[1]

درخواست يارى اهل بيت عليهم السّلام

شب هنگام اميرمؤمنان فاطمه عليها السّلام را بر مركبى سوار نمود و دست فرزندان خود امام حسن و امام حسين عليهما السّلام را گرفت و به خانهٔ يک‌يک ياران پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم برد و آنان را قسم داد تا حق او را رعايت كنند و او را يارى نمايند .

در اين ميان تنها چهار نفر ـ سلمان و ابوذر و مقداد و زبير ـ بودند كه او را اجابت كردند و به فرمان آن حضرت سرهاى خود را تراشيدند و اعلام آمادگى نمودند . وقتى آن حضرت بى‌توجهى مردم را ديد ، گوشهٔ خانهٔ خويش را اختيار نموده و عزلت گزيد .

برخى از اصحاب پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم در توجيه بى‌اعتنايى خود مى‌گفتند : ما ديگر با ابوبكر بيعت نموده‌ايم ؛ چرا على پيشتر اقدام ننمود ؟ !

---

۱ . كتاب سليم : ۸۱ـ۸۲ ؛ و مراجعه شود به بحارالانوار : ۲۸ / ۳۰۷ .

امیرمؤمنان علیه السّلام در جواب این بهانه پوچ می‌فرمود:

من بدن پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ را روی زمین وانهم و با مردم به ستیز در امر خلافت برخیزم؟!![1]

وحشیانه‌ترین هجوم

عده‌ای از بنی‌هاشم و دیگر یاران نزد امام علیه السّلام جمع بودند که ابوبکر عمر را با جمع بسیاری به سوی آنان گسیل داشت.[2] او چون به درب خانهٔ آن حضرت رسید، فریاد برآورد و آنان را به بیعت با ابوبکر فراخواند. لیکن کسی به حرف او اعتنایی نکرد، و او بار دیگر فریاد برآورد و گفت:

برای من هیزم بیاورید!

قسم به آن‌که جانم در دست اوست! از خانه خارج شوید وگرنه

۱. مراجعه شود به: احتجاج: ۷۵، ۸۱ـ۸۲، ۱۹۰؛ الهدایة الکبری: ۱۷۸، ٤۰۸؛ کامل بهائی: ۲/٤؛ اختصاص: ۱۸٤؛ کتاب سلیم: ۸۱ـ۸۲، ۱۲۸؛ الصراط المستقیم: ۲/۷۹ـ۸۰؛ مثالب النّواصب: ۲۳۳؛ بحارالانوار: ۲۸/۲٦٤ـ۲٦۸، ۳۵۲ و ۲۹/٤۱۹، ٤٦۸ و ۳۰/۲۹۲ـ۲۹۳؛ شفاء صدور الناس: ٤۸٤ (حاشیه)؛ از اهل سنّت: الامامة و السّیاسة: ۱/۱۹؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲/٤۷ و ٦/۱۳ و ۱۱/۱٤ و ۱۸/۳۹؛ دائرة المعارف، فرید وجدی: ۳/۷۵۹؛ موسوعة آل النبی علیهم السلام، عایشه بنت الشاطی: ٦۱٤؛ تراجم سیدات بیت النبوة، از همان نویسنده: ٦۱۳ـ٦۱٤؛ فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله، عمر ابوالنصر: ۱۱۷ـ۱۱۸؛ السیدة فاطمة الزهراء علیها السلام، دکتر بیّومی: ۱۳۷؛ الصدیق ابوبکر، محمد حسین هیکل: ٦۵؛ اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابوعلم: ۱٦۷؛ اعلام النساء، کحاله: ٤/۱۱٤.

۲. احتجاج: ۸۰.

خانه را ـ با تمامی افرادی که در آن هستند ـ به آتش خواهم کشید.
آنان گفتند: فاطمه [یادگار پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم] در این خانه است!

گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد.[۱]

زبیر که اوضاع را چنین دید، با شمشیر برهنه بیرون دوید و به سوی عمر حمله‌ور شد؛ عمر ـ چون همیشه! ـ پا به فرار گذاشت و زبیر از پی او می‌دوید تا آن‌که پایش به سنگی گرفت و یا آن‌که خالد با سنگی از پشت او را هدف گرفت و او به زمین افتاد؛ عمر ـ یا ابوبکر ـ فریاد برآورد:

این سگ را بگیرید!

آنگاه چهل نفر اطراف او را گرفتند. زیاد بن لبید نیز به کمک دیگری شمشیر از دست او گرفت و شکست.[۲]

کسانی که در خانه بودند ـ جز امیرمؤمنان علیه السّلام ـ از خانه خارج شده و بیعت کردند.[۳]

---

۱. الامامة و السّیاسة: ۱۹/۱.

۲. مراجعه شود به: تاریخ طبری: ۲۰۲/۳؛ کامل ابن اثیر: ۳۲۵/۲؛ اختصاص: ۱۸٦؛ مثالب النّواصب: ۱۳٦ ـ ۱۳۷؛ رسائل اعتقادیه خواجوئی: ٤٤۷/۱ ـ ٤٤۸؛ امالی شیخ مفید: ٤۹ ـ ۵۰؛ تثبیت الامامة: ۱۷؛ شرح ابن ابی الحدید: ٥٦/۲ و ٤۸/٦؛ المسترشد: ۳۷۸؛ بحارالانوار: ۲۹۱/۳۰.

۳. از روایات دیگر چنین استفاده می‌شود که اینها هنگامی بیعت کردند که از امیرمؤمنان علیه السلام به زور بیعت گرفته شد، مراجعه شود به: کافی: ۲٤۵/۸؛ رجال کشی: ۲٦/۱؛ تفسیر عیاشی: ۱۹۹/۱؛ بحارالانوار: ۳۳۳/۲۲ ـ ۳۵۱.

عمر نزد ابوبکر رفت و گفت: باید علی بیعت کند و اگر تو کاری نکنی، من اقدام خواهم کرد. سپس از نزد وی بیرون آمد و تمام قبایل و عشایر را فراخواند و با فریادی بلند گفت: خلیفه پیامبر شما را می‌خواند.

مردم از هر طرف به سوی ابوبکر روان شدند و نزد او اجتماع نمودند. او به ابوبکر گفت: من سواره و پیاده را برای تو آماده نمودم.[۱]

ابوبکر گفت: حال چه کسی را برای این کار مأمور کنیم؟

عمر گفت: قنفذ، او مردی خشن و تندخو و از طلقا[۲]ست.

پس آنگاه قنفذ را با جمع بسیاری مأمور بدین کار کردند.[۳] ابوبکر به وی دستور داد:

آنها را بیرون بیاور! اگر نپذیرفتند، هیزم بر در خانه جمع کن و بگو اگر بیرون نیایید، خانه را با اهل آن به آتش خواهم کشید.[٤]

قنفذ به راه افتاد و به خانه امام علیه السّلام رسید و اجازه ورود خواست؛ امّا به وی رخصت ندادند. چون بازگشت، عمر گفت: بی‌اجازه وارد شوید! امّا دیگربار چون به خانه آن حضرت رسیدند و خواستند بی‌اجازه وارد شوند، فاطمه علیها السّلام فرمود:

---

۱. الکوکب الدري: ۱ / ۱۹٤.

۲. طُلقا به کسانی گفته می‌شود که در فتح مکّه به دست مسلمانان اسیر شدند، سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله بر آنان منّت نهاد و آزادشان فرمود.

۳. کتاب سلیم: ۸۲.

٤. جمل: ۱۱۷.

نمی‌گذارم بدون اجازه وارد خانه شوید.[۱]

چون این خبر به عمر رسید، با خشم بسیار از جای برخاست و گفت: ما را با زنها چه کار؟!

پس از آن به همراهی خالد و قنفذ با هیزم و آتش به راه افتادند.[۲] ابوبکر گفت: او را با تندی و خشونت خواهی آورد![۳] آنها را از خانه بیرون بکش و اگر مقاومت کردند با آنان جنگ نما.[٤]

عمر با جمع انبوهی از صحابه و طلقا و منافقان و فرومایگان و بادیه‌نشینان و باقی‌ماندگان از احزاب (مشرکین) کار خود را آغاز نمود.[۵] در آن بین افرادی چون خالد بن ولید، قنفذ، عبدالرحمن بن عوف، اُسید بن حضیر اشهلی، سلمة بن سلامة بن وقش اشهلی، سلمة بن اسلم، مغیرة بن شعبه، ابوعبیدة بن جراح، ثابت بن قیس، محمد بن مسلمه، سالم مولی ابی‌حذیفه، اسلم عدوی، عیاش بن ربیعه، هرمز فارسی (جدّ عمرو بن ابی مقدام)، عثمان، زیاد بن لبید، عبدالله بن ابی‌ربیعه، عبدالله بن زمعه، سعد بن مالک و حماد به چشم

---

۱. کتاب سلیم: ۸۳.

۲. همان مدرک: ۲۵۰.

۳. انساب الاشراف: ۱/ ۵۸۷ ـ ۵۸۸.

٤. العقد الفرید: ٤/ ۲۵۹.

۵. تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۲٦؛ المسترشد: ۳۷۷ ـ ۳۷۸؛ شرح ابن ابی الحدید: ٦/ ٤۹؛ احتجاج: ۸۰؛ تاریخ الخمیس: ۲/ ۱٦۹؛ علم‌الیقین: ۲/ ٦۸٦؛ مؤتمر علماء بغداد: ٦۳؛ حدیقة الشیعه: ۳۰؛ کامل بهائی: ۱/ ۳۰۵؛ مصباح الزائر: ٤٦۳ ـ ٤٦٤؛ بعضی تعداد مهاجمین را سیصد نفر نوشته‌اند: جنات الخلود: ۱۹.

می‌خوردند.[۱] البتّه برخی ابوبکر[۲] و زید بن ثابت[۳] را نیز ذکر کرده‌اند.

عمر دستور داد تا هیزم جمع‌آوری کنند.[٤] جمعیت با هیزم و آتش[۵] به قصد سوزاندن خانهٔ امیر مؤمنان علیه السّلام به راه افتادند.[٦] عمر شعله‌ای آتشین به دست گرفت؛[۷] و می‌گفت: اگر بیعت نکنند خانه را بر سر آنها به آتش می‌کشم. گفتند: فاطمه علیها السّلام در این خانه است، او را نیز می‌سوزانی؟!!

گفت: من با فاطمه برخورد خواهم کرد.[۸]

اُبی بن کعب می‌گوید: در خانه نشسته بودیم که صدای شیهه اسبها و لگامها و برهم خوردن نیزه‌ها ما را از خانه بیرون کشید.[۹]

---

۱. مراجعه شود به: سنن بیهقی: ۱۵۲/۸؛ مستدرک حاکم: ٦٦/۳؛ حیاة الصحابه: کاندهلوی: ۱۳/۲؛ تاریخ الخمیس: ۱٦۹/۲؛ شرح ابن ابی الحدید: ۵۰/۲، ۵۷ و ۱۱/٦، ٤۷، ٤۸؛ تفسیر عیاشی: ٦٦/۲، ۳۰۷ـ۳۰۸؛ کتاب سلیم: ۸٤، ۲۵۱؛ الامامة والسّیاسة: ۱۸/۱؛ احتجاج: ۷۳؛ المسترشد: ۳۷۸؛ الهدایة الکبری: ۱۷۸ـ۱۷۹؛ بحارالانوار: ۲۹۰/۳۰، ۳٤۸ و ۱۳/۵۳.

۲. اختصاص: ۱۸٦؛ تفسیر عیاشی: ٦٦/۲.

۳. کنزالعمّال: ٦۱۳/۵.

٤. بحارالانوار: ۲۹۳/۳۰.

۵. طرائف: ۲۳۹؛ نهج الحق: ۲۷۱؛ مؤتمر علماء بغداد: ٦۳؛ دلائل الامامة: ۲٤۲ (چاپ دیگر: ٤۵۵)؛ کتاب سلیم: ۸۳، ۲٤۹ـ۲۵۰؛ الهدایة الکبری: ۱۷۸ـ۱۷۹؛ تفسیر عیاشی: ۳۰۸/۲.

٦. العقد الفرید: ۲٤۲/٤ (چاپ مصر)؛ تاریخ ابی الفداء: ۱۵٦/۱؛ امالی شیخ مفید: ۵۰.

۷. انساب الاشراف: ۵۸٦/۱؛ العقد الفرید: ۲٤۲/٤؛ تاریخ ابی الفداء: ۱۵٦/۱.

۸. الشافي، ابن حمزة: ۱۷۳/٤.

۹. الکوکب الدري: ۱۹٤/۱ـ۱۹۵.

زهرا علیها السّلام در فراق پدر غمناک بود و جسمش رنجور و از شدت دردی که بر سر مبارکش عارض گردیده بود، آن را بسته و پشت درب خانه نشسته بود.[١]

هنگامی که آنها را دید، درب را بر روی ایشان بست؛ او باور نمی‌کرد بدون اجازهٔ او وارد خانه‌اش شوند.[٢] آنان با شدت درب خانه را می‌کوبیدند و هر کدام با صدای بلند سخنی می‌گفتند.[٣] عمر فریاد برآورد:

پسر ابوطالب! درب را باز کن؛[٤] به خدا سوگند! خانه را به آتش می‌کشم![٥] سوگند به کسی که جانم در دست اوست، یا بیرون آمده و بیعت می‌کنید و یا آن‌که خانه را با شما می‌سوزانم.[٦] ای علی! بیرون بیا و آنچه مسلمانان بدان اتفاق کرده‌اند، پذیرا باش وگرنه تو را می‌کشیم![٧]

فاطمه علیها السّلام پشت در آمد و فرمود:

ای گمراهان! ای منکران خدا و پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ چه

---

١. کتاب سلیم: ٢٥٠.
٢. تفسیر عیاشی: ٢/ ٦٧؛ اختصاص: ١٨٦.
٣. بحارالانوار: ٣٠/ ٢٩٠ (از دلائل الامامة: ج ٢)؛ کشکول آملی: ٨٣ ـ ٨٤؛ حدیقة الشیعة: ٣٠.
٤. کتاب سلیم: ٢٥٠.
٥. علم الیقین: ٢/ ٦٨٧؛ التتمة في تواریخ الأئمة: ٥٢.
٦. السقیفه، جوهری، از او شرح ابن ابی الحدید: ٢/ ٥٦؛ طبری: ٣/ ٢٠٢؛ المسترشد: ٣٧٨، ومراجعه شود به: کشکول آملی: ٨٣ ـ ٨٤؛ کامل بهائی: ١/ ٣٠٥؛ کتاب سلیم: ٨٣؛ الکوکب الدري: ١/ ١٩٤ ـ ١٩٥.
٧. الهدایة الکبری: ٤٠٦؛ بحارالانوار: ٥٣/ ١٨.

می‌گویید و از جان ما چه می‌طلبید؟

عمر گفت: چرا پسر عمویت تو را فرستاده و خود در پس پرده نشسته است؟

فاطمه علیها السّلام فرمود: طغیان و گردن‌کشی تو بود که مرا از جا حرکت داد، من برای اتمام حجت بر تو و دیگر گمراهان آمده‌ام.

ـ این یاوه‌های زنانه را کنار بگذار و به علی بگو تا بیرون آید.

ـ تو هیچ ارزشی نزد ما نداری، تو مرا با حزب شیطان ـ که گروهی ناچیزند ـ می‌ترسانی؟

ـ اگر علی بیرون نیاید، هیزم آورده و این خانه را بر سرتان به آتش می‌کشم.[1]

فاطمه علیها السّلام دید او با شعله‌ای از آتش آمده است، گفت: پسر خطاب! می‌خواهی درب خانهٔ مرا بسوزانی؟!

عمر گفت: آری![2]

ـ آیا می‌خواهی علی و فرزندان مرا بسوزانی؟!

ـ آری، به خدا قسم! مگر آن‌که بیرون آمده و بیعت کند.[3] آنچه را که امت پذیرفته‌اند، شما نیز بایستی بپذیرید.[4] در را باز کن وگرنه خانه را بر شما به آتش می‌کشم.[5]

---

۱. بحارالانوار: ۲۹۳/۳۰ به نقل از دلائل الامامة ج۲.

۲. أنساب الأشراف: ۵۸٦/۱.

۳. طرائف: ۲۳۹؛ نهج الحق: ۲۷۱.

٤. روضة المناظر: ۱۱۳/۱۱ (حاشیه کامل ابن أثیر).

۵. کتاب سلیم: ۸۳ـ۸٤، ۲۵۰.

ـ ای عمر! چقدر در برابر خدا و پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ بی‌باک و جسوری! آیا می‌خواهی نسل او را نابود سازی و نور خدا را خاموش نمایی؟ خداوند نور خود را کامل خواهد نمود.

ـ بس است! نه محمّد در این‌جا حضور دارد و نه ملائکه از سوی خداوند امر و نهی می‌آورند؛ علی نیز چون دیگر مسلمانان است، یا بیعت می‌کند و یا آن‌که همه شما را می‌سوزانیم.

فاطمه علیها السّلام در حالی که می‌گریست، می‌گفت:

پروردگارا! به تو شکایت می‌کنیم: فقدان پیامبر برگزیده تو را، و سرتافتن و ستیزه‌جویی امتش را با ما، و خودداری آنان از حقی که در قرآن برای ما قرار داده‌ای.

ـ فاطمه! این حماقتهای زنانه را کنار بگذار! خداوند پیامبری و خلافت را در خاندان شما جمع نخواهد نمود.[۱]

ـ از خدا نمی‌هراسی! به خانهٔ من هجوم آوردی و می‌خواهی وارد آن شوی؟

این سخنان هیچ‌گونه اثری در عمر نگذاشت.[۲] او دستور داد: هیزمها را اطراف خانه نهادند[۳] و خود نیز آتش به دست گرفت[٤]

---

۱. الهدایة الکبری: ٤٠٧؛ بحارالانوار: ۱۹/٥۳.

۲. کتاب سلیم: ٨٤، ۲٥٠.

۳. بنابر آنچه علامه ابن شهرآشوب مازندرانی روایت می‌کند: هیزمی که جمع شده بود آن‌قدر زیاد بوده که همسایگان تا سی روز از آن استفاده می‌کردند. (مثالب النّواصب: ٤۲٠).

٤. تفسیر عیاشی: ۳٠٨/۲.

و فریاد برآورد:

خانه را با اهل آن به آتش بکشید![1]

فاطمه علیها السّلام با صدای بلند فرمود:

«يا أَبَتِ يا رَسُولَ اللهِ! ماذا لَقِينا بَعْدَكَ مِنْ ابنِ الخَطّابِ وَابْنِ أبِي قُحافَةِ.»

ای پدر! ای رسول خدا! پس از تو چه بلاها از عمر و ابوبکر کشیدیم؟!

برخی از مردم گریه کنان بازگشتند؛ لیکن عمر با گروهی ایستاد؛[2] و درب خانه را به آتش کشید.[3]

درب می‌سوخت[4] و دود خانه را فرا گرفته بود.[5] قنفذ می‌خواست: درب (نیم سوخته) را باز کند،[6] اما فاطمه علیها السّلام هر دو طرف درب را گرفته بود و مانع می‌شد؛ و می‌فرمود:

شما را به خدا و حق پدرم قسم می‌دهم که از ما دست بردارید و بازگردید.

---

۱. ملل و نحل، شهرستانی: ۱/ ۵۷.
۲. الامامة والسّیاسة: ۱/ ۲۰؛ المسترشد: ۳۷۷ـ۳۷۸.
۳. کتاب سلیم: ۲۵۰
٤. الهدایة الکبری: ٤۰۷؛ بحارالانوار: ۵۳/ ۱۹.
۵. الشّافی، سید مرتضی: ۳/ ۲٤۱؛ تلخیص الشّافی: ۳/ ۷٦؛ مثالب النّواصب: ٤۲۰؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۳۹۰.
٦. الهدایة الکبری: ٤۰۷؛ بحارالانوار: ۵۳/ ۱۹.

عمر تازیانه را از دست قنفذ گرفت و بر بازوی فاطمه علیها السّلام زد؛ تازیانه دور بازوی او پیچید و جای آن چون بازوبندی سیاه شد[۱]؛ سپس با لگد به درب خانه زد و درب (نیم سوخته) را شکست.[۲] فاطمه علیها السّلام درب را سپر خود قرار داده و بدان چسبیده بود.

عمر با لگد بدان زد[۳] و فاطمه را بین در و دیوار با نفرت و خشم فشرد.

نزدیک بود فاطمه همان‌جا قالب تهی سازد؛ میخ در به سینه‌اش فرو رفت[٤] و خون از آن جاری شد.[٥]

او با صورت بر زمین افتاد؛ زبانه‌های آتش نیز او را می‌آزرد.[٦]

پس آنگاه ناله‌ای از جگر کشید و با آن ناله مدینه را زیر و رو نمود؛ او خروشید و فریاد برآورد:

«يٰا أَبَتٰاهُ! يٰا رَسُولَ اللهِ! هٰكَذٰا يُصْنَعُ بِحَبِيبَتِكَ وَابْنَتِكَ.. آه يٰا فِضَّةُ! إِلَيْكِ فَخُذِينِي فَقَدْ وَاللهِ قُتِلَ مٰا فِي اَحْشٰائِي...»

پدر! ای پیامبر خدا! آیا می‌بایست با حبیبه و دختر تو چنین رفتار کنند؟

آه فضه! مرا دریاب، به خدا فرزندم را کشتند...

---

١. الهدایة الکبری: ١٧٨ـ١٧٩، ٤٠٧؛ بحارالانوار: ٥٣/ ١٩.

٢. تفسیر عیاشی: ٢/ ٦٧؛ اختصاص: ١٨٦.

٣. بحارالانوار: ٣٠/ ٢٩٤ به نقل از دلائل الامامة ج٢.

٤. مؤتمر علماء بغداد: ٦٣.

٥. الکوکب الدري: ١/ ١٩٤ـ١٩٥.

٦. الهدایة الکبری: ١٧٨ـ١٧٩.

در این هنگام درد زایمان او را فرا گرفت و او به دیوار تکیه داد[۱] و بچهٔ شش‌ماهه‌اش محسن را ـ که در رحم داشت ـ سِقْط نمود.[۲]

عمر داخل خانه شد ـ در حالی که خشم سر تا پای او را فرا گرفته بود ـ چنان با سیلی به صورت فاطمه علیها السّلام زد که گوشوارهٔ او پاره شد و از زیر مقنعهٔ او بر زمین افتاد.[۳]

دیدگان علی علیه السّلام گویی در کاسه‌ای از خون غوطه می‌خورد و با سر برهنه بیرون دوید و فریاد برآورد:

> فضّه! بانوی خود را فریاد رس! او را کمک کن، او در حال سِقْط فرزند خویش است.

سپس فرمود:

> محسن نزد جدّ خود پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم رفته و از این ستمگران شکایت خواهد نمود.

پس از این به فضه دستور داد تا محسن را در انتهای خانه به خاک سپارد.[٤]

---

۱. بحارالانوار: ۳۰/ ۲۹٤ به نقل از دلائل الامامة ج۲.
۲. الهدایة الکبری: ٤۰۷؛ بحارالانوار: ۵۳/ ۱۹.
۳. بحارالانوار: ۳۰/ ۲۹٤ به نقل از دلائل الامة ج۲؛ و مراجعه شود به: بحارالانوار: ۳۰/ ۳٤۹؛ الهدایة الکبری: ۱۷۹، ٤۰۷؛ المحتضر: ٤٤ ـ ٤۵. و مستفاد از بعضی از روایات این است که سیلی زدن او هنگام بیرون بردن امیرمؤمنان علیه السّلام بوده است (الکوکب الدّری: ۱۹۵).
٤. الهدایة الکبری: ٤۰۸.

آنگاه امیرمؤمنان علیه السّلام به سوی عمر شتافت و گریبان او را گرفت و تکانی داد و او را بر زمین کوبید و خواست او را به قتل رساند؛ در این حال سفارشهای پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در نظرش مجسم شد و فرمود:

ای پسر صهّاك! اگر آنچه خدای متعال برای من نوشته و پیمانی که با پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بسته‌ام، نمی‌بود؛ می‌دانستی که تو جرأت وارد شدن به خانه مرا نمی‌داشتی.

عمر پس از آن از پی مردم فرستاد و آنها نیز هجوم آوردند و داخل خانه شدند؛ علی علیه السّلام با سرعت به سوی شمشیر خود شتافت، لیکن آنها سبقت جستند و آن را برداشتند.

قنفذ نزد ابوبکر آمد [و جریان را گزارش کرد] او می‌ترسید علی علیه السّلام با شمشیر خارج شود؛ ابوبکر گفت: بازگرد! اگر دیدی سخن ما را نمی‌پذیرد به خانه‌اش هجوم برید و اگر آن نیز ممکن نشد، خانه را با آنان به آتش کشید.

جمعیت به خانه ریخته بودند[1] و عمر به امیرمؤمنان علیه السّلام می‌گفت: بلند شو! با ابوبکر بیعت کن. آن حضرت امتناع می‌ورزید؛ او دست علی علیه السّلام را گرفت تا وی را بلند کند، لیکن نتوانست؛[2] و در آخر طنابی آوردند و به گردن آن حضرت انداختند.[3]

---

١. کتاب سلیم: ٨٤.

٢. شرح ابن ابی الحدید: ٢/ ٥٧ و ٦/ ٤٩.

٣. کتاب سلیم: ٨٤؛ رجال کشّی: ١/ ٣٧؛ احتجاج: ٨٣؛ الصراط المستقیم: ٣/ ٢٥؛ در روایتی به جای طناب، بند شمشیر ذکر شده است، مراجعه شود به: الكوكب الدري: ١/ ١٩٤ـ١٩٥.

در بسیاری از روایتها آمده است:

> آنان گریبان علی علیه السّلام را گرفتند[۱] و لباسهای آن حضرت را می‌کشیدند تا به مسجد ببرند.[۲]

بانوی آزرده و پهلو شکسته ـ با آن‌که شرایط سختی را پشت‌سر می‌گذاشت و ضربه‌ها و صدمه‌های فراوان دیده بود ـ جلو آمد و راه را بر آن گروه بی‌شرم بست و نمی‌گذاشت علی علیه السّلام را از خانه بیرون برند؛ و می‌فرمود:

> به خدا سوگند! نمی‌گذارم پسر عمویم را این چنین ظالمانه کشیده و از خانه بیرون برید؛ وای بر شما! چه زود بر خدا و پیامبر خیانت کردید و حق ما اهل بیت را رعایت ننمودید.[۳]

بسیاری از مردم به خاطر زهرا علیها السّلام، علی علیه السّلام را رها کردند؛ لیکن عمر به قنفذ دستور داد تا دست فاطمه علیها السّلام را کوتاه گرداند. قنفذ ـ که مردی پست و خشن بود ـ چنان با تازیانه به پشت و پهلوی فاطمه علیها السّلام زد که از پا افتاد. نشان آن ضربه‌ها در بدن فاطمه علیها السّلام تا هنگام شهادت باقی ماند.[٤]

---

۱. الایضاح: ۳٦۷؛ بصائرالدرجات: ۲۷۵؛ تفسیر عیاشی: ۲/ ٦۷؛ الشّافی: ۳/ ۲٤٤؛ اختصاص: ۱۱، ۱۸٦، ۲۷۵؛ المسترشد: ۳۸۱؛ مناقب: ۲/ ۲٤۸؛ شرح ابن ابی الحدید: ٦/٤٥.

۲. شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ٥۰.

۳. الکوکب الدري: ۱/ ۱۹٤ـ۱۹٥.

٤. علم الیقین: ۲/ ٦۸٦ـ٦۸۸.

عمر رو به اطرافیان کرد و گفت:

فاطمه را بزنید!

آن دژخیمان چنان فاطمه علیها السّلام را ضرب و جرح نمودند که بیمار و بستری گردید[1] و بدنش رنجور و کاهیده شد و از فرط لاغری چون سایه‌ای می‌نمود.[2]

عمر خود نیز از آنان عقب نماند و با غلاف شمشیر به پهلوی فاطمه علیها السّلام می‌زد و با تازیانه بر دست او می‌نواخت.[3] به گونه‌ای که بدن فاطمه علیها السّلام سیاه شد[4] و تا هنگام وفات اثر آن محو نگردید.[5]

سلمان می‌گوید: ابوبکر و اطرافیانش جز عمر و خالد و مغیره به گریه درآمدند؛ لیکن عمر گفت:

ما را با زنان و ایدهٔ آنها کاری نیست.[6]

در برخی از روایات چنین آمده است:

قنفذ با سیلی به صورت فاطمه علیها السّلام زد و این ضربه به چشم آن

---

۱. مؤتمر علماء بغداد: ٦٣.
۲. دعائم الاسلام: ۱/ ۲۳۲؛ بحارالانوار: ۸۱/ ۲۷۲.
۳. کتاب سلیم: ٨٤، ۲۵۰؛ کامل بهائی: ۱/ ۳۰۵؛ جنات الخلود: ۱۹.
٤. جنة العاصمة: ۲۵۲؛ الشمس الضحی: ١٥٤.
۵. مراجعه شود به: مصائب المعصومین علیهم السلام: ۲۷؛ بیت الاحزان، یزدی: ۳۳؛ جامع النورین: ٢٤٤؛ شعشعة الحسینیة: ١٤٤ ـ ١٤٥؛ حزن المؤمنین: ٦١؛ بشارة الباکین: ٢٦؛ مرقاة الایقان: ۱/ ۱۱۲، ۱۲۵، انوار الشهادة: ۲۰۷ ـ ۲۰۸؛ ماتمکده: مجلس سیزدهم.
٦. کتاب سلیم: ۸۵؛ گریه مهاجمین در المسترشد: ۳۷۷ ـ ۳۷۸ و الامامة والسّیاسة: ۱/ ۲۰، نیز آمده است.

عزیز اصابت نمود[1]؛ و آن بانوی مظلومه را به سوی درگاه کشید و چنان با درب خانه به او زد که پهلوی او شکست و جنینش سِقْط گردید و تا آخر عمر کوتاه خود در بستر بیماری افتاد.[2]

او با غلاف شمشیر آن حضرت را آزرده و با تازیانه به سر و دست و کتف و بازوی آن بانو می‌زد، جای تازیانه‌های او چون بازوبند متورم شد.[3]

از برخی روایات چنین معلوم می‌شود که سبب شهادت محسن علیه السّلام یا مهمترین عامل آن قنفذ بوده است.[4]

از سوی دیگر خالد نیز با غلاف شمشیر آن بانوی گرامی را آزرده و او را بین در و دیوار فشرده است.[5]

از دیگر کسانی که حرمت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را شکستند، مغیرة بن شعبه بود. او چنان فاطمه علیهاالسّلام را می‌زد که از بدن نازنینش

---

۱. سیرة الائمة الاثنی عشر علیهم السلام: ۱/ ۱۴۵.

۲. کتاب سلیم: ۸۵؛ احتجاج: ۸۳. در مورد شکستن پهلو و یا دنده آن حضرت علیها السلام مراجعه شود به: کتاب سلیم: ۲/ ۹۰۷(چاپ جدید)؛ امالی شیخ صدوق: ۱۱۴(چاپ بیروت: ۱۰۰)؛ فضائل شاذان قمی: ۹؛ المحتضر: ۶۱، ۱۰۹؛ بحارالانوار: ۴۴/ ۱۰۱(نوشته‌ای از شهید اوّل)؛ فرائدالسمطین جوینی شافعی: ۲/ ۳۵؛ ارشاد القلوب: ۲۹۵؛ مصباح کفعمی: ۵۵۳.

۳. مراجعه شود به: کتاب سلیم: ۱۳۴؛ دلائل الامامة: ۴۵(چاپ جدید: ۱۳۴ـ ۱۳۵)؛ کشکول آملی: ۸۳ـ ۸۴؛ حدیقة الشیعة: ۳۰؛ الکوکب الدري: ۱/ ۱۹۴ـ ۱۹۵؛ الکبریت الأحمر: ۲۷۷.

۴. دلائل الامامة: ۴۵(چاپ جدید: ۱۳۴ـ ۱۳۵)؛ علم الیقین: ۲/ ۶۸۶ـ ۶۸۸.

۵. بعضی خالد را نیز سبب اسقاط جنین می‌دانند، مراجعه شودبه: کشکول آملی: ۸۳ ـ ۸۴؛ حدیقة الشیعة: ۳۰.

خون جاری شد. او در فشردن درب خانه نیز سهمی داشت و از این‌رو اسقاط جنین هم به مغیره نسبت داده شده است.[۱]

اجبار امیرمؤمنان علیه السّلام بر بیعت

سرانجام دستان فاطمه علیها السّلام از رمق افتاد، و ابرمردی تنها از آشیان خود غریبانه بیرون کشیده شد؛[۲] در حالی که کفتارها با نیزه و شمشیر گرداگرد شیر بیشه‌زار مردانگی و صلابت را گرفته بودند،[۳]

آری!...

عمر با خشم و خشونت بسیار علی علیه السّلام را از پشت‌سر هُل می‌داد[٤] و انبوه مردم او را به سختی می‌کشیدند.[٥] امام علیه السّلام در شرایط دشواری بود: خشم و غضب دست در گریبان صبر و بردباری او بودند؛ لیکن او خشم خود را فرو می‌برد.[٦] کوچه‌های مدینه لبریز از

---

۱. احتجاج: ۲۷۸؛ جلاءالعیون، شبّر: ۱/ ۱۹۳.
۲. المسترشد: ۳۸۱؛ احتجاج: ۸٦.
۳. مصباح الزائر: ٤٦۳ ـ ٤٦٤.
٤. المسترشد: ۳۷۸؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ۵۰ و ٦/ ٤۷.
٥. تاریخ طبری: ۲/ ۲۰۳؛ و مراجعه شود به: وقعة صفین: ۸۷؛ فتوح اعثم کوفی: ۲/ ۵۷۸؛ العقد الفرید: ٤/ ۳۰۸ ـ ۳۰۹؛ نهج البلاغة: ۱۲۲ ـ ۱۲۳؛ الفصول المختارة: ۲۸۷؛ تقریب المعارف: ۲۳۷؛مناقب خوارزمی: ۱۷۵؛ احتجاج: ۱۷۱؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱۵/ ۷٤، ۱۸۳؛ صبح الأعشی: ۱/ ۲۲۸ ـ ۲۳۰؛ جواهرالمطالب: ۱/ ۳۵۷؛ ۳۷٤؛ الصراط المستقیم: ۳/ ۱۱، بنابر روایتی آن حضرت را دوان دوان می‌بردند، مراجعه شود به شرح ابن ابی الحدید: ٦/ ٤۵.
٦. مصباح الزائر: ٤٦۳ ـ ٤٦٤.

انبوه مردمی بود که برای تماشا آمده بودند.[١]

مردم به او می‌گفتند: رو! بیعت نما.[٢]

امام علیه السّلام می‌فرمود:

> به خدا سوگند! اگر شمشیر در دستم بود، نمی‌توانستید با من چنین کنید. اگر چهل مرد یاور می‌داشتم، اجتماع شما را برهم می‌زدم؛ خداوند لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند، لیک از یاری من دست شستند.[٣]

و او در آن حال چنین آرزو می‌کرد:

ای کاش امروز جعفر و حمزه داشتم.[٤]

هنگامی که از کنار مرقد پاک پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم او را عبور می‌دادند، لحظه‌ای درنگ کرد و ـ سخن هارون به موسی علیهما السّلام را ـ به برادر خود پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم گفت:

یـ ﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي.﴾[٥]

مقصود این‌که این مردم مرا خوار شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.

آنگاه بود که مردم با چشم خود دستان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را دیدند که از قبر بیرون آمد و به سوی ابوبکر اشاره کرد و بانگ آن

---

١. شرح ابن ابی الحدید: ٦/ ٤٩.
٢. همان مدرک: ٦/ ٤٥.
٣. کتاب سلیم: ٨٥؛ بحارالانوار: ٢٨/ ٢٧٠.
٤. شرح ابن ابی الحدید: ١١/ ١١١.
٥. سورهٔ اعراف: ١٥٠.

حضرت قلب سخت آنان را به لرزه درآورد و خطاب به ابوبکر فرمود:

... آیا بر خدایی که تو را از خاک آفرید کافر شدی...[۱]

عدی فرزند حاتم طایی می‌گوید:

هیچگاه این چنین دلم بر حال کسی نسوخت، که گریبان امیرمؤمنان علیه السّلام را گرفته بودند و به زجر او را می‌کشیدند.[۲]

در آن هنگام سلمان می‌گفت:

آیا با علی ـ علیه السّلام ـ چنین رفتار می‌شود؟! به خدا سوگند! اگر خدا را قسم دهد، آسمان بر زمین خواهد آمد.[۳]

ابوذر نیز می‌گفت: ای کاش باری دیگر شمشیر به دست ما بازمی‌گشت.[٤]

ناگهان سرها برگشت و دیده‌ها به آن سوی خیره شد؛ آری این فاطمه است، پیراهن پدر را بر سر انداخته و یادگاران رسول را در دست گرفته ـ بانوان هاشمی اطراف او را گرفته‌اند ـ می‌گرید و می‌نالد و از نهاد پر آتش ضجه می‌کشد. بهت و حیرت لحظه‌ای دامن‌گیر آنان شد و اندکی درنگ کردند. لیکن او چون شیری می‌غرید و می‌فرمود:

ای ابوبکر! چه زود بر خاندان پیامبر حمله‌ور شدی؟
به خدا سوگند! تا زنده‌ام با عمر سخن نخواهم گفت.

---

۱. بصائر الدرجات: ۲۷۵؛ اختصاص: ۲۷۵؛ مناقب: ۲ / ۲٤۸؛ کشکول آملی: ۸۳ـ ۸٤.
۲. الشّافی: ۳ / ۲٤٤؛ تلخیص الشّافی: ۳ / ۷۹.
۳. اختصاص: ۱۱.
٤. رجال کشی: ۱ / ۳۷.

از پسر عمویم دست بردارید!
ابوبکر! تو را با ما چکار؟
می‌خواهی طفلانم را یتیم سازی؟
می‌خواهی مرا بی‌شوهر کنی؟
به خدا سوگند! اگر از او دست برنداری، با گیسوان پریشان و گریبان چاک‌زده نزد قبر پدر خواهم رفت و به درگاه خدا صیحه خواهم زد؛ (و بدان که) صالح پیامبر - علیه السّلام - از پسر عمویم، و ناقهٔ صالح از من، و بچه شتر او از طفلان من نزد خدا عزیزتر نیستند.

بی‌کرانِ رحمت به خروش آمد، که از خروشش دلها به جوش؛ علی - علیه السّلام - سلمان را فرمود تا نگذارد فاطمه - علیها السّلام - لب به نفرین گشاید. سلمان به سوی آتشفشانی روان شد که گدازه‌هایش جان هر مرغ در پرواز را می‌سوزاند؛ به سوی فاطمه - علیها السّلام - آمد و گفت:

ای دخت پیامبر! خدا پدرت را برای رحمت فرستاد؛ تقاضا دارم بازگردی!

فرمود:

سلمان! اینان عزم آن دارند تا علی - علیه السّلام - را بکشند، مرا یارای صبر نیست.

سلمان گفت: از آن ترسم که مدینه (با اهل آن) در زمین فرو رود (و عذاب پروردگار همگان را فرا گیرد)؛ علی علیه السّلام مرا فرستاد تا بگویم: بازگردید.

فاطمه - علیها السّلام - فرمود:

برای فرمان علی ـ علیه السّلام ـ بازمی‌گردم و صبر خواهم نمود.[۱]

امام باقر علیه السّلام فرمودند:

به خدا سوگند! اگر فاطمه ـ علیها السّلام ـ گیسوان پریشان می‌نمود همگان در آن لحظه هلاک می‌شدند.[۲]

آنگاه زهرا علیها السّلام به سوی قبر پدر روانه شد و با سوز و اشک و ناله زیر لب این اشعار را زمزمه می‌نمود:

نَفْسي عَلىٰ زَفَراتِها مَحْبُوسَةٌ   يا لَيْتَها خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَراتِ
لا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَياةَ وَإِنَّما   أَبْكي مَخافَةَ أَنْ تَطُولَ حَياتي

جان من با آه جانکاه خود (در سینه) زندان شده است، ای کاش جانم با آن آه از کالبد خارج می‌شد، (پدر!)پس از تو ارزشی در زندگانی نیست، لیک از آن می‌گریم که مبادا زندگانیم طول کشد.

سپس فرمود:

پدر! مرگ تو برایم بس اسفناک است! عجب داغی بر قلب علی نهاده شد! او را اسیر کرده و می‌کشند، آنگونه که...

آنگاه ناله‌ای از جگر کشید و گفت:

وا محمّدا! وا حبیبا! آه ای پدر!... وای از بی‌یاوری! ای کاش پناهی می‌داشتم؛ عجب غم طولانی! عجب اندوهی! عجب مصیبتی!

---

۱. مراجعه‌شود به: شرح‌ابن‌ابی‌الحدید: ۲/ ٥٦ ـ ٥٧ و ٦/ ٤٩؛ تفسیرعیاشی: ۲/ ٦٧؛ اختصاص: ۱۸٦؛ کافی: ۸/ ۲۳۷؛ المسترشد: ۳۸۱؛ مناقب: ۳/ ۳۳۹ ـ ۳٤۰؛ احتجاج: ۸٦ ـ ۸۷.
۲. کافی: ۸/ ۲۳۷.

آنگاه افتاد و از هوش رفت. آوای گریه از سینه‌ها برخاست و مسجد پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم تبدیل به مجلس عزا شد.[1]

سرانجام علی علیه السّلام را کشان کشان بردند و نزد ابوبکر نشاندند.[2] عمر با شمشیری بالای سر او ایستاده بود، و خالد و ابوعبیدة بن جراح و سالم و معاذ بن جبل و مغیره و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و گروهی دیگر ابوبکر را با شمشیر حراست می‌کردند.[3]

علی امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: عجب زود بر خاندان پیامبرتان یورش بردید؟! ای ابوبکر! به کدام حق و کدامین میراث و کدام سابقه مردم را به بیعت خود خواندی؟ مگر دیروز به فرمان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم با من بیعت ننمودی؟![4]

عمر که دو زانو نشسته و آستین بالا زده بود،[5] (فریاد کشید و) گفت: می‌بایست بیعت کنی! این یاوه‌ها را رها کن!

امام علیه السّلام فرمود: اگر بیعت نکنم، چه خواهید کرد؟

ستم پیشه‌گان گفتند: به خدا سوگند! با ذلّت و خواری تو را خواهیم کشت!

فرمود: پس بندهٔ خدا و برادر پیامبر را کشته‌اید.

ابوبکر ـ یا عمر ـ در جواب گفت:

---

۱. علم اليقين: ۲/ ٦٨٦ـ ٦٨٨.
۲. المسترشد: ۳۷۷ـ ۳۷۸.
۳. کتاب سلیم: ٨٤ـ ٨٥.
٤. همان: ٨٥، ٢٥١.
٥. الكوكب الدري: ١/ ١٩٤ـ ١٩٥.

بندهٔ خدا، آری؛ امّا برادر پیامبر نه![1]

امیر علیه السّلام فرمود:

قسم به خدا! اگر نبود فرمان الهی و پیمان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم می‌دیدی که چه کسی ضعیف و بی‌یاور است.

سپس رو به مردم نمود و فرمود:

ای مسلمانان! ای مهاجرین و انصار! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در غدیر خم از پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم چنین نشنیدید؟ آیا در غزوه تبوک چنین نفرمود...

و سپس هرآنچه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم دربارهٔ (خلافت بلافصل) او در حضور مردم فرموده بود، یادآور شد.

مردم در جواب آن حضرت گفتند: آری! شنیدیم.

ابوبکر در وضع دشواری قرار گرفته بود و می‌ترسید مردم به یاری علی علیه‌السّلام بشتابند و از خلافت‌او روی‌گردان شوند؛ ازاین‌رو گفت: آنچه گفتی حقیقت است و ما خود (از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم) آنها را شنیده‌ایم و بر دل سپرده‌ایم؛ لیکن پس از آن از پیامبر شنیدیم، فرمود: خداوند ما خاندان را برگزید و عزت بخشید و برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داد؛ خداوند برای ما خلافت و نبوت را جمع نخواهد نمود.

---

۱. مراجعه شود به: کتاب سلیم: ۸۶؛ الایضاح: ۳۶۷؛ الامامة و السّیاسة: ۱/ ۱۹ ۲۰؛ تفسیر عیاشی: ۲/ ۶۷؛ اختصاص: ۱۸۷؛ الشّافی: ۳/ ۲۴۴؛ المسترشد: ۳۷۷ ـ ۳۸۱؛ احتجاج: ۸۳.
لازم به تذکر است که: اخوت وبرادری أمیرمؤمنان علیه‌السلام با پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، از مطالب مورد اتفاق بین شیعه وسنّی است، برای دستیابی به مصادر اهل‌سنت مراجعه شود به الغدیر: ۳/ ۱۱۳ـ ۱۲۴.

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: آیا جز تو کسی دیگر نیز این سخن را از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم شنیده است؟

عمر بی‌درنگ گفت: آری! من نیز شنیده‌ام. و سپس ابوعبیده بن جراح و سالم و معاذ بن جبل گفتار ابوبکر را تصدیق کردند.

امام علیه السّلام فرمود: شما به آن پیمان نفرین شدهٔ خود وفا کردید! همان پیمانی که در خانهٔ کعبه بستید، تا اگر محمد صلّی الله علیه وآله وسلّم کشته شد یا رحلت نمود، خلافت را از اهل بیت دور سازید.

ابوبکر [که از وحشت دست از پای خود نمی‌شناخت] گفت: چه کسی تو را آگاه ساخت؟ ما که سخنی از آن با تو نگفته‌ایم!

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

ای زبیر، ای سلمان، ای ابوذر، ای مقداد، شما را به خدا و اسلام سوگند! آیا از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نشنیدید که نام این پنج نفر را بُرد و از پیمانی که برای این منظور بسته‌اند، خبر داد؟

هر چهار نفر گفتند: آری! از پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ شنیدیم؛ و تو نیز گفتی: یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت باد! وظیفه من چه خواهد بود؟ در جواب فرمود: اگر یارانی داشتی که با آنان بجنگی، جهاد کن؛ وإلّا بیعت نما و خون خود را حفظ کن.

آنگاه امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند! اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند، بر پیمان خود وفادار بودند، من در راه خدا با شما جهاد می‌کردم. لیکن بدانید: تا قیامت هیچ‌کس از نسل شما دو نفر ـ ابوبکر و عمر ـ به خلافت نخواهد رسید.

اما شما بر پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بهتان زدید [که او گفته است: خداوند نبوت و خلافت را برای ما جمع نخواهد کرد] زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً.﴾ [1]

منظور خداوند از کتاب همان پیامبری و از حکمت نیز سنّت و مراد از ملک همان خلافت است؛ و ما خاندان ابراهیم هستیم.

در همین لحظات بُریده از جای برخاست و گفت: ای عمر! مگر پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ به تو و ابوبکر دستور نداد تا بر علی ـ علیه السّلام ـ با نام امیرالمؤمنین سلام و تحیت گویید؟ پرسیدید: آیا این دستور خدا و پیامبر است؟ پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ فرمود: آری!

ابوبکر گفت: آری! لیک تو نبودی ودرغیاب تو جریانی اتفاق افتاد، و بار دیگر کلام گذشتهٔ خود را تکرار کرد که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: خدا برای ما خاندان، نبوت و خلافت را جمع نخواهد نمود.

بریده گفت: به خدا سوگند! پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ چنین سخنی نگفته است.

عمر گفت: بُریده! تو کیستی که در این کار دخالت می‌کنی؟

بریده گفت: شهری که شما در آن امیر باشید، جای من نیست.

در این هنگام عمر دستور داد تا او را با کتک از مسجد بیرون انداختند.

---

۱. سورهٔ نساء: ٥٤.

در همین حال سلمان نیز از جای برخاست و گفت:

ای ابوبکر! از خدا بترس، این مسند تکیه‌گاه تو نیست. برخیز و آن را به اهلش واگذار؛ بگذار مردم تا قیامت از عیشی گوارا برخوردار شوند و صلح و صفا چنان بر این امت حکومت کند که هیچ‌کس با دیگری نزاع ننماید.

ابوبکر ساکت شد و سلمان سخن خویش از سر گرفت، اما عمر از سخنرانی او جلوگیری نمود و فریاد برآورد:

تو کیستی که در کار خلافت دخالت می‌کنی؟

سلمان گفت: ای عمر اندکی آرامتر! آنگاه رو به ابوبکر کرد و گفت: از این‌جا برخیز و آن را به اهلش واگذار؛ بگذار تا قیامت مردمان زندگانی خوشی داشته باشند، وگرنه از پستان خلافت در عوض شیر، خون خواهی دوشید و طلقا و طردشدگان و منافقان را به طمع خلافت خواهی انداخت. به خدا سوگند! اگر قدرت آن داشتم که ظلمی را دور سازم و برای عزت دین کاری به انجام رسانم، شمشیر بر شانه انداخته و قدم به قدم با شما ستیز می‌کردم؛ آیا بر وصی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حمله‌ور می‌شوید؟ شما را به مصیبت و بلا مژده می‌دهم و (تا ابد) از آسایش و رفاه چشم پوشید و بدان امید مبندید.

پس از سلمان، ابوذر از جای برخاست و گفت:

ای مردمی که پس از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حیران و سرگردان شده، و بر اثر گناهان به خود واگذار شده‌اید! خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَنوُحاً وَآلَ إِبْراهيم و آلَ عِمْرانَ عَلَى

الْعٰالَمِينَ ذُرِّية بَعضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَميعٌ عَليمٌ.﴾[1]

آل‌محمد علیهم السلام یادگار نوح و آل ابراهیم و سلاله اسماعیل علیهم السّلام و خاندان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم می‌باشند؛ آنان اهل‌بیت نبوت و جایگاه رسالت و مکان آمد و شد فرشتگانند؛ آنها چون آسمانی بلند و کوههایی استوارند؛ ایشان کعبه مستور و چشمه زلال (معرفت) و ستارگان هدایت‌اند؛ اینان همان درخت مبارک‌اند که پرتو افشانده و زیتون او مبارک گردیده است.

محمد صلّی الله علیه وآله وسلّم آخرین پیامبر و سرور فرزندان آدم است و علی علیه السّلام نیز وصی (برتر از تمام) اوصیاست؛ او پیشوای تقواپیشه‌گان و روسفیدان است؛ او صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد صلّی الله علیه وآله وسلّم و میراث‌دار علم او؛ و بر مؤمنان سزاوارتر از خود آنهاست. خداوند نیز چنین فرموده است:

﴿النَّبِيُّ أَوْلىٰ بالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَاُولو الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَولىٰ بِبعْضٍ في كِتٰابِ اللّٰهِ.﴾[2]

حال کسی را که خدایش پیش انداخته، مقدم دارید و هرآن‌که را خداوند عقب رانده، دنبال‌سر اندازید؛ ولایت و وزارت را به کسی که خدا فرموده است، واگذار نمایید.

آنگاه ابوذر و مقداد و عمار بلند شده و به علی علیه السّلام گفتند:

---

۱. سورهٔ آل عمران: ۳۳.

۲. سورهٔ احزاب: ٦.

هر آنچه دستور فرمایی!

اگر فرمان دهی، چنان شمشیر زنیم تا کشته شویم.

امام علیه السّلام فرمود: رها کنید! رحمت خدا بر شما باد؛ بیاد آورید: عهدی را که با پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بستید و وصیتی که با شما فرمود.

در این هنگام ام ایمن[۱] و ام سلمه[۲] وارد مسجد شدند و گفتند: ای عتیق! چه زود [کینه و] حسدی که از آل محمد صلّی الله علیه وآله وسلّم داشتید، آشکار کردید؟!

عمر گفت: ما را با زنها کاری نیست. آنگاه دستور داد تا ایشان را از مسجد راندند. پس آنگاه به ابوبکر گفت: چرا بر فراز منبر نشسته‌ای و هیچ نمی‌کنی؟ آیا فرمان می‌دهی تا سرش جدا شود؟

امام حسن و امام حسین علیهما السّلام که در آن‌جا ایستاده بودند، از شنیدن این سخن به گریه افتادند؛ امیرمؤمنان علیه السّلام آنان را به آغوش کشید و فرمود:

گریه مکنید! قسم به خدا اینان نمی‌توانند پدرتان را بکشند.

عمر دیگر بار گفت: ای پسر ابوطالب! برخیز و بیعت نما!

---

۱. نامش برکه است، او دایهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، همسر زید، و مادر اسامه است ـ که در قضیهٔ لشکر اسامه به آن اشاره شد ـ در جلالت او کافی است که از گواهان حضرت زهرا علیها‌السلام بر ملکیت فدک بود.

۲. نامش هند است، او دختر ابوأمیه بن مغیرة مخزومی، و از جمله همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد، او در ولایت ومحبت اهل‌بیت علیهم‌السلام شأن والایی دارد، و امانت‌دار ودایع نبوت و امامت بوده است. (تنقیح المقال: ۳/ ۷۲، فصل نساء.)

امام علیه السّلام فرمود: اگر بیعت نکنم، چه (خواهی کرد)؟ گفت: قسم به خدا گردنت را می‌زنیم.

امیرمؤمنان علیه السّلام پس از آن‌که سه بار با وی احتجاج نمود، نگاهی به قبر پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم انداخت و فرمود:

یـ﴿ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي. ﴾[۱]

و اشاره فرمود به این‌که این مردم مرا خوار شمردند و خواستند مرا به قتل رسانند.[۲]

پس آنگاه دست آن حضرت را با زور کشیدند؛ لیکن هرچه کردند، نتوانستند مشت امام علیه السّلام را بگشایند. از این‌رو ابوبکر دست خود را به دست مشت کرده آن حضرت زد و به همین مقدار بسنده کردند.[۳]

برخی نیز بیعت امیرمؤمنان علیه السّلام را این چنین حکایت کرده‌اند:

هنگامی که عباس عموی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از ماجرا خبردار شد، خود را با شتاب به مسجد رسانید و کارگزاران خلافت ابوبکر را مخاطب قرار داد و گفت: با برادرزاده‌ام مدارا کنید! من ضامنم که او بیعت کند؛ و سپس دست علی علیه السّلام را گرفت و بر دست ابوبکر زد؛

---

۱. سورهٔ اعراف: ۱۵۰.

۲. مراجعه شود به: کتاب سلیم: ۸۶ ـ ۸۹، ۲۵۱ ـ ۲۵۲. بنابر بعضی روایات، حضرت آیه شریفه را قبل از این مذاکرات قرائت فرمود و بنابر بعضی دیگر پس از آن، مراجعه شود به: بصائر الدرجات: ۲۷۵؛ اختصاص: ۱۸۶، ۲۷۵؛ تفسیر عیاشی: ۲/ ۶۷؛ مناقب: ۲/ ۲۴۸؛ الامامة و السّیاسة ۱/ ۱۹ ـ ۲۰؛ علم الیقین: ۲/ ۶۸۶ ـ ۶۸۸.

۳. اثبات الوصیة: ۱۴۵ ـ ۱۴۶؛ الشّافی: ۳/ ۲۴۴؛ علم الیقین: ۲/ ۶۸۶ ـ ۶۸۸.

و آنان نیز حضرتش را در حالی که خشمگین بود، رها کردند.[۱]

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

از پیامبر بزرگوار صلّی الله علیه وآله وسلّم شنیدم: در قیامت گروهی از یاران من ـ که (در ظاهر) نزد من از اعتباری برخوردارند ـ خواهند آمد تا از پل صراط بگذرند؛ چشمان من به آنها خواهد افتاد و آنان را خواهم شناخت و آنان نیز؛ لیکن آنها از من جدا می‌شوند (و در جهنم سقوط می‌کنند) خواهم گفت: پروردگارا! اصحاب من، اینان یاران من بودند. ندا خواهد رسید: تو نمی‌دانی اینها پس از تو چه کردند! اینان پس از تو به گذشتهٔ تاریک و زشت خود بازگشتند. آنگاه ایشان را لعن و نفرین کرده و هلاکت آنان را درخواست خواهم کرد.[۲]

سرانجام فاطمه علیها السّلام

یگانه بانوی بارگاه امیرمؤمنان علیه السّلام در بستر درد و غم افتاده است و هم‌چنان از درد پهلو و بازو به خود می‌پیچد و اندوه جانگدازش همچون فشار دیوار و در او را می‌آزارد؛ چرا بایستی صورت نیل‌فام خود را از تنها محرم رنجهایش پنهان داشته و درد سینه‌اش را از پرستار کوچکش مخفی دارد؟!

هنوز که روزها از رستخیز مدینه می‌گذرد، نشانه‌های غربت یگانه

---

۱. تفسیر عیاشی: ۲/۶۸؛ اختصاص: ۱۸۷.

۲. کتاب سلیم: ۹۱ روایات بسیاری از اهل‌سنت به این مضمون رسیده است مراجعه شود به گامی به آن‌سوی جاهلیت ص ۱۵۲ همین کتاب.

مرد اسلام از صحیفهٔ مظلومیّت فاطمه علیها السّلام پاک نشده است.

هنوز فاطمه بیمار است و نشانه‌ها بر جای جای بدنش مونس تنهایی اویند.[۱]

اگر در ساحل اشک علی علیه السّلام بنشینی، کبوتری خونین را خواهی دید که دیگر بر گرد بام خانه نمی‌پرد و فریاد نگاه زینب، او را پرواز نمی‌دهد و طوفان ناله‌های حسنین، او را نمی‌خروشاند. او در نگاه علی چون شمعی است که چند قطره اشکی بیش از او نمانده است. بدنش کاهیده و در بستر افتاده و از شدت رنجوری چون سایه‌ای می‌نمود.[۲]

آری! علی ـ علیه السّلام ـ و طفلانش در حسرت یک تبسم، خیره به لبهای اویند. امّا او تا هنگام شهادت دیگر لبخندی نخواهد زد.[۳]

عیادت از بیمار هجوم

فاطمه علیها السّلام به کسانی که او را آزردند، اجازه ملاقات نداد.[٤] هنگامی که بیماری او شدت یافت[۵] عمر به ابوبکر گفت:

ما فاطمه را خشمگین ساخته‌ایم؛ بیاتا نزدش رفته و از او عیادت نماییم.

---

۱. مؤتمر علماء بغداد: ٦۳.

۲. دعائم الاسلام: ۱/ ۲۳۲.

۳. حلیة الاولیاء: ۲/ ٤۳؛ المعجم الکبیر، طبرانی: ۲۲/ ۳۹۹؛ طبقات، ابن سعد: جلد ۲، قسمت دوم ص: ۸٤؛ مستدرک حاکم: ۳/ ۱٦۳؛ تهذیب الکمال: ۳۵/ ۲۵۱؛ مجمع الزوائد: ۹/ ۲۱۱ـ۲۱۲؛ البدایة والنّهایة: ٦/ ۳٦۷.

٤. دلائل الامامة: ٤۵؛ بحارالانوار: ٤۳/ ۱۷۰.

۵. کتاب سلیم: ۲۵۳؛ بحارالانوار ۲۸/ ۳۰۳.

وقتی به خانهٔ آن حضرت رسیدند، به آنان اجازهٔ ورود داده نشد؛[۱] و سپس بازگشتند. مدتی کار بدین منوال می‌گذشت که آنان رخصت ملاقات می‌طلبیدند، امّا آن بانو به آنان اذن ورود نمی‌داد.[۲] تا آن‌که نزد امیرمؤمنان علیه‌السّلام رفتند وگفتند: می‌دانی که بین ما و فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ چه گذشت! حال برای ما رخصتی بطلب تا از او عذرخواهی کنیم.[۳]

آورده‌اند که ابوبکر با خدا عهد نمود تا زیر سقفی نیارامد مگر آن‌که به عیادت فاطمه علیها السّلام رفته و از او حلالیّت طلب کند؛ او شبی را در بقیع زیر آسمان خفت وسپس عمر نزد امیرمؤمنان علیه‌السّلام رفت و گفت:

ابوبکر پیرمردی است نازک دل! پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ را در غار همراهی کرده است! بارها نزد فاطمه ـ علیها السّلام ـ رفتیم تا از او حلالیّت بطلبیم، لیکن او رخصت نمی‌دهد؛ حال اگر صلاح می‌دانی برای ما رخصت طلب.

امام علیه السّلام پذیرفت و نزد فاطمه علیها السّلام رفت و ماجرا را حکایت فرمود؛ فاطمه علیها السّلام گفت:

به خدا سوگند! آنان را اجازه نخواهم داد و با آنان کلمه‌ای سخن نخواهم گفت تا آن‌که نزد پدرم روم واز رفتار زشت‌ایشان‌شکایت کنم.

امیرمؤمنان علیه السّلام اصرار نمود و گفت:

(فاطمه جان) من قول داده‌ام که برای آنان اجازه بگیرم.

---

۱. الامامة و السیاسة: ۱/ ۱۹.
۲. الشّافی: ٤/ ٢١٤؛ شرح ابن ابی الحدید: ١٦/ ٢١٨.
۳. کتاب سلیم: ۲۵۳؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۳۰۳.

زهرا علیها السّلام فرمود:

(علی جان) اگر قول داده‌اید! خانه، خانهٔ شماست و زنان پیرو مردانند و من در هیچ کاری سرپیچی فرمان شما نخواهم کرد.

امام علیه السّلام به آنان خبر داد تا وارد خانه شوند. آنها نیز داخل خانه شده و خدمت فاطمه علیها السّلام رسیدند و بر او سلام کردند؛ لیکن زهرا علیها السّلام جواب سلام آنها را نداد و روی مبارک از ایشان برتافت! آنان نیز از جای برخاستند و سوی دیگر روبروی فاطمه علیها السّلام نشستند؛ لیکن آن بانو دیگر بار صورت از آنان گرداند و چند بار این کار تکرار شد و فاطمه علیها السّلام به زنان ـ حاضر در مجلس ـ می‌فرمود:

صورت مرا بگردانید!

ابوبکر گفت: ای دخت پیامبر! ما به جهت حلالیت و جلب رضایت تو آمده‌ایم؛ تقاضا می‌کنم: ما را عفو نما و از خطای ما درگذر.

آن بانو ـ علیها السّلام ـ فرمود:

با شما سخنی نخواهم گفت، تا آن‌که پدرم را ملاقات نمایم و از شما و رفتار زشتی که بر من روا داشتید، نزد او شکایت برم.

گفتند: ما به بدرفتاری خود اعتراف داریم، لیکن امیدواریم از ما درگذری و بغض ما در دل نگیری.

آنگاه فاطمه علیها السّلام رو به جانب امام علیه السّلام نمود و فرمود:

با اینان سخن نخواهم گفت تا آن‌که مطلبی از ایشان بپرسم؛ اگر حقیقت را گفتند، نظر خود را بیان خواهم کرد.

آن دو نفر پذیرفتند و گفتند: جز حقیقت را نخواهیم گفت.

آنگاه زهرا علیها السّلام فرمود:

شما را به خدا! آیا از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم شنیدید که می‌فرمود:

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي، وَأَنَا مِنْها، مَنْ آذاها فَقَدْ آذاني وَمَنْ آذاني فَقَدْ آذَىٰ اللهَ، وَمَنْ آذاها بَعْدَ مَوْتي فَكانَ كَمَنْ آذاها في حَياتي، وَمَنْ آذاها في حَياتي كانَ كَمَنْ آذاها بَعْدَ مَوْتي.»

فاطمه پاره تن من و من نیز از اویم؛ هرکه او را آزارد، مرا آزرده است؛ و آزار من، اذیت خداوند است؛ و هرکس بعد از وفات من او را آزارد، چون کسی است که در حیاتم او را اذیت کرده باشد و هرکه او را در حیاتم اذیت نماید، چون کسی است که پس از رحلتم او را آزار نموده است.[1]

«رِضا فاطِمَةَ مِنْ رِضايَ، وَسَخَطُ فاطِمَةَ مِنْ سَخَطي فَمَنْ أَحَبَّ فاطِمَةَ ابْنَتي فَقَدْ أَحَبَّني، وَمَنْ أَرَضَىٰ فاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضاني وَمَنْ أَسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَني.»

... هر آنکه دخترم فاطمه را دوست می‌دارد، مرا دوست داشته و هرکس او را خشنود سازد، مرا خشنود کرده و هرکس او را به خشم آورد، مرا خشمگین کرده است.[2]

عمر و ابابکر بی‌درنگ گفتند: آری! شنیده‌ایم.

پس آنگاه فاطمه علیها السّلام فرمود:

شکر خدای را؛ پروردگارا! خود گواه باش؛ ای حاضران گواه باشید، این دو در زندگانی و هنگام مرگ مرا آزار واذیت کردند؛

---

۱. علل الشرایع: ۱۸۶ـ۱۸۷؛ بحارالانوار: ۴۳/ ۲۰۲ـ۲۰۳.

۲. الشّافی: ۴/ ۲۱۴؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱۶/ ۲۸۱.

به خدا سوگند! با شما کلمه‌ای سخن نخواهم گفت تا به لقای پروردگار نایل آیم و شکوه شما نزد او برم و جفایی که بر من روا داشتید، نزد او بازگویم.[۱]

خدا و فرشتگان الهی را گواه می‌گیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنودم نساختید؛ هرگاه به ملاقات پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم روم، از شما نزد او شکایت خواهم کرد.[۲]

ابوبکر گفت: به خدا پناه می‌برم از خشم او و خشم تو! و سپس شروع به گریه کرد. فاطمه علیها السّلام فرمود:

قسم‌به‌خدا درهرنمازی‌که‌به‌جای می‌آورم، تورا لعن‌ونفرین می‌کنم.

آنگاه وی گریان از خانه امیرمؤمنان علیه السّلام خارج شد.[۳]

امام صادق علیه السّلام فرمودند:

آن دو در حالی از خانه (فاطمه علیها السّلام) خارج شدند که زهرا علیها السّلام بر آنها خشمگین و غضبناک بود.[٤]

هنگامی که آنان از خانه بیرون رفتند، فاطمه علیها السّلام خطاب به علی علیه السّلام عرضه داشت: آیا آنچه می‌خواستی، به انجام رساندم؟ علی علیه السّلام فرمود: آری! گفت: اگر به شما دستوری دهم، انجام

---

۱. علل الشرایع: ۱۸٦ ـ ۱۸۸؛ بحارالانوار: ۲۰۲/٤۳ ـ ۲۰۳.

۲. الشّافی: ۲۱٤/٤؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲۸۱/۱٦.

۳. الامامة و السّیاسة: ۲۰/۱؛ لازم به تذکر است که نفرین آن حضرت به ابوبکر را دیگر دانشمندان اهل‌سنت نیز ذکر کرده‌اند، مانند: بلاذری در انساب الاشراف: ۷۹/۱۰ در شرح حال ابوبکر (چاپ دارالفکر)، و جاحظ در رسائل: ٤٦۷ (بخش رسائل سیاسی، چاپ مکتبة دارالهلال) و ابن ابی الحدید به نقل از جاحظ در شرح نهج البلاغه: ۲٦٤/۱٦ و به نقل از جوهری در ۲۱٤/۱٦.

٤. دلائل الامامة: ٤٥ (چاپ جدید: ۱۳٤ ـ ۱۳٥)؛ بحارالانوار: ۱۷۰/٤۳.

خواهی داد؟ فرمود: آری. گفت:

تو را به خداوند سوگند می‌دهم، این دو بر جنازه من نماز نگذارند و بالین قبرم حاضر نشوند.[۱]

بر مزار شهید هجوم

در آن روزها ـ که به تاریکی شب می‌نمود ـ علی علیه السّلام یکّه و تنها، پرستار پرستوی سینه‌سوزی بود که طفلانش در حسرت پر و بال محبّت او اشک می‌ریختند. آری، بیماری غریب... و پرستاری از او غریب‌تر و آشیانی سوخته که دیگر جای آرامش نبود.

دیگرکسی سراغ آنان نمی‌گرفت وتنها اسماء، به دور از چشم نامحرم، به آن ماتمکده سری می‌زد و احوال بیمار می‌پرسید و یار پرستار بود.

فاطمه علیها السّلام واپسین لحظات خود را سپری می‌کند و دختر خردسالش دست در گریبان زمان انداخته و او را به توقفی همیشگی فرامی‌خواند. لیکن اگر چه پر و بال فاطمه علیها السّلام درهم شکسته است اما قلب او شوق پرواز گرفته و با اشتیاق آن سوی خاک را می‌نگرد.

لبانش در حرکت است و نجوایی با علی علیه السّلام دارد و می‌گوید:

مرا خود تجهیز نما و شبانه به خاکم بسپار و تربتم را پنهان دار.[۲]

---

۱. الشّافی: ۴ / ۲۱۴؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۸۱.
لازم به تذکر است که غیر از مصادر گذشته، گروهی دیگر از دانشمندان اهل‌سنت عیادت مذکور را کم و بیش آورده‌اند مانند: کحاله در اعلام‌النساء: ۴ / ۱۲۳؛ بیومی مهران در السیدة فاطمة الزهراء علیها السلام: ۱۴۵؛ عبدالفتاح عبدالمقصود در الامام علی علیه السلام: ۱ / ۱۹۳ و فاطمة الزهراء علیها السلام: ۲ / ۲۵۳؛ توفیق ابوعلم در اهل‌البیت علیهم السلام: ۱۶۸.

۲. کافی: ۱ / ۴۵۸؛ امالی مفید: ۲۸۱.

اشک زهرا جاری بود ـ و علی را یارای دیدن گریه فاطمه نیست ـ پرسید: ای بانوی من! چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ شنید: برای مشکلات آینده تو![1]

فاطمه علیها السّلام در آخرین ساعات زندگانی بدن خود را شستشو داد و لباس نو پوشید و فرمود:

(هنگام غسل) کسی لباس از تنم بیرون نکشد[2] و کتفم را باز ننماید.[3]

آری، شاید او خون بدن و لباس خود را شست تا موجی دیگر در ساحل چشمان علی نجوشد و آن مظلوم یار از کف داده ـ هنگام غسل ـ صحیفهٔ غربت زهرا را ننگرد. امّا...

این صدای آب است که سکوت شب را می‌شکند و آهسته بر نیلگون بدنی می‌لغزد و می‌نالد و از این غصه خود را به درون خاکها می‌کشد و زمزمهٔ کودکانی که خروش فریاد آنان در سینه به ستوه آمده و نزدیک است این قفس کوچک درهم بشکند و سیلی جهان‌سوز برپا سازد، امّا...

امّا ناگهان این سکوت درهم شکست و گویی اقیانوسی به خروش آمد و آتشفشانی نعره کشید؛ در این هنگام علی علیه السّلام با صدای بلند گریه سرداد و چون از غسل فارغ شد، هنوز اشک او جاری بود. از او

---

۱. بحارالانوار: ۲۱۷/٤۳.

۲. حلیة الاولیاء: ٤۳/۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی: ۳۹۹/۲۲؛ مسند احمد: ٤٦۱/٦ ـ ٤٦۲؛ الاصابة: ۳۷۹/٤؛ أسد الغابة: ۵۹۰/۵؛ مجمع الزوائد: ۲۱۰/۹ ـ ۲۱۱؛ مقتل خوارزمی: ۸۱/۱؛ البداية والنّهاية: ۳۵۰/۵؛ وفاء الوفاء: ۹۰۳/۳.

۳. طبقات ابن سعد: ۱۸/۸؛ الاصابة: ۳۷۹/٤؛ سیر اعلام النبلاء: ۹۵/۲؛ شرح مواهب زرقانی: ۲۰٦/۳.

پرسیدند: چرا می‌گریی! فرمود:

هنوز نشان تازیانه و ضربه‌ها بر بدن فاطمه علیها السّلام باقی است.[۱]

مقداد نیز روز بعد ـ در مقابل انبوه جمعیت ـ گفت: دختر پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در حالی از دنیا رفت که هنوز از پشت و پهلوی او خون جاری بود.[۲]

آری! امیرمؤمنان علیه السّلام شبانه و پنهانی بر بدن فاطمه علیها السّلام نماز گذارد و تعداد اندکی به او اقتدا کردند.[۳]

علی علیه‌السّلام بر سفارشهای فاطمه علیهاالسّلام جامهٔ عمل پوشاند ودر دل شب با دست خود همسر جوانش را در میان خاک پنهان ساخت و چون خاک از دستها افشاند، دریای غم او طوفانی و اشک حسرت بر صورتش جاری گشت؛ پس آنگاه رو به جانب قبر پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نمود و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا!

---

۱. مراجعه شود به: مصائب المعصومین علیهم‌السلام: ۲۷؛ بیت الاحزان، یزدی: ۳۳؛ جامع النورین: ٢٤٤؛ شعشعة الحسينية: ١٤٤ـ١٤٥؛ حزن المؤمنین: ٦١؛ بشارة الباكين: ٢٦؛ مرقاة الايقان: ١/١١٢، ١٢٥؛ انوار الشهادة: ٢٠٧ـ٢٠٨؛ ماتمکده: مجلس سیزدهم.

۲. کامل بهائی: ۱/۳۱۲.

۳. روایات در مورد کسانی که در این مراسم شرکت کرده‌اند مختلف است، از مجموع آنها می توان افراد ذیل را نام برد:

امام حسن، امام حسین علیهماالسلام، عقیل، عبدالله بن جعفر، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه، بریده، عبدالله بن مسعود، اسامه، زبیر، عباس، فرزندانش فضل و عبدالله، دختران امیرمؤمنان علیه‌السلام و برخی زنان قریشی.

مراجعه شود به: مناقب ۳/۳٦۳؛ کامل بهائی ۱/۳۱۲؛ بحارالانوار: ٤٣/ ١٨٠، ١٨٣، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٩ – ٢٠٠.

و از جانب دخترت نیز، سلام بر تو!

ای پیامبر خدا! پس از فاطمه صبر و شکیبم را از کف داده‌ام **﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾** [1] امانت تو بازگشت، وآنچه نزد من بود، بازگرداندم.

زهرا را از کفم ربودند...

آسمان و زمین در برابرم زشت گردیده...

ای رسول خدا! اندوهم همیشگی گردید و شبهایم به بیداری خواهد گذشت و غم و اندوه از دلم رخت نخواهد بست تا آن‌که نزد تو آیم...

چه زود بین ما جدایی افتاد...

دخترت با تو خواهد گفت که مردم پشت به پشت هم داده و به ظلم بر من و او شتافتند.

از فاطمه پرس وجو نما و از او ماجرا را جویا شو! چه بسیار اندوههایی که در سینه او انباشته شد و او راهی برای گفتن آن نداشت...

خداوند خود ناظر است که دختر تو پنهانی به خاک سپرده شد اما در روز روشن [او را آزرده و بر او جفا کردند و] حقش را به زور گرفتند و از میراث محرومش داشتند.[2]

---

۱. سورهٔ بقره: ۱۵٦.

۲. کافی: ۱/ ٤٥۸؛ امالی مفید: ۲۸۱؛ بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم: ۲۵۸؛ امالی شیخ طوسی: ۱/ ۱۰۷؛ دلائل الامامة: ٤۷؛ نهج البلاغة: ۱۰۱ خطبهٔ: ۲۰۲؛ روضة الواعظین: ۱۵۲؛ مناقب: ۳/ ۳٦٤؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱۰/ ۲٦۵؛ کشف الغمة: ۱/ ۵۰٤؛ بحارالانوار: ٤۳/ ۱۹۳، ۲۱۱.

بخش سوم

هجوم به خانهٔ فاطمه علیها السّلام در آیینهٔ اسناد

سرگذشت آن روز مدینه در قـلب آیـینهٔ تـاریخ بـه خـوبی پـیدا است و بزرگتر از آن است که پندارهای پست و نـاچیز تـوان پـوشیدن آن را داشته باشند.

اگر خفاش‌صفتی نیز به گمان ستیز با نور در برابـر ایـن تـابش بـال افشاند، تنها خود رسوا شده و چهرهٔ زشتش در پـرتو شـعاع حـقیقت نمایان خواهد شد.

حال به سراغ اهل قلم و فرزانگانی می‌رویم که حکایت یـورش بـه خانهٔ فاطمه علیها السّلام را به گونه‌ای بازگو کرده و یا بدان اشاره نموده و در این‌باره سخنی گفته‌اند.

نخست به نویسندگان و راویان اهـل سـنّت پـرداخـته، پس آنگـاه بزرگان شیعه، اعم از فرقهٔ حقهٔ اثنی عشری و یا دیگر فرق چون زیدی و اسماعیلی را یاد خواهیم کرد.

تمام اسنادی که در این بخش بدان اشاره خواهـیم نـمود، بـیش از سیصد و شصت روایت و سخن و یا شعر است که افـزون بـر شـصت

نمونهٔ آن از ائمهٔ هدی علیهم السّلام و بیش از پنجاه نقل سخن از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و تابعین و بقیه آن نظرات نویسندگان و دانشمندان بوده و یا آنکه روایتهایی است که به طور ارسال نقل شده است.

لازم به ذکر است که گزیده‌ای از مجموع مطالب و روایات در بخش گذشته آمده است و در این بخش تنها به ذکر نام افرادی اکتفا خواهیم کرد که به یک یا چند عنوان از عناوین ذیل اشاره کرده و دربارهٔ آن روایت و یا سخنی گفته‌اند[1]:

۱. تصمیم آتش زدن خانهٔ فاطمه علیها السّلام با اهل آن.

۲. تهدید فاطمه علیها السّلام به آتش کشیدن خانه.

۳. فراهم آوردن هیزم و آتش در اطراف خانه.

٤. یورش به خانه.

٥. به آتش کشیدن درب خانه.

٦. زدن سیلی به بانوی عالم.

۷. ضرب و جرح آن بانو با تازیانه و غلاف شمشیر.

۸. آزردن آن حضرت بین درب و دیوار و شکستن پهلو.

۹. بر جای ماندن نشانه‌های ضرب و جرح.

۱۰. بیمار شدن و به بستر افتادن آن حضرت پس از آن ماجرا.

۱۱. شهادت مظلومانهٔ فاطمه علیها السّلام.

---

۱. البتّه شیفتگان تحقیق می توانند به فصل چهارم از متن عربی این کتاب (الهجوم علی بیت فاطمه علیهاالسلام) مراجعه نمایند.

۱۲. کشتن جنین آن بانو و شهادت حضرت محسن علیه السّلام.
۱۳. بیرون کشیدن امیرمؤمنان علیه السّلام از خانه با وضعیتی ناهنجار.
١٤. تهدید به قتل و اجبار آن حضرت برای بیعت با ابوبکر.
۱۵. اعتراف ابوبکر به هجوم هنگام مرگ.

راویان اهل سنّت

١. موسی بن عقبة ـ متوفّی ١٤١ هـ.[1]
٢. ابوالحسن علی بن محمد بن سلیمان نوفلی ـ متوفّی ٢٠٤ یا ٢٠٦ هـ.[2]
٣. محمد بن عمر واقدی ـ متوفّی ٢٠٧ هـ.[3]
٤. نصر بن مزاحم منقری ـ متوفّی ٢١٢ هـ.[4]

---

١. دو روایت: کتاب مغازی (به دست مانرسیده است) از او نقل کرده‌اند در: الاکتفاء، کلاعی: ٤٤٦/٢؛ الریاض النضرة: ٢٤١/١؛ سبیل الهدی والرشاد: ٣١٧/١٢؛ تاریخ الخمیس: ١٦٩/٢؛ و مراجعه شود به مستدرک حاکم: ٦٦/٣؛ سنن بیهقی: ١٥٢/٨؛ البدایة والنّهایة: ٢٧٠/٥؛ جامع الأحادیث: ٨٣/١٣؛ کنز العمّال: ٥٩٧/٥؛ حیاة الصحابة: ج١٣/٢.
٢. کتاب الأخبار (به دست ما نرسیده است) از او نقل کرده است مسعودی در مروج الذهب: ٧٧/٣.
٣. دو روایت: از او نقل کرده در المسترشد: ٣٨٧؛ مثالب النّواصب: ٤١٩، ٣٦٤؛ طرائف: ٢٣٨ـ٢٣٩؛ ظاهراً به نقل از کتاب «السقیفة و بیعة ابی‌بکر».
واقدی قسمتی از استدلال و احتجاج امیرمؤمنان علیه السلام در اوّلین هجوم را در کتاب الردّة: ٤٦ـ٤٧ ذکر است.
٤. سه روایت: وقعه صفین: ٨٧، ١٢٠، ١٦٣.

۵. حافظ ابوعبید قاسم بن سلام‌بن عبدالله ـ متوفّی ۲۲٤ هـ.[1]

٦. حافظ سعید بن منصور ـ متوفّی ۲۲۷ هـ.[2]

۷. ابوبکر عبدالله بن أبی شیبه ـ متوفّی ۲۳۵ هـ.[3]

۸. عثمان بن أبی شیبه ـ متوفّی ۲۳۹ هـ.[4]

۹. حمید بن زنجویه ـ متوفّی ۲۵۱ هـ.[5]

۱۰. ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم ـ متوفّی ۲۷٦ هـ.[6]

۱۱. احمد بن عمرو بن الضحاک مشهور به ابن ابی‌عاصم شیبانی ـ متوفّی ۲۸۷ هـ.[7]

۱۲. احمد بن یحیی بلاذری ـ متوفّی ۲۸۹ هـ.[8]

۱۳. مورّخ شهیر یعقوبی ـ متوفّی ۲۹۲ هـ.[9]

---

۱. الأموال: ۱۹٤ (همراه با ابهام).

۲. کتاب‌السنن، ازاو جامع‌الأحادیث: ۱۳/۱۰۰ـ۱۰۱. همراه با حکم به صحت روایت.

۳. المصنف: ۱٤/۲٦۷.

٤. کتاب السنن، از او الاکتفاء، ابراهیم بن عبدالله یمنی شافعی (قرن دهم)، از او تشیید المطاعن: ۱/٤٤۰.

۵. الاموال: ۱/۳٤۸ (همراه با ابهام) و ۳۰٤ (بدون ابهام).

٦. سه روایت: الامامة والسّیاسة: ۱/۱۷ ـ ۲۰، ۲٤؛ کتاب المعارف، از او مناقب، ابن شهر آشوب: ۳/۳۵۸؛ مثالب النّواصب: ٤۱۹؛ بحارالانوار: ٤۳/۲۳۳ و به آن اشاره کرده است گنجی شافعی در کفایة الطالب: ٤۱۳.

۷. المذکر والتذکیر و الذکر: ٤۱.

۸. سه روایت: أنساب الاشراف: ۱/۵۸٦ ـ ۵۸۷ (چاپ دار الفکر: ۲/۲٦۸ ـ ۲٦۹) و روایت سوم را از او نقل کرده در طرائف: ۲٤۷؛ نهج الحق: ۳۵٦؛ بحارالانوار: ٤۵/۳۲۸.

۹. دو روایت: تاریخ یعقوبی: ۲/۱۲٦، ۱۳۷.

١٤. ابوجعفر محمد بن جرير طبری ـ متوفّی ۳۱۰ هـ.[1]

١٥. احمد بن أعثم كوفی ـ متوفّی ٣١٤ هـ.[2]

١٦. ابوبكر احمد بن عبدالعزيز جوهری بصری بغدادی ـ متوفّی ٣٢٣ هـ.[3]

١٧. ابن عبد ربّه اندلسی ـ متوفّی ٣٢٨ هـ.[4]

١٨. خيثمة بن سليمان إطرابلسی ـ متوفّی ٣٤٣ هـ.[5]

علی بن حسين مسعودی ـ متوفّی ٣٤٦ هـ[6]

١٩. مطهر بن طاهر مقدسی ـ متوفّی ٣٥٥ هـ.[7]

٢٠. حافظ طبرانی ـ متوفّی ٣٦٠ هـ.[8]

٢١. ابوبكر محمد بن عبدالرحمن معروف به قاضی ابن قريعه

---

١. سه روايت: تاريخ طبری: ٣/ ٢٠٢ـ٢٠٣ و ٣/ ٤٣٠ـ٤٣١.

٢. دو روايت: فتوح: ٢/ ٥٧٨؛ قسمتی از احتجاج اميرمؤمنان عليه السّلام در اوّلين هجوم: فتوح: ١/ ١٣ـ١٤.

٣. چهارده روايت: كتاب سقيفه و فدک (به دست مانرسيده است) از او نقل می‌كند ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغة: ج ٢/ ٤٥، ٤٦، ٤٨ـ٥٠، ٥٦ـ٥٧ و ٦/ ١١ـ١٢، ٤٣، ٤٥، ٤٧ـ٤٨، ٥١.

٤. سه روايت: العقد الفريد: ٤/ ٢٤٢، ٢٥٠، ٣٠٨ـ٣٠٩ (چاپ بيروت) و ٤/ ٢٥٩، ٢٦٨، ٣٣٤ـ٣٣٥ (چاپ مصر).

٥. فضائل الصحابة، از او نقل كرده است متقی هندی در كنز العمّال: ٥/ ٦٣١، لازم به تذكر است كه به كتاب فضائل الصحابة، چاپ مؤسسه دار الكتاب العربی، بيروت مراجعه شد ولی روايت در او پيدا نشد!

٦. در بخش علمای شيعه خواهد آمد.

٧. دو روايت: البدء و التاريخ: ٥/ ٢٠، ١٥١ (يک روايت را از شيعه).

٨. المعجم الكبير: ١/ ٦٢.

بغدادی، شاعر ـ متوفّی ۳٦۷ هـ.[۱]

۲۲. ابوالحسین ملَطی شافعی ـ متوفّی ۳۷۷ هـ.[۲]

۲۳. ابن حنزابه (جعفربن فضل بغدادی ـ متوفی ۳۹۱ هـ ـ یا پدرش فضل بن جعفر ـ متوفی ۳۲۷ ـ که هر دو معروف به ابن حنزابه می‌باشند).[۳]

۲٤. حاکم نیشابوری ـ متوفّی ٤۰۵ هـ.[٤]

۲۵. ابوالحسن عبدالجبار قاضی اسد آبادی ـ متوفّی ٤۱۵ هـ.[۵]

۲٦. عبدالقاهر بن طاهر بغدادی ـ متوفّی ٤۲۹ هـ.[٦]

۲۷. حافظ بیهقی ـ متوفّی ٤۵۸ هـ.[۷]

۲۸. ابن عبدالبرّ ـ متوفّی ٤٦۳ هـ.[۸]

---

۱. دیوان شعر، از او: الوافی بالوفیات: ۳/ ۲۲۷ـ۲۲۸؛ کشف الغمّة: ۱/ ۵۰۵؛ بحار: ٤۳/ ۱۹۰.

۲. التنبیه و الردّ: ۲۵ـ۲٦، نقل کلام هشام بن حکم ـ متوفّی ۱۹۹ـ.

۳. دو روایت: کتاب الغُرر (به دست ما نرسیده است) از او نقل کرده است در مثالب النّواصب: ۱٤۱، ٤۱۹؛ طرائف: ۲۳۹؛ نهج الحق: ۲۷۱؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۳۳۹. لازم به تذکر است که در مؤلف کتاب الغُرر احتمالات دیگری نیز وجود دارد مراجعه شود به: احقاق الحق: ۲/ ۳۷۱ (تعلیقه).

٤. دو روایت: مستدرک: ۳/ ٦٦، ۷٦.

۵. شرح الأصول الخمسة: ۷۵٦ (چاپ مصر)؛ مطالب مخلتفی از شیعه در مغنی: متمم جزء ۲۰، قسمت اوّل ص: ۳۳۵ـ۳۳٦، ۳٤۰.

٦. الفرق بین الفرق: ۱٤۰ـ۱٤۱.

۷. دو روایت: سنن: ۸/ ۱٤۳، ۱۵۲.

۸. الاستیعاب: ۲/ ۲۵٤ (در حاشیه الاصابة)، ۳/ ۹۷۵ (چاپ دار الجیل) او قسمتی از روایت را تحریف شده نقل کرده است.

۲۹. مقاتل بن عطية ـ متوفّى ۵۰۵ هـ .[۱]
۳۰. امام محمد غزالى ـ متوفّى ۵۰۵ هـ .[۲]
۳۱. شهرستانى ـ متوفّى ٥٤٨ هـ .[۳]
۳۲. ابن حمدون ـ متوفّى ٥٦٢ هـ .[٤]
۳۳. خطيب خوارزمى ـ متوفّى ٥٦٨ هـ .[۵]
۳٤. حافظ ابن عساكر ـ متوفّى ۵۷۱ هـ .[٦]
۳۵. ابن أثير جزرى ـ متوفّى ٦۳۰ هـ .[۷]
۳٦. سيف الدين ابوالحسن على آمدى ـ متوفّى ٦۳۱ هـ .[۸]
۳۷. ابوالربيع سليمان بن موسى كلاعى اندلسى ـ متوفّى ٦۳٤ هـ .[۹]
۳۸. ضياء الدين مقدسى حنبلى ـ متوفّى ٦٤۳ هـ .[۱۰]

---

۱. مؤتمر علماء بغداد : ٦۳، همين كتاب أخيراً در بيروت به نام «الخلافة والامامة» چاپ شده است مراجعه شود به ص : ۱٦۰ ـ ۱٦۱ آن.
۲. الفرق و التواريخ : ۳۳ (نسخه خطى آستان قدس)، همين كتاب أخيراً در مدينهٔ منّوره به اسم «عقائد الثلاث والسبعين فرقة» چاپ و مؤلف آن : ابومحمد يمنى نام برده شده است! مراجعه شود به جلد اول، ص : ۱٤۱ آن.
۳. الملل والنحل : ۱/ ۵۷.
٤. التذكرة الحمدونية : ۷/ ۱٦٦.
۵. مناقب : ۱۷۵.
٦. تاريخ مدينه دمشق : ۳۰/ ٤۱۷ ـ ٤۲۲، به نقل از جماعتى از نويسندگان و راويان اهل سنّت؛ مختصر تاريخ دمشق : ۱۳/ ۱۲۲.
۷. الكامل في التاريخ : ۲/ ۳۲۵.
۸. دو روايت : أبكار الأفكار : ٤٦٦ ـ ٤٦۷ (نسخه عكسى مركز احياء ميراث اسلامى).
۹. الإكتفاء في مغازى رسول‌الله ـ صلى الله عليه وآله ـ والخلفاء : ۲/ ٤٤٦.
۱۰. الاحاديث المختارة : ۱۰/ ۸۸ ـ ۹۰ و حكم به اعتبار روايت نيز كرده است.

۳۹. ابن ابی‌الحدید، ابوحامد عزّالدین عبدالحمید مدائنی ـ متوفّی ٦٥٦ هـ.[1]

٤۰. احمد بن عبدالله محب الدین طبری ـ متوفّی ٦۹٤ هـ.[2]

٤۱. ابراهیم بن محمد جوینی شافعی ـ متوفّی ۷۲۲ هـ.[3]

٤۲. ابن تیمیه ـ متوفّی ۷۲۸ هـ.[4]

٤۳. ابوبکر دواداری ـ متوفّی ۷۳۲ هـ.[5]

٤٤. ابوالفداء ـ متوفّی ۷۳۲ هـ.[6]

٤٥. نویری ـ متوفّی ۷۳۷ هـ.[7]

٤٦. حافظ ذهبی ـ متوفّی ۷٤۸ هـ.[8]

---

۱. قریب به چهل مورد روایات و نظریات مختلف دیگران و خودش در شرح ابن ابی الحدید: ۱/ ۱۷٤ و ۲۱۲، ٤٦ـ٤۸، ٥۹ ـ ٦۰ و ۳/ ۱۹۰ و ٦/ ۱۲ـ۱۳، ٤۸ ـ ٤۹، ٥۱ و ۹/ ۱۹۸ و ۱۰/ ۲٦٥ و ۱۱/ ۱٤، ۱۱۱ و ۱۳/ ۳٦ـ۳۷، ۳۰۲ و ۱٤/ ۱۹۳ و ۱٥/ ۷٤، ۱۸۳، ۱۸٦ و ۱٦/ ۲۱۰، ۲۳٤، ۲۳٥، ۲۸٦ و ۱۷/ ۱٦۸ و ۲۰/ ۱٦، ۱۷، ۱٤۷.

آدرس ده مورد از روایات آن تحت عنوان جوهری ـ متوفّی ۳۲۳ـ گذشت.

۲. دو روایت: الریاض النضرة: ۱/ ۲٤۱.

۳. فرائد السمطین: ۲/ ۳٥(تحقیق محمودی).

٤. منهاج السنة: ٤/ ۲۲۰، او با این‌که به سبب عناد، همیشه مطالب علامهٔ حلّی را ردّ کرده است، اصل هجوم را پذیرفته و در توجیه آن گفته: عمر می‌خواست ببیند که اگر از اموال الهی(بیت المال) چیزی نزد آنها هست از آنها گرفته و بین مردم تقسیم نماید!!

٥. کنز الدرر: ۳/ ۳٥۱.

٦. المختصر فی تاریخ البشر، معروف به تاریخ أبی الفداء: ۱/ ۱٥٦.

۷. سه روایت: نهایة الارب: ۷/ ۲۳٦ و ۱۹/ ۳۹ ـ ٤۰، و روایت اخیر را باقدری تحریف آورده است.

۸. سه روایت: تاریخ اسلام: ۳/ ۱۰، ۱۱۷ ـ ۱۱۸؛ میزان الاعتدال: ۱/ ۱۳۹؛ سیر اعلام النبلاء: ۱٥/ ٥۷۸؛ سیر الخلفاء الراشدون: ۲٥.

۴۷. صفدی ـ متوفّی ۷۶۴ هـ.[۱]

۴۸. ابن کثیر دمشقی ـ متوفّی ۷۷۴ هـ.[۲]

۴۹. ابوالولید محمد بن شحنة ـ متوفّی ۸۱۷ هـ.[۳]

۵۰. قلقشندی ـ متوفّی ۸۲۱ هـ.[۴]

۵۱. مقریزی ـ متوفّی ۸۴۵ هـ.[۵]

۵۲. ابن حجر عسقلانی ـ متوفّی ۸۵۲ هـ.[۶]

۵۳. باعونی شافعی ـ متوفّی ۸۷۱ هـ.[۷]

۵۴. یکی از محشّین شرح تجرید قوشچی ـ متوفّی ۸۷۹ هـ.[۸]

۵۵. میر خواند ـ قرن نهم ـ.[۹]

۵۶. حافظ جلال الدین سیوطی ـ متوفّی ۹۱۱ هـ.[۱۰]

---

۱. سه روایت: الوافی بالوفیات: ۶/ ۱۷ و ۱۷/ ۳۱۱، و ۳/ ۳۴۴، روایت اخیر را با ابهام ذکر کرده است.

۲. سه روایت: البدایة والنّهایة: ۵/ ۲۷۰؛ جامع المسانید والسنن: ۱۷/ ۶۵؛ السیرة النبویة: ۴/ ۴۹۵.

۳. دو روایت: روضة المناظر في اخبار الاوائل و الاواخر، در حاشیه کامل ابن أثیر: ۱۱/ ۱۰۶ـ۱۰۷، ۱۱۳ (چاپ افندی سنه ۱۳۰۱).

۴. دو روایت: صبح الأعشی: ۱/ ۲۷۳، ۲۷۶.

۵. المواعظ و الاعتبار معروف به الخطط المقریزیة: ۲/ ۳۴۶.

۶. سه روایت: لسان المیزان: ۱/ ۲۶۸ و ۵/ ۲۱۷ـ۲۱۸.

۷. دو روایت: جواهر المطالب: ۱/ ۳۵۷، ۳۷۴.

۸. حاشیهٔ شرح تجرید قوشچی: ۴۰۷.

۹. روضة الصفا: ۲/ ۵۹۵ـ۵۹۷، قسمتی از احتجاج امیرمؤمنان علیه السلام در اولین هجوم.

۱۰. چهار روایت: جامع الاحادیث الکبیر: ۱۳/ ۸۳، ۹۱، ۱۰۰ـ۱۰۱، ۲۶۷ و ۱۵/ ۴۲۰؛ مسند فاطمة الزهراء علیها السلام: ۱۷، ۲۰ـ۲۱.

٥٧. صالحی شامی ـ متوفّی ٩٤٢ هـ.[١]

٥٨. غياث الدين بلخی معروف به خواندمير ـ متوفّی ٩٤٢ هـ.[٢]

٥٩. ابن حجر هيثمی ـ متوفّی ٩٧٤ هـ.[٣]

٦٠. ملا علی متقی هندی ـ متوفّی ٩٧٥ هـ.[٤]

٦١. حسين بن محمد دياربكری ـ متوفّی ٩٨٢ هـ.[٥]

٦٢. ابراهيم بن عبدالله يمنی ـ قرن دهم ـ.[٦]

٦٣. رسول بن محمد (؟).[٧]

٦٤. محمد بن رسول برزنجی ـ قرن يازدهم ـ.[٨]

٦٥. عصامی مكي ـ متوفّی ١١١١ هـ.[٩]

٦٦. شاه ولی‌الله دهلوی ـ متوفّی ١١٧٦ هـ.[١٠]

٦٧. شاه عبدالعزيز دهلوی ـ متوفّی ١٢٣٩ هـ.[١١]

---

١. سبيل الهدى والرشاد: ٣١٧/١٢.

٢. حبيب السير: ٤٤٧/١، قسمتی از احتجاج اميرمؤمنان عليه السلام در اوّلين هجوم.

٣. الصواعق المحرقة: ٥١، از شيعه نقل كرده است.

٤. چهار روايت: كنز العمّال: ٥٩٧/٥، ٦١٣، ٦٣١، ٦٥١؛ منتخب الكنز: ١٤٣/٢، ١٤٦.

٥. تاريخ الخميس: ١٦٩/٢.

٦. كتاب الاكتفاء، از او تشييد المطاعن: ٤٤٠/١.

٧. نصيحة الشيعة الامامية: ٤٥ (نسخه خطی، آستان قدس رضوی)، از شيعه نقل كرده است.

٨. النواقض للروافض: ٤١ (نسخه عكسی، آستان قدس رضوی)، از شيعه نقل كرده است.

٩. سه روايت: سمط النجوم العوالی: ٢٤٥/٢، ٣٥٦، ٢٩٥، كه مطلب اخير را از شيعه نقل كرده است.

١٠. إزالة الخفا: ٢٩/٢، ١٧٩، ارائه نظر خودش و پذيرفتن تهديد عمر و حكم به صحت روايت آن.

١١. تحفه اثنی عشريه: ٤٦٤ـ٤٦٥ (باب دهم) ارائه نظر خودش و پذيرفتن تهديد عمر.

معاصرین

۶۸. دکتر محمد بیومی مهران.[۱]
۶۹. دکتر طه حسین.[۲]
۷۰. دکتر عبدالعزیز سالم.[۳]
۷۱. استاد توفیق ابوعلم.[۴]
۷۲. استاد عبدالفتاح عبدالمقصود.[۵]
۷۳. دکتر عایشه بنت الشاطی.[۶]
۷۴. عباس محمود عقاد.[۷]
۷۵. محمد حافظ ابراهیم، شاعر نیل.[۸]
۷۶. دمیاطی.[۹]
۷۷. محمد حسین هیکل.[۱۰]
۷۸. جلال السید.[۱۱]

---

۱. السیدة فاطمة الزهراء علیها السلام: ۱۳۶ـ۱۳۷ (چاپ بیروت).
۲. الفتنه الکبری: ۶/۲، ۱۸.
۳. التاریخ السیاسی و الحضاری: ۷۷، ۱۱۷؛ تاریخ الدولة العربیة: ۱۵۱ـ۱۶۳.
۴. اهل البیت علیهم السلام: ۲۳۸.
۵. الامام علی بن أبي طالب علیه السلام: ۱۹۲/۱ و ۱۷۰/۴ـ۱۷۲ (چاپ مصر)؛ السقیفة والخلافة: ۱۴.
۶. موسوعة آل النبي صلی الله علیه و آله: ۶۱۴، ۶۴۲ (چاپ اوّل)، تراجم سیدات بیت النبوة: ۶۱۴.
۷. فاطمة الزهراء علیها السلام والفاطمیون: ۶۸ (چاپ دوم).
۸. دیوان شعر: ۷۵/۱ از او نقل کرده است در کتاب من حیاة الخلیفة عمر بن الخطاب: ۱۸۳؛ سیرة عمر بن الخطاب: ۳۱۱.
۹. از او نقل کرده است در الغدیر: ۸۶/۷.
۱۰. الصدیق ابوبکر: ۶۳ـ۶۵.
۱۱. علی بن ابی طالب علیه السلام: ۱۳۸.

۷۹. محمد رضا.[۱]

۸۰. خيرالله طلفاح.[۲]

۸۱. محمد يوسف كاندهلوى.[۳]

۸۲. عمر رضا كحالة.[٤]

۸۳. عبدالكريم خطيب.[٥]

۸٤. محمد فريد وجدى.[٦]

۸٥. عبدالرحمن احمد بكرى.[۷]

۸٦. دكتر عبدالرحمن بدوى.[۸]

۸۷. عمر ابوالنصر.[۹]

راويان شيعه

۸۸. سليم بن قيس هلالى ـ متوفّى ۷٦ هـ ـ.[۱۰]

---

۱. الامام علي بن ابي طالب عليه السلام: ۳۳، ۳٥، ابوبكر الصديق: ۳٥.

۲. كيف السبيل الى الله، على بن ابى طالب عليه السلام: ۱٥ / ۳۱ـ۳۲؛ ابوبكر: ۱٥٤/۱۲.

۳. حياة الصحابة: ۲ / ۱۳.

٤. اعلام النساء: ٤ / ۱۱۳ـ۱۱۹، ۱۲۲ـ۱۲٤، ۱۲۹ـ۱۳۱.

٥. الخلافة و الامامة: ۲٤۸ـ۲٤۹.

٦. دائرة المعارف: ۳ / ۷٥۸ـ۷٥۹.

۷. من حياة الخليفة عمر بن الخطاب: ۱۸۱ـ۱۸۲.

۸. مذاهب الاسلاميين: ۲٦٦ـ۲٦۷.

۹. فاطمة بنت محمد صلى الله عليه و آله: ۱۱۸.

۱۰. هشت روايت: كتاب سليم: ۸۲، ۱۲۸، ۱۳٤، ۲٤۹، ۲٥۷، (چاپ جديد: ۲ / ٥۸٤ـ ٥۸۸، ٦۷۳ـ٦۷٥، ۷٦۳ـ۸٦٥، ۹۰۷)؛ بحارالانوار: ۲۸ / ۲٦٦ـ۲٦۷، ۲۹۷ـ۳۰۰، ۳۰٦ و ۲۹ / ٤٦۸ـ٤٦۹ و ۳۰ / ۳۰۲ـ۳۰۳.

۸۹. ابومخنف لوط بن یحیی ـ متوفّی ۱۵۸ هـ.[۱]

۹۰. ابوهاشم اسماعیل حمیری، شاعر ـ متوفّی ۱۷۳ هـ.[۲]

۹۱. علی‌بن جعفر عریضی فرزندامام‌صادق علیهم‌السّلام ـ قرن‌سوم ـ.[۳]

۹۲. عیسی بن مستفاد ضریر ـ قرن سوم ـ.[٤]

۹۳. ابن ابی زینب نعمانی ـ قرن سوم ـ.[۵]

۹٤. فرات بن ابراهیم کوفی ـ قرن سوم ـ.[٦]

۹۵. عبدالسلام بن رغبان، شاعر معروف بـه دیک الجـن ـ متوفّی ۲۳٦ هـ.[۷]

۹٦. برقی، شاعر معروف ـ شهادت ۲٤۵ هـ.[۸]

۹۷. فضل بن شاذان ـ متوفّی ۲٦۰ هـ.[۹]

---

۱. ترجمهٔ بحر الأنساب منسوب به أبی مخنف: ۱ـ۲ (نسخه خطی آستان قدس رضوی).

۲. دیوان شعر، از او: الصراط المستقیم: ۱۳/۳؛ مناقب ابن شهر آشوب: ۲/۲۱۱، ۳/۳٦۲.

۳. مسائل علی‌بن جعفر: ۳۲۵.

٤. پنج روایت: کتاب الوصیة (به دست ما نرسیده است) از او نقل کرده‌اند در طُرف: ۱۹، ۲۲، ۲٤، ۲۸ ـ ۳۰، ۳۸ ـ ٤۳؛ مصباح الانوار: ۲٦۷ ـ ۲٦۹، ۲۷۱، ۲۷۵ ـ ۲۷٦ (نسخه عکسی از نسخه خطی کتابخانه آیة‌الله مرعشی)؛ الصراط المستقیم: ۲/۹۱ ـ ۹٤. کافی: ۱/۲۸۱؛ بحارالانوار: ۲۲/٤۷۷ ـ ٤۹۲.

۵. غیبت نعمانی: ٤۷ ـ ٤۸ (چاپ دیگر: ۳۱) اشارهٔ اجمالی.

٦. تفسیر فرات: ۱۷۲؛ بحارالانوار: ٤٤/۲٦۵.

۷. دیوان شعر، از او مثالب النّواصب: ۱۳۷.

۸. دیوان شعر، از او مثالب النّواصب: ٤۲۳؛ الصراط المستقیم: ۱۳/۳.

۹. دو روایت: الایضاح: ۱۵۹ ـ ۱٦۱، ۳٦۷.

۹۸. ابواسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد ثقفى ـ متوفّى ۲۸۳ هـ.[۱]

۹۹. محمد بن حسن صفار ـ متوفّى ۲۹۱ هـ.[۲]

۱۰۰. يحيى بن حسين يمنى از أئمه زيديه ـ متوفّى ۲۹۸ هـ.[۳]

۱۰۱. عبيدالله بن عبدالله بن طاهر خزاعى، شاعر ـ متوفّى ۳۰۰ هـ.[٤]

۱۰۲. محمد بن جرير طبرى كبير ـ متوفّى اوائل قرن چهارم ـ.[٥]

۱۰۳. سديدالدين محمود حُمّصى رازى ـ متوفّى اوائل قرن چهارم ـ.[٦]

۱۰٤. ناصرالدين حسن بن على اطروش از أئمهٔ زيديه ـ متوفّى ۳۰٤هـ.[۷]

۱۰٥. محمد بن مسعود عياشى ـ متوفّى ۳۲۰ هـ.[۸]

۱۰٦. ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزيز كشّى ـ معاصر عياشى ـ.[۹]

---

۱. دو روايت: كتاب المعرفة (به دست ما نرسيده است) از او مثالب النّواصب: ۱۳٦ ـ ۱۳۷؛ ظاهراً روايت دوم را نيز از كتاب المعرفة او نقل كرده‌اند، مراجعه شود به: الشّافى: ۳/ ۲٤۱؛ تلخيص الشّافى: ۳/ ۷٦؛ مثالب النّواصب: ٤۲۰؛ الرسائل الاعتقاديه، خواجويى: ۱/ ٤٤۷ ـ ٤٤۸؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۳۹۰.

۲. بصائر الدرجات: ۲۷٥؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۲۲۰.

۳. دو مورد: تثبيت الامامة: ۱٥ ـ ۱۷، ۲۷ ـ ۲۸.

٤. ديوان شعر، از او مناقب: ۲/ ۲۰۹ ـ ۲۱۰.

٥. هفت روايت: المسترشد: ۲۲٤، ۳۷۳ ـ ۳۷۸، ۳۸۰ ـ ۳۸۱.

٦. المنقذ من التقليد: ۲/ ۳٥۹.

۷. مقدمهٔ كتاب فقه، (شايد كتاب الإبانه باشد): ۱٥۹ (نسخه عكسى مركز احياء ميراث اسلامى).

۸. سه روايت: تفسيرعياشى: ۱/۱۹۹ و ۲/٦٦ ـ ٦۸، ۳۰۷ ـ ۳۰۸؛ بحارالانوار: ۲۲/۳۳۳ ـ ۳٥۱ و ۲۸/ ۲۲۷، ۲۳۱.

۹. دو روايت: معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين عليهم السلام، از او اختيار معرفة الرجال، معروف به رجال كشى: ۱/ ۲٦، ۳۷؛ بحارالانوار: ۲۲/ ۳٥۲ و ۲۸/ ۲۳۷.

۱۰۷. شیخ کلینی ـ متوفّی ۳۲۹ هـ.[۱]

۱۰۸. ابن بابویه قمی (علی بن حسین متوفی ۳۲۹ هـ ـ یا پسرش شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ هـ).[۲]

۱۰۹. حسین بن حمدان خصیبی ـ متوفّی ۳۳٤ هـ.[۳]

۱۱۰. علی بن حسین مسعودی ـ متوفّی ۳٤٦ هـ.[٤]

۱۱۱. سید ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی از ائمه زیدیه ـ متوفّی ۳۵۲ هـ.[۵]

۱۱۲. سید ابو القاسم کوفي که جدّ سوم او امام جواد علیه السّلام می باشند ـ متوفّی ۳۵۲ هـ.[٦]

۱۱۳. قاضی نعمان مغربی ـ متوفّی ۳٦۳ هـ.[۷]

۱۱٤. ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه ـ متوفّی ۳٦۷ هـ.[۸]

---

۱. هفت روایت: کافی: ۱ / ۲۸۱، ٤۵۸، ٤٦۰، و ۸ / ۱۲٤، ۲۳۷، ۲٤۵؛ بحارالانوار: ۲۲ / ٤۷۹ و ۲۸ / ۲۵۰ ـ ۲۵۲ و ٤۳ / ۱۹۳ و ٤۸ / ۲٤۳.

۲. از او نقل کرده است در مثالب النّواصب: ۲٦، تظلم الزهرا عليها السلام: ۵٤۳.

۳. چهار روایت: الهدایة الکبری: ۱۳۸ ـ ۱۳۹، ۱٦۳ ـ ۱٦٤، ۱۷۸ ـ ۱۷۹، ٤۰۱ ـ ٤۱۸.

٤. پنج روایت: مروج الذهب: ۳ / ۱۲ ـ ۱۳، ۷۷، ۳۰۱ ـ ۳۰۲؛ اثبات الوصیة: ۱٤۵ ـ ۱٤٦، ۲۱۸ (معجزات امام جواد عليه السلام)؛ بحارالانوار: ۲۸ / ۳۰۸.

۵. چهار روایت: المصابیح (مخطوط)، از او نقل کرده در الشّافی، ابن حمزه: ٤ / ۱۷۱ ـ ۱۷۳؛ انوارالیقین: ۹، ۳۷۵؛ شفاء صدورالناس: ٤۷۹ ـ ٤۸۰ (نسخه عکسی مرکز عقائد).

٦. الاستغاثة في بدع الثلاثة: ۱۸۵.

۷. روایت، اشعار: دعائم الاسلام: ۱ / ۲۳۲؛ بحارالانوار: ۸۱ / ۲۸۲؛ ارجوزه مختاره: ۸۹ ـ ۹۰.

۸. دو روایت: کامل الزیارات: ۳۲٦ ـ ۳۲۷، ۳۳۲ ـ ۳۳٤؛ بحارالانوار: ۲۵ / ۳۷۲ ـ ۳۷٦ و ۲۸ / ٦۱ ـ ٦٤ و ۳۰ / ۱۹۰.

۱۱۵. شیخ صدوق ـ متوفّی ۳۸۱ هـ.[۱]
۱۱٦. علی بن محمد بن خزاز قمی ـ متوفّی ٤۰۰ هـ.[۲]
۱۱۷. علی بن حماد عدوی، شاعر ـ معاصر شیخ صدوق ـ.[۳]
۱۱۸. ابومحمد طلحة بن عبدالله عونی، شاعر ـ قرن چهارم ـ.[٤]
۱۱۹. سید رضی مؤلف نهج البلاغة ـ متوفّی ٤۰٦ هـ.[٥]
۱۲۰. شیخ مفید ـ متوفّی ٤۱۳ هـ.[٦]
۱۲۱. مهیار دیلمی، شاعر ـ متوفّی ٤۲۸ هـ.[۷]
۱۲۲. سید مرتضی معروف به علم‌الهدی ـ متوفّی ٤۳٦ هـ.[۸]
۱۲۳. ابوالصلاح حلبی ـ متوفّی ٤٤۷ هـ.[۹]

---

۱. هفت روایت: خصال: ۱۷۲، ٤٦۲، ٦۰۷؛ أمالی: ۱۱۳ ـ ۱۱٤، ۱۳٤؛ معانی الاخبار: ۲۰٦؛ فقیه: ۲/ ۵۷۳؛ بحارالانوار: ۱۰/ ۲۲٦ و ۲۷/ ۵۲، ۲۰۹ و ۲۸/ ۳۸، ۵۱، ۲۱۰، و ۳۹/ ٤۲ و ٤۳/ ۱۷۲ و ٤٤/ ۱٤۹.
۲. کفایة الاثر: ۳٦؛ بحارالانوار: ۳٦/ ۲۸۸.
۳. دیوان شعر، از او مثالب النّواصب: ۸٦، ۱۳۷، ۱٤۰، ۱۸۵؛ مجالس المؤمنین: ۲/ ٥٦٥، تاریخ الأئمة علیهم السلام، تبریزی: ۱/ ۱۱٤ـ۱۱۵.
٤. دیوان شعر، از او مثالب النّواصب: ٤۲۰ـ٤۲۲.
٥. دو روایت: نهج البلاغة: ۱۰۱، خطبهٔ: ۲۰۲ و ص: ۱۲۲ـ۱۲۳، نامهٔ: ۲۸.
٦. دوازده مورد: الفصول المختاره: ۲۸۷؛ أمالی: ٤۹ ـ ۵۰، ۲۸۱؛ اختصاص: ۱۱، ۱۲٦ ـ ۱۲۷، ۱۸۵ـ۱۸۷، ۲۷۵، ۳٤٤؛ جمل: ۱۱۷؛ ارشاد: ۱/ ۱۸۹؛ مزار: ۱۷۹؛ مقنعه: ٤٥۹؛ بحارالانوار: ۳۳/ ٥۱۹ و ۲۸/ ۲۲۹، ۲۳۱، ۲٦۱ و ۲۹/ ۱۹۲ و ۳۳/ ٥۷۹ و ٤۳/ ۲۱۱.
۷. دیوان شعر، از او شرح ابن ابی الحدید: ۱٦/ ۲۳۵؛ اثبات الهداة: ۲/ ۳۸۸.
۸. نُه مورد: الشّافی: ۳/ ۲٤۰ ـ ۲٤۱، ۲٤٤ ـ ۲٤٥ و ٤/ ۱۰۰؛ اشعار او در اسرار الشهادة: ٥٤۱؛ و مراجعه شود به اثبات الهداة: ۲/ ۳۹۱ـ۳۹۲.
۹. هفت مورد: تقریب المعارف: ۲۲۲ ـ ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲٥٦، ۳٦٦، ۳۹۷ (تحقیق تبریزیان)؛ بحارالانوار: ۳۰/ ۳۷٦، ۳۹۰.

۱۲۴. ابوالفتح محمد بن علی کراجکی ـ متوفّی ۴۴۹ هـ.[۱]

۱۲۵. شیخ طوسی ـ متوفّی ۴۶۰ هـ.[۲]

۱۲۶. محمد بن هارون بن موسی تلعکبری ـ معاصر شیخ نجاشی ـ متوفّی ۴۵۰ هـ.[۳]

۱۲۷. محمد بن علی طرازی ـ معاصر نجاشی ـ.[۴]

۱۲۸. منصور فقیه، شاعر (ظاهراً منصور بن حسین آبی شاگرد شیخ طوسی است).[۵]

۱۲۹. قاضی ابن برّاج ـ متوفّی ۴۸۱ هـ.[۶]

۱۳۰. علی بن محمد عمری نسّابه ـ متوفّی ۴۹۰ هـ.[۷]

۱۳۱. محمد بن جریر طبری صغیر ـ قرن پنجم ـ.[۸]

---

۱. کنز الفوائد: ۶۳ـ۶۴ (چاپ جدید: ۱/ ۱۵۰)؛ بحارالانوار: ۲۹/ ۳۴۶ و ۷۶/ ۳۵۵.

۲. پانزده مورد: تلخیص الشّافی: ۳/ ۷۶ـ۷۷، ۷۹، ۱۵۶، ۱۷۰ و ۲/ ۱۵۷؛ امالی: ۱/ ۱۰۷، ۱۹۱؛ اختیار معرفة الرجال: ۱/ ۲۶، ۳۷؛ مصباح المتهجد: ۴۰۱، ۷۱۱؛ تهذیب: ۶/ ۹؛ بحارالانوار: ۲۲/ ۳۵۲ و ۲۸/ ۴۱، ۲۳۷، ۳۸۸ـ۳۹۰، ۳۹۳ و ۴۳/ ۲۱۱ و ۱۰۰/ ۱۹۵.

۳. دو روایت: کتاب العتیق (به دست ما نرسیده است)، از او نوائب الدهور: ۳/ ۹۶ـ۲۹۵ (روایتی طولانی است مراجعه شود به نوائب الدهور صفحات: ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۹۲)؛ روایت دیگر از او بحارالانوار: ۱۰۲/ ۲۲۰.

۴. کتاب الدعاء والذکر (به‌دست ما نرسیده است) از او اقبال: ۶۲۵؛ بحارالانوار: ۱۰۰/ ۲۰۰.

۵. دیوان شعر، از او مناقب: ۲/ ۲۱۴.

۶. المهذب: ۱/ ۲۷۷ـ۲۷۸.

۷. المجدی فی أنساب الطالبیین: ۱۹.

۸. شش روایت: دلائل الامامة: ۲۶ـ۲۷، ۴۵، ۴۷، ۲۱۲، ۲۴۲. (چاپ جدید: ۱۰۴، ۱۳۴ـ۱۳۷، ۴۰۰، ۴۵۵)؛ نوادرالمعجزات: ۹۷ـ۹۸، ۱۸۳؛ دلائل الامامة ۲ (به‌دست ما نرسیده است) از او نقل کرده است در بحارالانوار: ۳۰/ ۲۹۰ـ۲۹۵؛ و ۴۳/ ۱۷۰ و ۵۰/ ۵۸.

۱۳۲. شیخ محمدبن علی فتال نیشابوری فارسی ـ شهادت ۵۰۸ هـ.[۱]
۱۳۳. محمد بن مشهدی ـ قرن ششم ـ.[۲]
۱۳۴. شیخ أحمد طبرسی ـ قرن ششم ـ.[۳]
۱۳۵. هاشم بن محمد ـ قرن ششم ـ.[٤]
۱۳٦. سید مرتضی حسنی رازی ـ قرن ششم ـ.[۵]
۱۳۷. ابوجعفر عماد الدین محمد بن قاسم طبری ـ قرن ششم ـ.[٦]
۱۳۸. مؤلف کتاب ألقاب الرسول و عترته ـ قرن ششم ـ.[۷]
۱۳۹. طلائع بن رزیک، شاعر ـ متوفّی ۵۵٦ هـ.[۸]
۱٤۰. عبدالجلیل قزوینی رازی ـ متوفّی ۵٦۰ هـ.[۹]
۱٤۱. قطب الدین راوندی ـ متوفّی ۵۷۳ هـ.[۱۰]

---

۱. روضة الواعظین: ۱۵۲.
۲. شش روایت: مزار کبیر: ۷۹، ۸۰ـ۸۲، ۱۰٤، ۲۹٦ـ۲۹۷، ۵٦۰؛ بحارالانوار: ۱۰۰/ ۱۹۵ـ۱۹۷ و ۱۰۲/ ۱٦۵، ۱۸۰.
۳. نُه روایت: احتجاج: ۱/ ۷۳ـ۷۵، ۸۰ـ۸۹، ۱۵۰، ۱۷۸، ۲۷۱، ۲۷۸؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۲۰٤، ۲۰٦، ۲٦٦ـ۲٦۷ و ۲۹/ ۹۳ و ۳۱/ ٤۱٦ و ٤۳/ ٤۷، ۱۹۷ و ٤٤/ ۷۳، ۸۳.
٤. چهار روایت: مصباح الانوار: ۲٦۷ـ۲٦۹، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷٦ـ۲۷٦ (نسخه عکسی از نسخه خطی کتابخانه آیةالله مرعشی)؛ بحارالانوار: ۲۲/ ٤۸۵، ٤۹۰، ٤۹۲ و ٤۳/ ۲۱۸.
۵. تبصرة العوام: ٤۹.
٦. دو روایت: بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله لشیعة المرتضی علیه السلام: ۱۹۸ـ۱۹۹، ۲۵۸.
۷. مجموعه نفیسه: ۱۹۹، میراث حدیث شیعه: ۱/ ۵۰ (بعضی گفته‌اند نویسندهٔ کتاب قطب راوندی ـ متوفی ۵۷۳ هـ ـ است مراجعه شود به میراث حدیث شیعه: ۱/ ۱٦).
۸. دیوان شعر، از او أدب المحنة: ۹۷.
۹. کتاب النقض: ۳۰۷ـ۳۰۸، ۳۱۷ (چاپ دیگر: ۲۸۸، ۲۹۸).
۱۰. الخرائج: ۸٤٦؛ بحارالانوار: ٤۳/ ۲۷۳.

۱۴۲. محمد بن على بن شهرآشوب مازندرانى ـ متوفّى ۵۸۸ هـ.[۱]
۱۴۳. يحيى بن حسن بن بطريق أسدى حلى ـ متوفّى ۶۰۰ هـ.[۲]
۱۴۴. على بن محمد الوليد داعى اسماعيلى ـ متوفّى ۶۱۲ هـ.[۳]
۱۴۵. ابن حمزه زيدى ـ متوفّى ۶۱۴ هـ.[۴]
۱۴۶. قتادة بن ادريس حسنى علوى جد اشراف مكه، شاعر ـ متوفّى ۶۱۸ هـ.[۵]
۱۴۷. محمد بن احمد بن وليد قرشى زيدى ـ متوفّى ۶۲۳ هـ.[۶]
۱۴۸. امير على بن مقرب احسائى، شاعر ـ متوفّى ۶۲۹ هـ.[۷]
۱۴۹. حسام الدين محلّى ـ متوفّى ۶۵۲ هـ.[۸]
۱۵۰. شاذان بن جبرئيل قمى ـ متوفّى ۶۶۰ هـ.[۹]

---

۱. چهل و هشت مورد: متشابه القرآن: ۲/ ۶۷ـ۶۸؛ مناقب آل ابى طالب: ۲/ ۱۱۵، ۲۰۹ـ ۲۱۱، ۲۱۴ـ۲۱۵، ۲۴۸ و ۳/۳۲۸، ۳۳۹ـ ۳۴۰، ۳۵۸، ۳۶۲ـ۳۶۴، ۳۵۸؛ مثالب النّواصب: ۲۶،۸۶، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۵ـ ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۸۵، ۲۰۲ـ۲۰۳، ۳۶۴، ۳۷۱ـ۳۷۴، ۴۱۸ـ ۴۲۳. (نسخه عكسى مركز احياء ميراث اسلامى)
۲. الاستدراک [المستدرک] (مخطوط)، از او بحارالانوار: ۳۰/ ۱۴۲.
۳. تاج العقائد و معدن الفوائد: ۸۰.
۴. هشت روايت: الشّافى: ۳/ ۲۴۵ و ۴/ ۱۷۱ـ ۱۷۴.
۵. از او نقل كرده است در ادب المحنة: ۱۰۵ـ ۱۱۰، شايان ذكر است كه شيخ حرّ عاملى اشعار او را آورده، و فرموده است: بعضى آن را به سيد مرتضى نسبت داده‌اند، مراجعه شود به اثبات الهداة: ۲/ ۳۹۱ـ۳۹۲.
۶. دو مورد: الجواب الحاسم لشبه المغنى (بامغنى اسد آبادى چاپ شده است): متمم جزء ۲۰، قسمت دوم ص: ۲۶۷ـ ۲۶۹.
۷. ديوان شعر، از او: ادب الطف: ۴/ ۳۱ـ۳۲.
۸. الحدائق الوردية: ۶۷.
۹. دو روايت: الفضائل: ۹ـ ۱۰، ۴۱؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۷۳.

۱۵۱. سید رضی‌الدین علی بن طاووس ـ متوفّی ٦٦٤ هـ.[1]

۱۵۲. المنصور بالله حسن بن بدر الدین حسینی زیدی ـ متوفّی ٦٧٠ هـ.[2]

۱۵۳. خواجه نصیرالدین طوسی ـ متوفّی ٦٧٢ هـ.[3]

۱۵٤. سید احمد بن طاووس ـ متوفّی ٦٧٣ هـ.[4]

۱۵۵. محقق حلّی صاحب کتاب شرایع الاسلام ـ متوفّی ٦٧٦ هـ.[5]

۱۵٦. کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی ـ متوفّی ٦٧٩ هـ.[6]

۱۵۷. ابوالحسن علی بن عیسی اربلی ـ متوفّی ٦۹۳ هـ.[7]

۱۵۸. شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم الشامي ـ قرن هفتم ـ.[8]

۱۵۹. سید رضی الدین علی فرزند سید بن طاووس ـ قرن هفتم ـ.[9]

---

۱. هیجده مورد: طرف: ۱۹، ۲۲ـ ۲٤، ۲۸ ـ ۳۰، ۳۸ـ ٤۳؛ الطرائف: ۱۹۵، ۲۳۸ ـ ۲۳۹، ۲٤۵، ۲٤٦ـ ۲٤۷، ۲۵۲، ۲۷٤؛ اقبال: ٦۲٤ـ ٦۲۵؛ الیقین: ٤۸۸؛ جمال الاسبوع: ٤۸٦؛ کشف المحجّة: ۱۸۰؛ مهج الدعوات: ۲۵۷؛ مصباح الزائر: ۵۳، ٤٦۳ـ ٤٦٤؛ بحارالانوار: ۲۲/ ٤۷۷، ٤۸۵ ـ ٤۹۲ و ۳۰/ ۱۵، ۳۹۳ و ۳٦/ ۲٦٤ و۸٦/ ۲۲۳ و ۱۰۲/ ۱٦۵ و ۱۰۰/ ۱۹۹ـ ۲۰۰.

۲. هفده مورد: انوار الیقین: ۹، ۱۲، ۲۸ ـ ۲۹، ۲۸۸، ۳۲۹ـ ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۷۵، ۳۷۸ـ ۳۸۰، ۳۸۵ (نسخه عکسی مرکز عقائد).

۳. تجرید العقائد (همراه با شرح علامه): ۳۷٦ـ ۳۷۷ (امامت، مسئله ششم).

٤. دو روایت: بناء المقالة الفاطمیة: ٤۰۱ـ ٤۰۲.

۵. المسلك فی اصول الدین: ۲٦۰.

٦. دو مورد: شرح نهج البلاغة: ۱/ ۲۵۲ و ۲/ ۲٦ـ ۲۷.

۷. دو روایت: کشف الغمة: ۱/ ٤۹۷، ۵۰٤؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۷٦.

۸. الدرّ النظیم: ٤۵۸.

۹. زوائد الفوائد (به دست ما نرسیده است)، از او بحارالانوار: ۹۸/ ۳۵۳.

۱۶۰. ابوالسعادات أسعد بن عبدالقاهر اصفهانی ـ قرن هفتم ـ.[۱]

۱۶۱. عماد الدین حسن بن علی طبری آملی ـ قرن هفتم ـ.[۲]

۱۶۲. رضی الدین علی بن یوسف حلّی (برادر علامه) ـ قرن هفتم ـ.[۳]

۱۶۳. عزّ الدین محمد بن احمد بن حسن دیلمی زیدی ـ متوفّی ۷۱۱ هـ ـ.[٤]

۱٦٤. علامه حلّی ـ متوفّی ۷۲٦ هـ ـ.[۵]

۱۶۵. شیخ علی خلیعی، شاعر ـ متوفّی ۷۵۰ هـ ـ.[٦]

۱٦٦. حسن بن محمد دیلمی ـ متوفّی ۷۷۱ هـ ـ.[۷]

۱٦۷. محمد بن جمال الدین مکّی عاملی شهید اوّل ـ شهادت ۷۸٦ هـ ـ.[۸]

۱٦۸. سید حیدر علوی حسینی آملی ـ قرن هشتم ـ.[۹]

---

۱. رشح الولاء فی شرح الدعاء، از او بحارالانوار: ۸۵/ ۲٦٤ ـ ۲٦٦.

۲. پنج مورد: کامل بهائی: ۱/ ۳۰٤ ـ ۳۰۸، ۳۱۲ و ۲/ ۲٤؛ تحفة الابرار: ۱٦٦، ۲٤۷، ۲٤۹.

۳. العُدد القویة: ۲۲۵.

٤. پنج روایت: قواعد عقائد آل محمد ﷺ: ۲۳۹، ۲۷۰، ۲۹۹ ـ ۳۰۰. (نسخه عکسی مرکز عقائد)

۵. پنج مورد: نهج الحق: ۲۵٤، ۲٦۵، ۲۷۱، ۳۵٦؛ منهاج الکرامة: ۸٦؛ شرح تجرید: ۳۷٦ ـ ۳۷۷ (امامت، مسئله ششم).

٦. دیوان شعر، از او منتخب طریحی: ۱/ ۱٦۰.

۷. شش روایت: ارشاد القلوب: ۲/ ۲۸۵ ـ ۲۸٦، ۲۹۵ ـ ۲۹٦، ۳۸٤، ۳۹۵ ـ ۳۹٦، ارشاد القلوب: ج۲ (به دست ما نرسیده است)، از او بحارالانوار: ۲۹/ ٤۸ و ۳۰/ ۳٤۸، ۳۵۲.

۸. نوشته‌جات شیخ محمد بن علی جبعی، از او بحارالانوار: ۱۰۱/ ٤٤.

۹. دو مورد: الکشکول: ۸۳ ـ ۸٤، ۱۲۰.

۱٦۹. حسن بن سلیمان حلّی ـ قرن هشتم ـ.[۱]
۱۷۰. ابوسعید حسن بن حسین شیعی سبزواری ـ قرن هشتم ـ.[۲]
۱۷۱. ابوالحسن علاء الدین حلّی، شاعر ـ قرن هشتم ـ.[۳]
۱۷۲. سید هادی بن ابراهیم الوزیر ـ متوفّی ۸۲۲ هـ ـ.[٤]
۱۷۳. فاضل مقداد سیوری ـ متوفّی ۸۲٦ هـ ـ.[٥]
۱۷٤. عزّ الدین مهلبی حلّی ـ متوفّی بعد از ۸٤۰ هـ ـ.[٦]
۱۷٥. عماد الدین قرشی اسماعیلی ـ متوفّی ۸۷۲ هـ ـ.[۷]
۱۷٦. زین الدین عاملی بیاضی ـ متوفّی ۸۷۷ هـ ـ.[۸]
۱۷۷. صالح بن عبدالوهاب معروف به ابن العرندس حلّی ـ قرن نهم ـ.[۹]
۱۷۸. ضیاء الدین بن سدید الدین جرجانی ـ قرن نهم ـ.[۱۰]

---

۱. سه روایت: المحتضر: ٦۱، ۱۰۹؛ مختصر بصائرالدرجات: ۱۷۹ـ۱۹۲؛ بحارالانوار: ۳۱/ ۱۲۰ـ۱۲۹.
۲. سه روایت: راحة الارواح: ٥۸ ـ ٦۰؛ بهجة المباهج: ۲۷۱ ـ ۲۷۲ (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی).
۳. دیوان شعر، از او الغدیر: ٦/ ۳۹۱ـ۳۹۲.
٤. نهایة التنویه في ازهاق التمویه: ۱۲۲ (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی).
٥. دو مورد: النافع یوم‌الحشر (همراه باب‌حادی عشر): ٤۹؛ اللوامع الالهیة: ۳۰۱ـ۳۰۲.
٦. دو روایت: الانوار البدریة، از او اثبات الهداة: ۲/ ۳۷۷.
۷. عیون الاخبار: ٦.
۸. چهارده روایت: الصراط المستقیم: ۲/ ۹۱ـ ۹٤، ۲۹٦ ـ ۳۰۱ و ۳/ ۱۱ ـ ۱۳، ۲٥، ٤۹، ۹٤، ۲۳۹.
۹. کشف اللئالی (مخطوط)، از او الصوارم الحاسمة، کمالی استرابادی (مخطوط)، از او جنة العاصمة: ۲٥۲؛ مصباح البلاغة: ۲۸٥/۱؛ الشمس الضحی: ۱٥٤.
۱۰. دو مورد: رساله عقائد مذهب شیعة (رسائل فارسی جرجانی): ۲۱۰ ـ ۲۱۱، ضمیمهٔ رساله عقائد: ۱ (نسخه خطی آستان قدس رضوی).

۱۷۹. شيخ مغامس حلّى، شاعر ـ قرن نهم ـ.[۱]
۱۸۰. شيخ مفلح .... ابن صلاح بحرانى ـ قرن نهم ـ.[۲]
۱۸۱. شيخ خضر بن شمس محمد رازى ـ قرن نهم ـ.[۳]
۱۸۲. شيخ مفلح صيمرى فقيه، شاعر ـ متوفّى ۹۰۰ هـ ـ.[٤]
۱۸۳. شيخ كفعمى ـ متوفّى ۹۰۵ هـ ـ.[٥]
۱۸٤. ابن ابى جمهور احسائى ـ متوفّى اوائل قرن دهم ـ.[٦]
۱۸۵. محقق ثانى، كركى عاملى ـ متوفّى ۹٤۰ هـ ـ.[۷]
۱۸٦. ابوالفتح بن مخدوم عربشاهى جرجانى ـ متوفّى ۹۷٦ هـ ـ.[۸]
۱۸۷. محقق اردبيلى ـ متوفّى ۹۹۳ هـ ـ.[۹]
۱۸۸. محمد بن اسحاق حموى ـ قرن دهم ـ.[۱۰]
۱۸۹. سيد شرف الدين استرآبادى ـ قرن دهم ـ.[۱۱]

---

۱. ديوان شعر، از او منتخب طريحى: ۲/ ٦۹.
۲. دو روايت: الزام النّواصب: ۱۵۳ ـ ۱۵٤.
۳. التوضيح الأنور: ۱۵ (نسخه خطى آستان قدس).
٤. ديوان شعر، از او منتخب طريحى: ۱/ ۱۳۷.
٥. پنج روايت: مصباح كفعمى: ۵۵۲ ـ ۵۵٤؛ البلدالأمين: ۲۷۸، ۳۰۳ـ۳۰٤؛ بحارالانوار: ۸۵/ ۲٦۰ و ۱۰۰/ ۱۹۷ـ۱۹۸.
٦. چهار مورد: عوالى اللئالى: ۱/ ۱۹۹؛ المجلّى: ٤۱۷، ٤۳٤؛ مناظرات فى الامامة: ۳۷۸ (همين مطلب، مناظرة الغروى الهروى: ٤۷ـ٤۸ به نقل مأساة الزهراء عليها السلام: ۲/ ۹۰).
۷. سه مورد: نفحات اللاهوت: ۷۸ـ۷۹، ۱۳۰.
۸. مفتاح الباب (همراه باب حادى عشر): ۱۹۹.
۹. چهار مورد: حاشيه الهيات شرح تجريد: ۲۵۸ ـ ۲۵۹، رساله اصول دين (همراه با هفده رساله): ۳۰٦؛ حديقة الشيعة: ۳۰، ۲٦۵ ـ ۲٦٦.
۱۰. أُنس المؤمنين: ۵۲.
۱۱. سه روايت: تأويل الآيات: ۱۲۸، ۸۳۸، ۸٤۱ـ۸٤۲.

۱۹۰. مؤلف کتاب التهاب نیران الأحزان ـ از اعلام قـرن هـفت تـا دهم هجری ـ.[۱]

۱۹۱. یکی از نویسندگان قرن دهم؟[۲]

۱۹۲. سید احمد بن تاج الدین استرآبادی ـ قرن دهم ـ.[۳]

۱۹۳. عقیلی رستمداری ـ قرن دهم ـ.[٤]

۱۹٤. سید تاج الدین حسینی عاملی ـ اوائل قرن یازدهم ـ.[۵]

۱۹۵. قاضی نورالله شوشتری ـ شهادت ۱۰۱۹ هـ ـ.[٦]

۱۹٦. عبدالرزاق لاهیجی ـ متوفّی ۱۰۵۱ هـ ـ.[۷]

۱۹۷. شرفی اُهنومی زیدی ـ متوفّی ۱۰۵۵ هـ ـ.[۸]

۱۹۸. امیر شعرای یمن: الهَبَل، شاعر ـ قرن یازدهم ـ.[۹]

۱۹۹. ملامحمد باقر لاهیجی ـ قرن یازدهم ـ.[۱۰]

---

۱. التهاب نیران الاحزان: ۸٤ـ۸۷ (نسخهٔ عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی)، از او علم الیقین: ۲/ ٦۸٦ـ٦۸۸؛ نوادر الاخبار: ۱۸۲ـ۱۸۳.

۲. ضمیمهٔ الزام النّواصب: ۳۰ـ۳۱ (نسخهٔ خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، تاریخ استنساخ ۹۵٤ هجری)؛ همین مطلب با قدری زیاده و نقصان در الکوکب الدرّي: ۱/ ۱۹٤ـ۱۹۵.

۳. دو روایت: آثار احمدی: ۳۹۳، ٤۰۲.

٤. ریاض الأبرار: ۳۳ (نسخه خطی آستان قدس).

۵. التتمة في تواریخ الأئمة علیهم السلام: ٤۳، ۵۲.

٦. مصائب النّواصب (ترجمه): ۱۲۹؛ احقاق الحق: ۱/ ۳٦٦ و ۲/ ۳۷۱؛ مجالس المؤمنین: ۲/ ۵٦۵.

۷. گوهر مراد: ۵٦٤ـ۵٦۵.

۸. شش روایت: شفاء صدور الناس: ٤۷۸ـ٤۹۰، ٤۹۸.

۹. دیوان الهبل (تحقیق احمد الشامی): ۹ـ۱۳.

۱۰. تذکرة الأئمة علیهم السلام: ٦۳ـ٦٤.

۲۰۰. علی بن داود خادم استرآبادی ـ قرن یازدهم ـ.[۱]
۲۰۱. أسدالله بن ظهیر الدین علی دوانی ـ قرن یازدهم ـ.[۲]
۲۰۲. شیخ محمد تقی مجلسی ـ متوفّی ۱۰۷۰ هـ ـ.[۳]
۲۰۳. ملامحمد صالح مازندرانی ـ متوفّی ۱۰۸۱ یا ۱۰۸٦ هـ ـ.[٤]
۲۰٤. فیض کاشانی ـ متوفّی ۱۰۹۱ هـ ـ.[٥]
۲۰٥. سلیمان بن عبدالله ماحوزی بحرانی ـ متوفّی ۱۱۲۱ هـ ـ.[٦]
۲۰٦. ضیاءالدین یوسف حسنی یمنی صنعانی ـ متوفّی ۱۱۲۱ هـ ـ.[۷]
۲۰۷. شیخ محمد مشهور به سراب تنکابی ـ متوفّی ۱۱۲٤ هـ ـ.[۸]
۲۰۸. امامی خاتون آبادی ـ متوفّی ۱۱۲۸ هـ ـ.[۹]
۲۰۹. شریف ابوالحسن نباطی عاملی ـ متوفّی ۱۱۳۸ هـ ـ.[۱۰]
۲۱۰. خواجوئی مازندرانی ـ متوفّی ۱۱۷۳ هـ ـ.[۱۱]

---

۱. سه روایت: أنساب النّواصب: ٤۲ـ٤٥، ۹٥ (نسخه عکسی آستان قدس).
۲. تحقیق أنساب أئمة الطاهرین علیهم السلام، (در ضمن جُنگ): ۷٤۹ (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی).
۳. روضة المتقین: ٥/ ۳٤۲.
٤. شرح کافی: ۷/ ۲۰۷.
٥. علم الیقین: ۲/ ٦۸۲، ٦۸٦ـ٦۸۸، ۷۰۰؛ نوادر الاخبار: ۱۸۲ـ۱۸۳، ۱۹۸ـ۱۹۹.
٦. ذخیرة یوم المحشر (همراه با رسائل دیگر او): ۹۸ـ۹۹ (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی).
۷. نسمة السحر: ۲/ ٤۷۲.
۸. سفینة النجاة: ۱۹۱.
۹. جنات الخلود: ۱۹.
۱۰. ضیاء العالمین: ۱/ ٥٤٦، ٥٥۷ (نسخه عکسی مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام).
۱۱. الرسائل الاعتقادیة: ۱/ ۳۰۱، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤٦٥.

۲۱۱. محدث شهیر شیخ یوسف بحرانی ـ متوفّی ۱۱۸٦ هـ.[۱]

۲۱۲. حیدرعلی شروانی ـ اوایل قرن دوازدهم ـ.[۲]

۲۱۳. شیخ صفی الدین طریحی ـ اوائل قرن دوازدهم ـ.[۳]

۲۱٤. محمد باقر شریف حسینی اصفهانی ـ قرن دوازدهم ـ.[٤]

۲۱٥. ملامهدی نراقی ـ متوفّی ۱۲۰۹ هـ.[٥]

۲۱٦. سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبائی ـ متوفّی ۱۲۱۲ هـ.[٦]

۲۱۷. مخزون سلماسی ـ متوفّی ۱۲۲۳ هـ.[۷]

۲۱۸. فقیه کبیر شیخ جعفر کاشف الغطاء ـ متوفّی ۱۲۲۸ هـ.[۸]

۲۱۹. سید محمد باقر موسوی ـ متوفّی ۱۲٤۰ هـ.[۹]

۲۲۰. محمد حسن قزوینی ـ متوفّی ۱۲٤۰ هـ.[۱۰]

۲۲۱. محمد هادی نایینی ـ متوفّی ۱۲٤۲ هـ.[۱۱]

---

۱. الحدائق الناضرة: ٥ / ۱۸۰؛ الشهاب الثاقب: ۲۳۰ ـ ۲۳۱.

۲. رسالة فیما ورد فی صدر هذه الأمة: ۱۲۱ (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث).

۳. مطارح النظر فی شرح الباب الحادی عشر: ۱۰۷ (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی).

٤. نور العیون ج۲: مجلس سوم (نسخه خطی کتابخانه آیةالله گلپایگانی).

٥. انیس الموحدین: ۱۸۰.

٦. دیوان شعر، از او مستدرکات اعیان الشیعة: ۲ / ۳۳۲ ـ ۳۳۳.

۷. مصائب الابرار: ۲۷ ـ ۲۸ (نسخه خطی آستان قدس).

۸. کشف الغطاء: ۱۸.

۹. بحر الجواهر: ۲۱۹، ۲۳۱.

۱۰. ریاض الشهادة فی مصائب السادة: ۱ / ۱۲۲.

۱۱. لسان الذاکرین: ۱ / ۹٤ ـ ۹٥.

۲۲۲. سيد عبدالله شبّر ـ متوفّى ۱۲۴۲ هـ.[۱]
۲۲۳. سيد محمد نقوى هندى ـ متوفّى ۱۲۸۴ هـ.[۲]
۲۲۴. ملا اسماعيل سبزوارى ـ متوفّى ۱۳۱۲ هـ.[۳]
۲۲۵. آغا نجفى ـ متوفّى ۱۳۳۲ هـ.[۴]
۲۲۶. شيخ محمد باقر قايينى بيرجندى ـ متوفّى ۱۳۵۲ هـ.[۵]
۲۲۷. سيد ناصر حسين هندى ـ متوفّى ۱۳۶۱ هـ.[۶]
۲۲۸. شيخ على اكبر نهاوندى ـ متوفّى ۱۳۶۹ هـ.[۷]
۲۲۹. علامه محمد حسين مظفر ـ متوفّى ۱۳۷۵ هـ.[۸]
۲۳۰. علامه شرف الدين ـ متوفّى ۱۳۷۷ هـ.[۹]
۲۳۱. شيخ محمد مهدى حائرى مازندرانى ـ متوفّى ۱۳۸۴ هـ.[۱۰]
۲۳۲. شيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء.[۱۱]
۲۳۳. هاشم معروف حسنى.[۱۲]

---

۱. جلاء العيون، شبر: ۱/ ۱۹۳.
۲. طعن الرماح (الفوائد الحيدرية): ۹۳.
۳. جامع النورين: ۲۰۶ـ۲۰۷.
۴. اسرار الزيارة (حاشيه حقائق الاسرار): زيارت حضرت زهراعليها السلام.
۵. الكبريت الاحمر: ۲۷۷.
۶. إفحام الاعداء و الخصوم: ۱/ ۹۳.
۷. أنوار المواهب: ۹۷ـ۹۸.
۸. دلائل الصدق: ۳/ ۵۲ـ۵۳.
۹. المراجعات: ۲۶۶، ۲۷۰، تعليقه شماره ۷۱.
۱۰. الكوكب الدرّي: ۱/۱۹۴ـ۱۹۵.
۱۱. جنة المأوى: ۱۳۳.
۱۲. سيرة الأئمة الاثنى عشر عليهم السلام: ۱/ ۱۴۵.

۲۳٤. مجد الدين حسينى مؤيدى زيدى.[۱]

۲۳۵. احمدبن على بن حسن بن محمدبن اسماعيل كفعمى جباعى.[۲]

روايات گريه أميرمؤمنان عليه‌السّلام هنگام غسل فاطمه عليهاالسّلام

۲۳٦. شيخ عبدالخالق بن عبدالرحيم يزدى ـ متوفّى ۱۲٦۸ هـ.[۳]

۲۳۷. شيخ محمد على كاظمى ـ متوفّى ۱۲۸۱ هـ.[٤]

۲۳۸. حسن بن على يزدى ـ متوفّى ۱۲۹۷ هـ.[۵]

۲۳۹. محمد (مهدى) بن على اكبر خراسانى معروف به فرشته ـ قرن سيزدهم ـ.[٦]

۲٤۰. شيخ حسين بن عبدالرزاق تبريزى ـ قرن سيزدهم ـ.[۷]

۲٤۱. ملااسماعيل سبزوارى ـ متوفّى ۱۳۱۲ هـ.[۸]

۲٤۲. شيخ محمد باقر فشاركى ـ متوفّى ۱۳۱٤ هـ.[۹]

۲٤۳. سيد محمد باقر مجتهد گنجوى.[۱۰]

---

۱. لوامع الأنوار: ۲/ ۷۹.

۲. معارج الافهام في علم الكلام: ۸۲ (نسخه خطى).

۳. مصائب المعصومين (الائمة) عليهم‌السلام: ۱۲۷؛ بيت الأحزان، يزدى: ۳۳.

٤. حزن المؤمنين: ٦۱.

۵. انوار الشهادة: ۲۰۷ـ۲۰۹.

٦. ماتمكده: مجلس سيزدهم.

۷. بشارة الباكين: ۲٦ (نسخه عكسى مركز احياء ميراث اسلامى).

۸. جامع النورين: ۲٤٤.

۹. عنوان الكلام: ۱٤۲ (مجلس ۲۵).

۱۰. مرقات الايقان: ۱/ ۱۱۲، ۱۲۵.

۲۴۴. شیخ محمد جواد یزدی شیبانی.[۱]
۲۴۵. صدر الواعظین قزوینی.[۲]
۲۴۶. جرمقی بسطامی خراسانی.[۳]

جمع‌آورندگان روایات و مصادر هجوم

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی ـ متوفّی ۵۸۸ هـ.[٤]
۲. محقق اردبیلی ـ متوفّی ۹۹۳ هـ.[۵]
۳. شیخ حرّ عاملی ـ متوفّی ۱۱۰٤ هـ.[٦]
٤. محدث خبیر سید هاشم بحرانی ـ متوفّی ۱۱۰۷ هـ.[۷]
۵. علامه مجلسی ـ متوفّی ۱۱۱۱ هـ.[۸]
٦. شیخ عبدالله بحرانی.[۹]

---

۱. شعشعة الحسینیة: ۱٤٤ـ۱٤۵.
۲. حدائق الأنس (مجلد دوم ریاض القدس): ۲۵۵.
۳. خزائن المصائب: باب دوم (نسخه خطی آستان قدس).
٤. مثالب النّواصب: ٤۱۸ـ٤۲۳ (نسخه خطی مرکز احیاء میراث اسلامی).
۵. حدیقة الشیعة: ۲۵۲.
٦. اثبات الهداة: ۲/ ۳۳۳ـ۳۳٤، ۳٤٦، ۳۵۳، ۳۵۹ـ۳٦۱، ۳٦۷ـ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۸۳ـ۳۸٤.
۷. غایة المرام: ۵۱۷ـ۵٤۹ (ترجمه‌اش کفایة الخصام: ۵۰۸ـ۵۱۷).
۸. حق الیقین: ۱۵۷ـ۱۸۹؛ مرآة العقول: ۵/ ۳۱۸؛ جلاء العیون: فصل هفتم از زندگی حضرت فاطمه عليها السلام: ۱۹۷ـ۲٤۵ (چاپ دیگر: ۱۳۲ـ۱٦۰)؛ بحارالانوار: در مواضع مختلف خصوصاً: ۲۸/ ۱۷۵ـ٤۱۱.
۹. عوالم: کتاب غصب الخلافة و فدک (مخطوط)؛ عوالم: ۱۱/ ۳۹۰ـ٤۱۷ (چاپ اوّل) و جلد ۱۱، قسم دوم، ص: ٤۵٤ـ٦۱۰ (چاپ دوم)، همراه با استدراکات آن از علامهٔ محقّق آقای سید محمد باقر ابطحی.

۷. سید عبدالله شبّر ـ متوفّی ۱۲٤۲ هـ.[۱]

۸. علامه سید محمد قلی موسوی هندی ـ متوفّی ۱۲٦۸ هـ.[۲]

۹. مورّخ شهیر سپهر ـ متوفّی ۱۲۹۷ هـ.[۳]

۱۰. سید اسماعیل طبرسی نوری ـ متوفّی ۱۳۲۱ هـ.[٤]

۱۱. محقق شیخ حبیب‌الله خویی ـ متوفّی ۱۳۲٤ هـ.[٥]

۱۲. سید اسدالله حسینی تنکابنی ـ متوفّی ۱۳۳۹ هـ.[٦]

۱۳. شیخ ابوالحسن مرندی ـ متوفّی ۱۳٤۹ هـ.[۷]

۱٤. محدث خبیر شیخ عباس قمی ـ متوفّی ۱۳٥۹ هـ.[۸]

۱٥. علامه امینی ـ متوفّی ۱۳۹۰ هـ.[۹]

۱٦. سلطان الواعظین شیرازی ـ متوفّی ۱۳۹۱ هـ.[۱۰]

۱۷. شیخ ذبیح‌الله محلاتی.[۱۱]

---

۱. جلاء العیون، شبر: ۱/ ۱۸۲ ـ ۱۹۸.

۲. تشیید المطاعن: ۱/ ٤۳۱ ـ ٤۹٤.

۳. ناسخ التواریخ ـ خُلفا ـ ۱/ ٥۰ ـ ۱۰۰؛ ناسخ التواریخ، ترجمهٔ حضرت زهرا عليها السلام: ۱/ ۸۹ـ۱۱۳.

٤. کفایة الموحّدین: ۲/ ۱۲٤ ـ ۱۳۰.

٥. شرح نهج البلاغة (منهاج البراعة): ۳/ ۲٤ ـ ۲٥، ۳٦۷ ـ ۳۷٤.

٦. مصائب الهداة: ۱۸ ـ ۱٦۰.

۷. مجمع النورین: ۷٥ ـ ۸٥؛ نور الأنوار: ۲۱۰.

۸. بیت الاحزان: باب سوم.

۹. الغدیر: ۷/ ۷۷ ـ ۷۸.

۱۰. شبهای پیشاور: ٥۰۷ ـ ٥۲۰.

۱۱. ریاحین الشریعة: ۱/ ۲۸۱ ـ ۲۹۲.

۱۸. دکتر محمّد بیومي مهران .[۱]

۱۹. محقق شیخ محمد تقی شوشتری .[۲]

۲۰. سید عبدالرزاق کمونه حسینی .[۳]

۲۱. شیخ احمد رحمانی همدانی .[٤]

۲۲. علی اکبر بابازاده .[۵]

۲۳. سید یاسین موسوی .[٦]

۲٤. سید مسعود آقائی .[۷]

۲۵. سید ابوالحسن حسینی .[۸]

۲٦. شیخ حسین غیب غلامی .[۹]

۲۷. سید جعفر مرتضی عاملی .[۱۰]

۲۸. محمد سپهری .[۱۱]

---

۱. الإمامة وأهل البیت علیهم السلام : ۱/ ۳٤۲ـ۳٤۸(چاپ دوم).

۲. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة : ۵/ ۱ ـ۱۸(چاپ مکتبه صدر) ۵/ ۲۹۵ ـ ۳۰۰ (چاپ بنیاد نهج البلاغة).

۳. الزهراء علیها السلام : ۲/ ۱۹۱ـ ۲۰۰.

٤. بهجة قلب المصطفی صلی الله علیه وآله : ۵۱۷ ـ۵٦٦.

۵. تحلیل سیره فاطمة زهرا علیها السلام : ۲۳۳ ـ ۲٤٤،(و به طور پراکنده در مواضع مختلف).

٦. ملاحظات علی منهج محمد حسین فضل الله .

۷. چشمه در بستر : ۳۷۱ـ ٤۳۳.

۸. بر خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام چه گذشت ؟

۹. احراق بیت فاطمة علیها السلام .

۱۰. مأساة الزهراء علیها السلام جلد دوم.

۱۱. رنج‌های زهرا علیها السلام (ترجمهٔ کتاب سابق).

۲۹. شیخ عبدالکریم عقیلی.[۱]
۳۰. شیخ نزیه القمیحا.[۲]
۳۱. نجاح الطائی.[۳]
۳۲. شیخ مهدی فقیه ایمانی.[٤]
۳۳. السید محمد علی الحلو.[۵]
۳٤. شیخ قیس العطّار.[٦]
۳۵. سید هاشم الناجی موسوی جزائری.[۷]
۳٦. شیخ عبدالمحسن عبدالزهراء القطیفی.[۸]
۳۷. سید محمد حسین سجاد.[۹]
۳۸. دائرة المعارف بزرگ اسلامی.[۱۰]

کتب نایاب مربوط به قضیهٔ هجوم

از برخی سخنان چنین معلوم می‌شود که قسمتی از احادیث هجوم بـه

---

۱. ظلامات فاطمةالزهراء علیهاالسلام.
۲. شرح خطبة الزهراء علیهاالسلام وأسبابها.
۳. نظریات الخلیفتین: ۱/ ۱٥٤ـ۱۷۳.
٤. حق باعلی علیه‌السلام است: ۱٤٦ـ۱٤۹.
۵. ادب المحنة.
٦. التحف فی توثیقات الطرف: ۳۹۰ـ۳۹۸ و ٤٦٥ـ٤٦۷ (همراه با «الطرف» سیدبن طاووس).
۷. ظلامات الصدّیقة الشهیدة الزهراء علیهاالسلام.
۸. المحسن بن فاطمة الزهراء علیهاالسلام.
۹. آتش به خانهٔ وحی.
۱۰. ۵/ ۲۲۹ـ۲۳۰.

خانه وحی در کتابهایی نقل شده است که اینک در دسترس نمی‌باشد ؛ از آن جمله‌اند :

۱ . کتاب ***السقیفه*** تألیف ابی مخنف لوط بن یحیی أزدی ـ متوفّی ۱۵۸ هـ ـ.[۱]

۲ . کتاب ***السقیفه*** تألیف ابو عبدالله ، ابان بن عثمان ، احمد بصری کوفی از یاران امام صادق علیه السّلام.[۲]

۳ . کتاب ***السقیفه وبیعة ابی‌بکر*** تألیف محمد بن عمر واقدی ـ متوفّی ۲۰۷ هـ ـ.[۳]

٤ . کتاب ***السقیفه*** تألیف عمر بن شبه ـ متوفّی ۲٦۲ هـ ـ.[٤]

۵ . کتاب ***السقیفه*** تألیف ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی ـ متوفّی ۲۸۳ هـ ـ.[۵]

٦ . کتاب ***الامامه*** تألیف ابوالحسن احمد بن یحیی بغدادی معروف به ابن راوندی ـ متوفّی ۲۹۸ هـ ـ که خیاط ، بزرگ معتزله خیاطیه، و قاضی عبدالجبار اسدآبادی بدان اشاره کرده‌اند.[٦]

۷ . کتاب ***السقیفه*** تألیف محمد بن هارون ، ابوعیسی وراق از متکلمین قرن سوم هجری.[۷]

---

۱. رجال النجاشی : ۳۲۰؛ المراجعات : ۲٦٦، تعلیقه شماره ۷۱.

۲. فهرست شیخ طوسی : ۱۸؛ الذریعة : ٤۷/۱۹.

۳. الذریعة : ۲۰٦/۱۲.

٤. الطرائف : ۲۳۹.

۵. فهرست شیخ طوسی : ۵؛ رجال النجاشی : ۱۷؛ الذریعه : ۲۰٦/۱۲

٦. الانتصار : ۳۳(چاپ مصر) ؛ مغنی ، متمم جزء ۲۰، قسمت اوّل ص : ۳۳٦.

۷. مراجعه شود به مغنی ، آدرس سابق ؛ رجال النجاشی : ۳۷۲.

۸. ***الاستذکار لما جری فی سالف الاعصار*** تألیف علی بن حسین مسعودی ـ متوفّی ٣٤٦ هـ ـ که خود مسعودی بدان تصریح کرده است.[۱]

۹. ***حدایق الاذهان*** [الأزهار] تألیف مسعودی.[۲]

۱۰. کتاب ***السقیفه*** تألیف ابوالصالح سلیل بن احمد بن عیسی ـ اوائل قرن چهارم هجری ـ.[۳]

۱۱. ***لوامع السقیفه و...*** تألیف عبیدالله بن عبدالله سعد آبادی [سدآبادی].[٤]

۱۲. ***لوامع السقیفه و...*** تألیف ابو عبدالله حسین بن محمد حلوانی.[٥]

۱۳. ***غرر الأخبار*** تألیف ابومحمد حسن بن محمد دیلمی ـ قرن هفتم هجری ـ.[٦]

کثرت و اعتبار روایات هجوم

در گفتار برخی بزرگان شیعه و سنی سخنانی دیده می‌شود که اشاره به کثرت و استفاضه و حتی تواتر روایاتی دارد که به ماجرای یورش به خانه فاطمه علیها السّلام پرداخته است.

و برخی نیز این رویداد را مشهور و مورد اتفاق همگان قلمداد

---

۱. التنبیه والاشراف: ۲۵۰.
۲. مروج الذهب: ۳/ ۷۷.
۳. الذریعة: ۱۲/ ۲۰٦.
٤. الذریعة: ۱۸/ ۳٦۷.
٥. الذریعه: ۱۸/ ۳٦۷؛ معالم العلماء: ٤۱.
٦. الذریعة: ۱۲/ ۲۰٦.

کرده‌اند. ما این سخنان را در سه بخش جمع نموده و نام هریک از این اندیشمندان را ذیل آن خواهیم آورد:

اوّل: مظلومیّت امیرمؤمنان علیه السّلام

همچون: چگونگی بیرون کشیدن آن بزرگوار از خانه؛ اجبار آن حضرت برای بیعت با ابوبکر؛ تهدیدکردن آن امام ـ علیه السّلام ـ به قتل و....

برخی دربارهٔ این عنوانها گفته‌اند که روایات آن از حدّ شمارش خارج است، مانند:

حمّصی رازی ـ متوفّی ابتدای قرن چهارم ـ از بزرگان شیعه.[۱]

سید مرتضی ـ متوفّی ٤٣٦ هـ ـ از بزرگان شیعه.[۲]

شیخ طوسی ـ متوفّی ٤٦٠ هـ ـ از بزرگان شیعه.[۳]

ابن ابی الحدید معتزلی ـ متوفّی ٦٥٦ هـ ـ از بزرگان اهل سنّت.[٤]

برخی نیز چنین اظهار نظر کرده‌اند: آنچه بر امیرمؤمنان علی علیه السّلام گذشت، بین همگان معروف و مشهور است، مانند:

ابن شهرآشوب مازندرانی ـ متوفّی ٥٨٨ هـ ـ از بزرگان شیعه.[٥]

ابن میثم بحرانی ـ متوفّی ٦٧٩ هـ ـ از بزرگان شیعه.[٦]

---

۱. المنقذ من التقلید: ۳۵۹/۲.

۲. الشّافی: ۲٤٥/۳.

۳. تلخیص الشّافی: ۷۹/۳.

٤. شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ۵۹ ـ ٦٠، او در جای دیگر گفته است: بسیاری از دانشمندان علم حدیث آن را روایت کرده‌اند. مراجعه شود به: ۱۱۱/۱۱.

٥. مناقب: ۱۱٥/۲.

٦. شرح نهج البلاغة، ابن میثم: ۲٥۲/۱.

لمعانی معتزلی ـ قرن هفتم هجری ـ از بزرگان اهل سنّت.[۱]

ابن میثم در این‌باره می‌نویسد:

شیعه متّفق است که امیرمؤمنان علیه السّلام را برای بیعت با ابوبکر اجبار نمودند.[۲]

ابن شهرآشوب می‌فرماید:

گذشته از شیعه، بسیای از اهل سنّت نیز آن را روایت کرده‌اند.[۳]

و از سخن ابن ابی الحدید نیز استفاده می‌شود که شیعه اتّفاق دارد بر این‌که امیرمؤمنان علیه السّلام را طناب به گردن انداختند و او را بـه قـتل تهدید نمودند.[٤]

دوم: رنجهای فاطمهٔ زهرا علیها السّلام

شیخ مفید ـ متوفّی ٤۱۳ هـ ـ دربارهٔ فرستادن قنفذ و هجوم به خانه و فرمان جمع‌آوری هیزم و تهدید به آتش زدن خانه ـ می‌فرماید:

این حدیث مشهور است.[٥]

سید مرتضی و شیخ طوسی نیز پس از بیان آتش آوردن عمر ـ برای به آتش کشیدن خانه با اهل آن ـ می‌گویند:

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۱۹۸/۹.
۲. شرح نهج البلاغة، ابن میثم: ۲/ ۲٦ ـ ۲۷.
۳. مثالب النّواصب: ۱٤۱.
٤. شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ٥۹ ـ ٦۰.
٥. جمل: ۱۱۷ ـ ۱۱۸.

شیعیان با اسناد بسیاری آن را روایت کرده‌اند.[۱]

شیخ طوسی در جای دیگر می‌نویسد:

روایات آن به حدّ استفاضه می‌رسد.[۲]

ابن شهرآشوب در این‌باره می‌گوید:

شیعه (همگان) و بسیاری از اهل سنّت آن را قبول دارند.[۳]

حسینی زیدی ـ متوفّی ٦٧٠ هـ ـ می‌نویسد:

دوست و دشمن [سخن عمر، یعنی] تهدید به آتش زدن و منهدم کردن خانه فاطمه علیها السّلام را روایت کرده‌اند.[٤]

محقق اردبیلی ـ متوفّی ۹۹۳ هـ ـ پس از اشاره به آتش کشیدن خانه فاطمه علیها السّلام و... می‌گوید:

بسیاری از این رویدادها واضح و روشن است به گونه‌ای که جای هیچ انکاری نیست؛ زیرا در کتب اهل سنّت نیز نقل شده است.[۵]

ابن ابی جمهور احسائی ـ متوفی اوائل قرن دهم هجری ـ دربارهٔ ضرب و جرح و... می‌نویسد:

---

۱. الشّافی: ۳/ ۲٤۱؛ تلخیص الشّافی: ۳/ ٧٦.
۲. تلخیص الشّافی: ۳/ ۱٥٦.
۳. مثالب النّواصب: ۱٤۱.
٤. انوار الیقین: ۳٧۸ـ۳٧۹.
۵. رساله اصول دین (هفده رساله): ۳۰٦.

ثقات در کتابهای سیره و تاریخ آن را آورده‌اند.[۱]

شرفی اُهنومی زیدی ـ متوفّی ۱۰۵۵ هـ ـ نوشته است:

حکایت به آتش کشیدن خانه فاطمه علیها السّلام مشهور و روایات آن مستفیض است و دوست و دشمن آن را نقل کرده‌اند.[۲]

شیخ محمدتقی مجلسی ـ متوفّی ۱۰۷۰ هـ ـ چنین می‌نگارد:

شهادت فاطمه علیها السّلام در اثر فشار درب خانه بر دست عمر و تازیانه زدن قنفذ نزد شیعه و سنی مشهور است.[۳]

علّامه محمّدباقر مجلسی ـ متوفّی ۱۱۱۱ هـ ـ می‌فرماید:

در روایات مستفیضه آمده است که فاطمه علیها السّلام را با تازیانه و غلاف شمشیر چنان زدند که بدن مبارکش مجروح گردید.[٤] و اخبار متواتری شهادت آن حضرت را حکایت کرده است.[٥]

علّامه قاضی نورالله شوشتری ـ شهادت ۱۰۱۹ هـ ـ و سراب تنکابنی ـ متوفّی ۱۱۲٤ هـ ـ یورش به خانهٔ حضرت زهرا علیها السّلام را قضیه‌ای مشهور می‌دانند.[٦]

---

۱. المجّلی: ٤٣٤.
۲. شفاء صدور الناس: ٤٧٩ (تعلیقه).
۳. روضة المتقین: ۵/ ۳٤۲.
٤. حق الیقین: ۱۸۹ (با تصرف).
۵. مرآة العقول: ۵/ ۳۱۸.
٦. احقاق الحق: ۱/ ۳٦٦؛ سفینة النجاة: ۱۹۱.

شریف نباطی عاملی ـ متوفی ۱۱۳۸ هـ ـ دربارهٔ هجوم به خانه زهـرا علیها السّلام و کتک زدن به آن حضرت و جمع‌آوری هیزم به منظور آتش زدن خانه می‌گوید:

> ما هیچ‌گونه شکی در آن نـداریـم و روایـات مـتواتـر حکـایت از آن دارد.[۱]

سید محمدباقر موسوی ـ متوفّی ۱۲٤۰ هـ ـ می‌نویسد:

> هجوم به خانه فاطمه علیها السّلام و به آتش کشیدن درب خـانه او نزد شیعیان مشهور است و شهرت آن کـمتر از قـتل عـثمان و یـا واقعه کربلا نیست.[۲]

علّامه موسوی هندی ـ متوفّی ۱۲٦۸ هـ ـ چنین می‌نویسد:

> بزرگ راویان حدیث اهل سنّت ـ آنها که از اطمینان وافـری نـزد ایشان برخوردارند ـ تهدید به آتش زدن و فراهـم آوردن هـیزم و آتش و ... را روایت کرده‌اند.[۳]

آقا نجفی ـ متوفّی ۱۳۳۲ هـ ـ نیز شهادت حضرت زهرا علیها السّلام را از جمله روایات متواتر دانسته است.[٤]

علّامه محمدحسین مظفر می‌نویسد:

---

۱. ضیاء العالمین: ۵۵۷/۱ (مخطوط).

۲. بحر الجواهر: ۲۳۱.

۳. تشیید المطاعن: ٤۳٤/۱.

٤. اسرار الزّیارة (حاشیة حقائق الاسرار): زیارت حضرت فاطمة علیها السلام.

تصمیم آنان ـ عمر و ابابکر و همراهان ـ برای سوزاندن خانه فاطمه علیها السّلام در روایات متواتر شیعه آمده است.[۱]

علّامه طبرسی نوری جزئیات آنچه بر زهرا علیها السّلام وارد آمد را از روایتهای متواتر و قطعی می‌داند.[۲]

علّامه شرف الدین عاملی نیز در این‌باره می‌نویسد:

تهدید به سوزاندن خانه با روایتهای متواتر ثابت گردیده است.[۳]

شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء گفته است:

کتب [معتبر] شیعه بر مصیبتهای وارد بر فاطمه زهرا علیها السّلام ـ کتک زدن، ضربهٔ سیلی، شکسته شدن پهلو و آزرده شدن بین درب خانه و دیوار ـ اتفاق کرده‌اند.[٤]

سید محمدعلی قاضی طباطبایی آورده است:

شیعه اتفاق دارد بر این‌که حضرت فاطمه علیها السّلام پس از پدر به گونه‌ای مورد آزار قرار گرفت که پهلوی او شکست و جنینش ساقط گردید و در حالی از دنیا رفت که نشان تازیانه در بازوی او مانند بازوبند باقی بود.[۵]

وی این فاجعه را از رخدادهای قطعی تاریخ و بدیهی نزد شیعه

---

۱. دلائل الصّدق: ۵۳/۳.
۲. کفایة الموحّدین: ۱۲۸/۲.
۳. المراجعات: ٢٦٦.
٤. جنة المأوی: ۱۳۳.
۵. حاشیه مدرک پیشین.

عنوان کرده که همگان ـ از نخستین افراد شیعه تا حال ـ آن را یاد کرده و خواهند کرد.[۱]

محمد حسین هیکل ـ نویسنده بنام اهل سنّت ـ می‌نویسد:

هجوم‌به‌خانه‌زهرا علیهاالسّلام وآزار واذیت‌نمودن‌او مشهور است.[۲]

از سخنان ابن ابی الحدید نیز چنین برداشت می‌شود که سوزاندن خانهٔ حضرت فاطمه علیها السّلام و کتک زدن به آن حضرت و بر جای ماندن آثار آن همچون بازوبند، و اهانت و درشتی کردن با او و زدن عمر ـ با دست ـ به سینه زهرا علیها السّلام [در جریان فدک] از مواردی است که شیعه به آن اتفاق دارند.[۳]

مرجع فقید علامه نجفی مرعشی ـ متوفّی ۱٤۱۱ هـ ـ این مصائب را مورد اتفاق دانشمندان بزرگ دانسته و روایات آن را متواتر خوانده است.[٤]

در بسیاری از منابع معتبر اعتراف ابوبکر در مورد هجوم به خانه فاطمه علیها السّلام آمده است.

حافظ سعید بن منصور ـ متوفّی ۲۲۷ هـ ـ و ضیاءالدین مقدسی حنبلی ـ متوفّی ٦٤۳ هـ ـ که هر دو از بزرگان اهل سنّت‌اند ـ آن را معتبر دانسته؛[۵] و ابن عساکر ـ متوفّی ۵۷۱ هـ ـ گفته: جماعتی از مشایخ ما در

---

۱. انیس الموحدین: ۲۲۹ ـ ۲۳۲ (تعلیقه).

۲. الصدیق ابوبکر: ٦۳.

۳. شرح ابن ابی الحدید: ۲ / ۲۱، ٦۰ و ١٦ / ٢٣٤.

٤. حاشیه احقاق الحق: ۲ / ۳٦۸.

۵. جامع الأحادیث الکبیر: ۱۳/۱۰۰ ـ ۱۰۱ به نقل از کتاب السنن سعید بن منصور؛ الأحادیث المختارة، مقدسی: ۱۰ / ۸۸ ـ ۹۰.

کتابهایشان آن را روایت کرده‌اند.[۱]

ابن شهر آشوب مازندرانی ـ متوفّی ۵۸۸ هـ ـ می‌نویسد: امت اسلام بر نقل آن اجماع و اتفاق دارند.[۲] و حسینی زیدی ـ متوفّی ۶۷۰ هـ ـ این حدیث را از ابی‌بکر معروف و مشهور می‌داند.[۳]

اتفاق دانشمندان شیعه و سنی در نقل این روایت، نشان اعتبار آن است، بزرگانی از اهل سنّت به آن استناد کرده‌اند، مانند:

حافظ أبو عبید ـ متوفّی ۲۲٤ هـ.[٤]

حمید بن زنجویه ـ متوفّی ۲۵۱ هـ.[۵]

ابن قتیبة دینوری ـ متوفّی ۲۷٦ هـ.[٦]

یعقوبی ـ متوفّی ۲۹۲ هـ.[۷]

طبری ـ متوفّی ۳۱۰ هـ.[۸]

جوهری ـ متوفّی ۳۲۳ هـ.[۹]

ابن عبد ربّه اندلسي ـ متوفّی ۳۲۸ هـ.[۱۰]

---

۱. تاریخ مدینة دمشق: ۳۰/٤۱۷ـ٤۲۲، با سندهای متعدّد؛ مختصر تاریخ دمشق: ۱۳/۱۲۲.
۲. مثالب النّواصب: ۲۰۲ـ۲۰۳ (صفحه: ۱۵۵ نیز روایت را آورده است).
۳. أنوار الیقین: ۱۲.
٤. الاموال: ۱۹٤.
۵. الأموال: ۱/۳۰٤ و رجوع شود به صفحه ۳٤۸.
٦. الإمامة والسّیاسة: ۱/ ۲٤.
۷. تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۳۷.
۸. تاریخ طبری: ۳/ ٤۳۰ـ ٤۳۱.
۹. شرح ابن ابی الحدید: ٦/ ۵۱ و ۲/ ٤٦ـ٤۸ به نقل از السقیفة وفدك.
۱۰. العقد الفرید: ٤/ ۲۵۰ (چاپ بیروت) ٤/ ۲٦۸ (چاپ مکتبة النهضة المصریة).

خيثمة بن سليمان إطرابلسي ـ متوفّى ۳٤۳ هـ.[۱]
مسعودی ـ متوفّی ۳٤٦ هـ.[۲]
طبرانی ـ متوفّی ۳٦۰ هـ.[۳]
ذهبی ـ متوفّی ۷٤۸ هـ.[٤]
ابن کثیر دمشقی ـ متوفّی ۷۷٤ هـ.[٥]
سیوطی ـ متوفّی ۹۱۱ هـ.[٦]
متقی هندی ـ متوفّی ۹۷٥ هـ.[۷]
عصامی مکی ـ متوفّی ۱۱۱۱ هـ.[۸]
خیر الله طلفاح.[۹]
محمد حسین هیکل.[۱۰]
و دانشمندان شیعه، مانند:
فضل بن شاذان ـ متوفّی ۲٦۰ هـ.[۱۱]

---

۱. كنز العمّال: ٥ / ٦۳۱ به نقل از فضائل الصحابة.
۲. مروج الذهب: ۲ / ۳۰۱ـ۳۰۲ (چاپ بیروت: ۲ / ۳۱۷).
۳. المعجم الكبير: ٦۲/۱.
٤. تاريخ اسلام: ۱۱۷/۳ـ۱۱۸، سير اعلام النبلاء ـ سير الخلفاء الراشدون ـ: ۱۷.
٥. جامع المسانيد والسنن: ۱۷ / ٦٥.
٦. مسند فاطمة الزهراء عليها السلام: ۱۷ (چاپ حیدر آباد)؛ جامع الأحاديث: ۱۳ / ۱۰۰ـ۱۰۱.
۷. كنز العمّال: ٥ / ٦۳۱؛ منتخب كنز العمّال: ۲ / ۱٤۳.
۸. سمط النجوم العوالي: ۲ / ۳٥٦.
۹. كيف السبيل إلى الله، أبو بكر: ۱۲ / ۱٥٤.
۱۰. الصديق أبو بكر: ۳۲٦.
۱۱. الايضاح: ۱٥۹ـ۱٦۱.

شیخ صدوق ـ متوفّی ۳۸۱ هـ.[1]
ابو الصلاح حلبی ـ متوفّی ٤٤٧ هـ.[2]
شیخ طوسی ـ متوفّی ٤٦۰ هـ.[3]
ابو جعفر نقیب ـ قرن هفتم ـ.[4]
عمادالدین طبری ـ قرن هفتم ـ.[5]
علامه حلی ـ متوفّی ٧٢٦ هـ.[6]
حسن بن محمد دیلمی ـ متوفّی ٧٧١ هـ.[7]
عزّالدین مهلبی حلی ـ قرن نهم ـ.[8]
علامه بیاضی ـ متوفّی ۸٧٧ هـ.[9]
شیخ مفلح ابن صلاح بحرانی ـ قرن نهم ـ.[10]
احمد بن تاج‌الدین استرآبادی ـ قرن دهم ـ.[11]
محقق کرکی ـ متوفّی ٩٤۰ هـ.[12]

---

١. خصال: ١٧٢.
٢. تقریب المعارف: ٣٩٧، ٣٦٦(تحقیق تبریزیان).
٣. تلخیص الشافي: ٣/ ١٧٠.
٤. شرح ابن ابی الحدید: ٢٠/ ٢٤.
٥. تحفة الأبرار: ٢٤٧.
٦. نهج الحق: ٢٦٥؛ منهاج الكرامة: ٨٦؛ شرح تجرید: ٣٧٧.
٧. بحارالانوار: ٣٠/ ٣٥٢ به نقل از ارشاد القلوب ج ٢.
٨. اثبات الهداة: ٢/ ٣٧٧ به نقل از الأنوار البدريّة.
٩. الصراط المستقيم: ٢/ ٢٩٦ ـ ٣٠١.
١٠. الزام النّواصب: ٢١٧.
١١. آثار احمدی: ٤٠٢.
١٢. نفحات اللّاهوت: ٧٩.

علامه مجلسی ـ متوفّی ۱۱۱۱ هـ.[۱]

سوم: شهادت حضرت محسن علیه السّلام

برخی از دانشمندان و نویسندگان آن را حکایت کرده و ماجرایی مشهور دانسته‌اند، مانند:

قاضی نعمان مغربی ـ متوفّی ۳٦۳ هـ.[۲]

علّامه بیاضی ـ متوفّی ۸۷۷ هـ.[۳]

علّامه محمدتقی مجلسی ـ متوفّی ۱۰۷۰ هـ.[٤]

آقا نجفی ـ متوفّی ۱۳۳۲ هـ.[۵]

شیخ عبدالواحد مظفر.[٦]

محقق اردبیلی نیز آن را آشکار و غیر قابل انکار دانسته است.[۷]

ابن ابی جمهور احسائی گفته است: ثقات آن را در کتب سیر و تاریخ آورده‌اند.[۸]

علّامهٔ مجلسی روایات آن را مستفیض[۹] و آقا نجفی[۱۰] و سید ناصر

---

۱. بحارالانوار: ۱۲۳/۳۰.
۲. الأرجوزة المختارة: ۸۹ـ۹۰.
۳. الصراط المستقیم: ۱۲/۳.
٤. روضة المتقین: ۳٤۲/۵.
۵. اسرار الزیارة: زیارت حضرت زهراعليها‌السلام.
٦. بطل العلقمی: ٤۷٦/۳.
۷. رسالة اصول دین (هفده رساله): ۳۰٦.
۸. المجلّی: ٤۳٤.
۹. بحارالانوار: ٤۰۹/۲۸؛ حق الیقین: ۱۸۹.
۱۰. اسرار الزیارة: زیارت حضرت زهراعليها‌السلام.

حسین هندی[1] روایات آن را متواتر دانسته‌اند.

از گفتار برخی دیگر چنین به دست می‌آید که شهادت محسن علیه السّلام در اثر هجوم به خانه فاطمه علیها السّلام نزد شیعیان اجماعی و همگانی است، مانند:

مقدسی ـ متوفّی ۳۵۵ هـ.[2]

عمری نسابه ـ متوفّی ٤۹۰ هـ.[3]

ابن ابی الحدید ـ متوفّی ٦٥٦ هـ.[4]

ابن صباغ مالکی ـ متوفّی ۸٥٥ هـ.[5]

البتّه برخی چون شیخ طوسی[6] و عمادالدین قرشی اسماعیلی ـ متوفّی ۸۷۲ هـ[7] و شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء[8] به اجماع و اتفاق شیعه در این مورد تصریح کرده‌اند.

شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی ـ متوفّی ٥٦۰ هـ ـ می‌نویسد:

کتب شیعه وسنّی بر نقل آن ـ شهادت محسن علیه السّلام ـ اتفاق دارند.[9]

---

۱. افحام الاعداء و الخصوم: ۱/ ۹۳.

۲. البدء والتاریخ: ٥/ ۲۰.

۳. المجدی فی انساب الطالبیین: ۱۹.

٤. شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ٦۰.

٥. الفصول المهّمة: ۱۲٦.

٦. تلخیص الشّافی: ۳/ ۱٥٦.

۷. عیون الاخبار: ٦.

۸. جنة المأوی: ۱۳۳.

۹. کتاب النقض: ۳۱۷.

بخش چهارم

نکته‌های هجــوم به خانۀ فاطمــه علیها السّلام

از آن‌جا که در گذشته تنها به تشریح جوانب تاریخی رویداد شوم مدینه پرداختیم و سیر زمانی آن مانع از پرداختن به برخی از زوایای مهم این رخداد بود، از این‌رو بخشی جداگانه برای بیان این نکات گشودیم.

حضرت محسن علیه السّلام شهید هجوم

دربارهٔ آخرین فرزند فاطمه زهرا علیها السّلام سخن بسیار است که با بررسی آثار و اخبار ویژگی این فرزند از دیگر امامزادگان بزرگوار علیهم السّلام به خوبی آشکار می‌گردد.

محسن در کلام خدا

الف) تورات

بزرگ محقق شیعی، علّامه ابن شهرآشوب از کتاب «ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام» نوشته‌ابوبکرشیرازی ـ یکی‌ازبزرگان اهل‌سنت ـ در مورد آیهٔ شریفه: ﴿**وَلَقَد آتَيْنا مُوسَى الكِتابَ**...﴾،[1] نقل می‌کند:

---

۱. سورهٔ بقره: ۸۷.

در کتاب تورات در این‌باره آمده است: «ای موسی! من تو را برگزیدم و برای تو وزیری انتخاب نمودم ـ که برادر پدری و مادری توست (حضرت هارون علیه السّلام) ـ چنانکه برای محمد ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ «إلیا» را اختیار کردم که او برادر و وزیر و وصی و جانشین پس از اوست.
خوشا بر حال شما دو برادر! و خوشا بر حال آن دو برادر!
إلیا پدر دو سبط (پیامبرزاده) حسن و حسین ـ علیهما السّلام ـ است؛ سومین فرزند او محسن نام دارد؛ همان‌گونه که برای برادر تو ـ هارون ـ شبر و شبیر و مشبّر را قرار داده‌ام.»[1]

ب) قرآن

از امام صادق علیه السّلام در توضیح آیهٔ شریفه ﴿ **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** ﴾،[2] چنین نقل شده است که فرمود:

ای‌مفضل! به‌خدا سوگند مقصود از «مؤوده» محسن‌است. زیرا او از دودمان‌ماست؛ هرکس‌چیزی جز این‌گفت اورا تکذیب کنید.[3]

ج) حدیث قدسی

و نیز امام صادق علیه السّلام در ضمن روایتی فرموده‌اند:

خدای عزوجل در شب معراج ـ پس از آنکه به مصیبتهای فاطمه

---

۱. مناقب: ۳/۵۶؛ بحارالانوار: ۳۸/۱۴۵.
۲. سورهٔ تکویر: ۸ـ۹.
۳. الهدایة الکبری: ۴۱۷ـ۴۱۸؛ بحارالانوار: ۵۳/ ۲۳ـ۲۴.

علیها السّلام و کتک خوردن در حال بارداری و سِقْط جنین و علت شهادت آن بانو اشاره می‌کند ـ به پیامبرش می‌فرماید: «اولین جنایتی که در دادگاه عدل قیامت بررسی می‌گردد، کشته شدن محسن فرزند علی [بن ابیطالب علیهما السّلام] است؛ پس از آنکه قاتلش محکوم می‌گردد نوبت قنفذ فرامی‌رسد و آنگاه هر دو را حاضر نموده و آن‌سان با تازیانه آتش بر آنان بنوازند که ضربه‌ای از آن، دریاهای شرق و غرب را به جوش آورد و کوههای دنیا را ذوب سازد و خاکسترشان گرداند.»[1]

محسن در کلام پیشوایان معصوم علیهم السّلام

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

برای فرزندان خود پیش از ولادت نامی برگزینید... اگر از شما فرزندی سِقْط گردید و نامی برای او ننهاده باشید، روز قیامت بر شما اعتراض کرده و می‌گوید: پدر! چرا برای من نامی نگذاشتی؟ با اینکه پیامبر خدا ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ نام محسن را قبل از ولادتش انتخاب نمود.[2]

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند:

ای علی! تو را گنجی در بهشت است که مالک همهٔ آن باشی.[3]

---

۱. کامل الزیارات: ۳۳۲ ـ ۳۳۴؛ تأویل الایات: ۸۳۸؛ الجواهر السنیة: ۲۸۹ ـ ۲۹۱؛ بحارالانوار: ۲۸ / ۶۱ ـ ۶۴.

۲. کافی: ۶/۱۸؛ علل الشرایع: ٤٦٤؛ خصال: ٦٣٤؛ بحارالانوار: ٤٣/ ١٩٥.

۳. معانی الأخبار: ٢٠٦؛ بحارالانوار: ٣٩/ ٤٢.

شیخ صدوق رحمه الله دربارهٔ این روایت می‌نویسد:

برخی از بزرگان ما بر این باورند که منظور از این گنج فرزند آن حضرت، محسن علیه السّلام است؛ هنگامی که مادرش زهرا علیها السّلام را بین در و دیوار فشردند، او سِقْط گردید.[1]

امیرمؤمنان علیه السّلام پس از سِقْط شدن محسن علیه السّلام فرمود:

محسن نزد جدش رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ رفته و به او شکایت خواهد نمود.
ای فضّه! در عالم أظله ـ که در چهرهٔ نور، طرف راست عرش بودیم ـ پیامبر رخداد امروز را به محسن و من و فاطمه و حسن و حسین ـ علیهم السّلام ـ خبر داد.[2]

امیرمؤمنان علیه السّلام همیشه و در هر مناسبتی انزجار خود را از رفتار کارگزاران خلافت غاصبانه اظهار می‌نمود؛ از آن جمله دعاهایی است که از آن بزرگوار نقل گردیده است؛ در ضمن یکی از این دعاها شکایت خود را از آنان به درگاه الهی چنین عرض می‌دارد:

پروردگارا! آنان را از رحمت خود دور بدار... در ازای هر جنایتی که بدان دست زدند... و هر طفل در شکمی که او را ساقط نمودند...[3]

فاطمه علیها السّلام نیز در حسرت دُردانهٔ خود چنین می‌گوید:

---

۱. معانی الأخبار: ۲۰۶.
۲. الهدایة الکبری: ۴۰۸.
۳. مصباح کفعمی: ۵۵۲ـ۵۵۳، بحارالانوار: ۸۵/ ۲۶۰.

او با لگد بر درب خانه زد؛ من باردار بودم... درد زایمان مرا به خود پیچید؛ جنین‌خودرا سِقْط نمودم ومحسن‌بی‌گناهم‌کشته شد.[۱]

امام مجتبی علیه السّلام خطاب به مغیره فرمود:

ای مغیره!... تو آن هستی که فاطمه دختر پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را چنان زدی که خون از بدن مبارکش جاری شد و جنین خود را سِقْط کرد؛ کسی که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم دربارهٔ او فرمود: تو سرور بانوان بهشتی!
انگیزهٔ تو خوار کردن پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و سرپیچی از فرمان او و شکستن حرمتش بود. سوگند به خدا بازگشت تو به سوی آتش جهنم خواهد بود.[۲]

امام باقر از امام سجاد علیهما السّلام از محمد فرزند عمار یاسر از پدرش عمار حکایت کرده‌اند:

زهرا علیها السّلام محسن را حامل بود؛ پس از رحلت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم که آن رویدادها برای اهل بیت علیهم السّلام رخ داد و به خانه فاطمه علیها السّلام هجوم آوردند و علی علیه السّلام را بیرون کشیدند، رفتار [وحشیانه] آن شخص (عمر) باعث شد تا جنینی که فاطمه علیها السّلام داشت و به کمال رسیده بود، سِقْط شود و همین موجب مریضی و شهادت زهرا علیها السّلام شد.[۳]

---

۱. الهدایة الکبری: ۱۷۸ ـ ۱۷۹.
۲. احتجاج: ۲۷۸؛ بحارالانوار: ۴۳/ ۱۹۷ و ۴۴/ ۸۳.
۳. دلائل الامامة: ۲۶ ـ ۲۷ (چاپ جدید: ۱۰۴)؛ نوادر المعجزات: ۹۷ ـ ۹۸؛ مدینة المعاجز: ۱/ ۳۶۹ (از کتاب مناقب فاطمة علیها السلام)؛ عوالم: ۱۱/ ۵۰۴.

امام صادق علیه السّلام فرمودند:

عمر با ضربهٔ پا به زهرا علیها السّلام زد و این در حالی بود که او به محسن حامل بود؛ این لگد موجب سِقْط جنین او گردید... به همین جهت، هفتاد و پنج روز بیمار گردید و سپس به شهادت رسید.[۱]

در حدیث طولانی که مفضل از آن امام نقل کرده است، مکرر به شهادت محسن علیه السّلام اشاره شده که به بخشهایی از آن بسنده می‌کنیم:

هنگامی که امام زمان عجّل الله فرجه ظهور نموده و به شهر مدینه آید، جنازهٔ آن دو را از قبر بیرون کشیده و به فرمان الهی آنان را زنده خواهد کرد. او پیش از قصاص آنان جنایتهایی را که مرتکب شده‌اند، یادآور خواهد شد؛ از آن جمله: به آتش کشیدن خانه امیرمؤمنان و فاطمهٔ زهرا و امام حسن و حسین علیهم السّلام به منظور سوزاندن آن عزیزان؛ و نیز زدن تازیانه بر دستان فاطمه علیها السّلام و ضربه‌ای که با پا به شکم آن بانو زد و محسن علیه السّلام ساقط گردید...

هم‌چنین پس از بیان رجعت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم می‌فرماید:

فاطمه علیها السّلام نزد پدر آمده و حکایت هجوم و جمع‌آوری هیزم و سوزاندن درب خانه خود... و این‌که عمر با پا به درب خانه زد و در به شکم او اصابت نمود و محسن شش‌ماهه او سِقْط گردید و... همه را بازگو می‌کند...

---

۱. اختصاص: ۱۸۵؛ بحارالانوار: ۲۹/ ۱۹۲.

سپس امام صادق علیه السّلام در ادامه سخن فرمود:

حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد علیهما السّلام محسن علیه السّلام را در بر گرفته و با دادوشیون [نزد پیامبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم] می‌آیند.

آنگاه امام صادق علیه السّلام چندان گریست که محاسن مبارکش از اشک دیده تر شد و فرمود:

روشن مباد! آن چشم که هنگام ذکر این واقعه نگرید.

مفضل نیز پس از گریه بسیار عرض نمود: روز قصاص شما از روز مصیبتتان بالاتر است.

امام علیه السّلام فرمود:

هیچ روزی مانند آن روز نخواهد شد که مصیبتهای کربلا روی داد؛ اگرچه روز سقیفه و آن روز که خانه امیرمؤمنان و فاطمه علیهما السّلام را آتش زدند ... و شهادت محسن علیه السّلام عظیم‌تر و ناگوارتر و تلخ‌تر است.[1]

هم‌چنین امام صادق علیه السّلام فرموده‌اند:

علّت شهادت فاطمه علیها السّلام آن بود که قنفذ ـ غلام عمر ـ به دستور وی با نوک غلاف شمشیر به آن بانو زد و موجب شد که

---

۱. الهدایة الکبری: ۴۰۱ ـ ۴۱۸؛ کتاب العتیق، تلعکبری ـ قرن پنجم ـ، از او و مصادر دیگر، نوائب الدّهور: ۳/۹۶ ـ ۲۹۵؛ بحارالانوار: ۵۳/۱۳ ـ ۲۴، هم‌چنین مراجعه شود به: مختصر بصائر الدرجات: ۱۷۹ ـ ۱۹۲؛ کتاب الرجعة استرآبادی: ۱۰۰ ـ ۱۳۴؛ حلیه الابرار: ۲/۶۵۲ ـ ۶۷۶ (چاپ علمیّه).

محسن سِقْط شود؛ آنگاه زهرا علیها السّلام به شدت بیمار شد. او اجازه نداد آنها که وی را آزردند، از او عیادت کنند.[۱]

نیز آن‌حضرت به گروهی اشاره می‌کند که در کوه کَمَد معذب‌اند؛ از آن‌جمله: قاتل حضرت‌زهرا و حضرت‌محسن علیهماالسّلام را نام می‌برد.[۲]

هم‌چنین امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

آنگاه که قیامت برپا می‌شود... منادی از عرش از سوی پروردگار به پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم خطاب می‌کند: ... نیکو جنینی است جنین تو ـ که او محسن است ـ.[۳]

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام نیز در فرازهایی از دعای خود به برخی رفتارهای زشت خلفا اشاره کرده و می‌فرماید:

پروردگارا!.. آن دو نفر فرزند پیامبرت را کشتند.[٤]

شهادت حضرت محسن علیه السّلام در آثار دیگران

عمر در طی نامه‌ای به معاویه تازیانه زدن به فاطمه علیها السّلام را تصریح می‌کند و سپس می‌نویسد: فاطمه پشت درب بود و آن را سپر خود قرار داده و بدان چسبیده بود؛ با لگد بر در زدم و او فریادی کشید که گمان بردم مدینه زیر و رو گردید؛ او (با آه و ناله) می‌گفت:

---

۱. دلائل الامامة: ٤٥ (چاپ جدید: ۱۳٤ ـ ۱۳٥)؛ بحارالانوار: ٤۳ / ۱۷۰.
۲. کامل الزیارات: ۳۲٦ ـ ۳۲۷؛ بحارالانوار: ۲٥ / ۳۷۲ ـ ۳۷٦ و ۳۰ / ۱۹۰.
۳. تفسیر قمی: ۱ / ۱۲۸؛ بحارالانوار: ۱۲ / ٦ و ۲۳ / ۱۳۰.
٤. مهج الدعوات: ۲٥۷؛ مصباح کفعمی: ٥٥٤؛ بحارالانوار ۳۰ / ۳۹۳ و ۸٦ / ۲۲۳.

پدر! ای پیامبر خدا! آیا می‌بایست با حبیبه و دختر تو چنین رفتار کنند؟
آه فضه! مرا دریاب، به خدا فرزندم را کشتند...

درد زایمان او را فراگرفت و به دیوار خانه پناه برد؛ من نیز با فشار درب را گشودم و داخل خانه شدم. او به سوی من آمد آن‌گونه که چشمم پوشیده شد؛ از روی خمار چنان سیلی بر روی او زدم که گوشواره‌اش جدا شد و بر زمین افتاد...

درد زایمان‌اش شدت یافت و داخل خانه شد و جنینی که علی او را محسن نامیده بود، سِقْط کرد.[۱]

سلمان ـ که یکی از شاهدان ماجرای آن روز مدینه است ـ می‌گوید:

عمر به قنفذ گفته بود: اگر فاطمه از آوردن علی جلوگیری نمود، او را بزن!
قنفذ، زهرا علیها السّلام را به طرف چهارچوبه درب سوق داد و درب را بر او فشرد که استخوان پهلوی فاطمه علیها السّلام شکست و جنین او سِقْط گردید و پس از آن تا هنگام شهادت در بستر بیماری افتاده بود.[۲]

ابن عباس ـ یکی دیگر از ناظران این واقعه ـ می‌گوید:

هنگامی که عمر با تازیانه فاطمه علیها السّلام را مضروب ساخت،

---

۱. بحارالانوار: ۳۰/ ۲۹۰ ـ ۲۹۵ از دلائل الامامة ج۲ (به دست ما نرسیده است)؛ مثالب النّواصب: ۳۷۱ـ ۳۷٤، ٤۱۸ ـ ٤۱۹.
۲. کتاب سلیم: ۸۳ (چاپ جدید: ۲ / ۵۸٤ ـ ۵۸۸)؛ احتجاج: ۸۵؛ بحارالانوار: ۲۸ / ۲۷۰ ـ ۲۷۱.

اثر آن چون بازوبندی برجای ماند و فرزند شش‌ماهه خود را سِقْط نمود. پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم پیشتر این مولود را مژده داده و او را محسن نامیده بود.[۱]

ابو جعفر نقیب استاد ابن ابی الحدید معتزلی گفته است:

پس از آن‌که هبار بن اسود، زینب (دختر خدیجه علیها السّلام) را ترساند واو جنین‌خودرا سِقْط نمود، پیامبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم خون هبار را مباح شمرد؛ واگر او زنده‌بود خون‌کسی‌که‌فاطمه علیهاالسّلام را ترساند و موجب سِقْط جنین او شد نیز مباح اعلام می‌نمود.

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

به‌او گفتم: آیا من‌قضیه‌ترساندن‌فاطمه‌علیهاالسّلام وسِقْط شدن‌محسن علیه السّلام را از تو روایت کنم؟ استاد (به منظور تقیه) در جواب گفت: من دراین قضیه‌متوقفم؛ نه آن‌را می‌پذیرم ونه‌انکار می‌کنم.[۲]

عقاد ـ نویسنده بنام اهل سنّت ـ چنین می‌نگارد:

زهرا علیها السّلام مرضی که موجب فوت نابهنگام او در بهار جوانی شود، نداشت؛ خانوادهٔ او در وصف این‌گونه مطالب مهارت داشتند؛ و اگر مطلبی بود، بیان می‌نمودند.
آنچه از سخن آنان به دست می‌آید، آن است که علت رحلت وی از پای درآمدن و ضعف و غم و اندوه بوده؛ و چه بسا ناتوانی‌های زایمان ـ نابهنگام ـ نیز در این نکته دخیل بوده است. اگر این

---

۱. مثالب النّواصب: ٤۱۹.
۲. شرح ابن ابی الحدید: ۱٤/ ۱۹۳.

مطلب صحیح باشد که فاطمه علیها السّلام پس از رحلت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم محسن علیه السّلام را سِقْط نمود؛ چنانکه در برخی روایات آمده است.[1]

باید به این نکته تذکر دهیم که بسیاری از بزرگان اهل سنّت حضرت محسن علیه السّلام را در شمار فرزندان امیرمؤمنان از فاطمه علیها السّلام آورده‌اند.[2]

---

۱. فاطمة الزهراء علیها السلام والفاطمیون: ٦٨ (چاپ دوم).

۲. از آن جمله:

* ابن اسحاق ـ متوفی ١٥١ هـ ـ السیرة: ٢٤٧.
* ابن قتیبة دینوری ـ متوفی ٢٧٦ هـ ـ المعارف: ٩١.
* بلاذری ـ متوفی ٢٧٩ هـ ـ أنساب الاشراف: ٢/ ١٨٩ (چاپ دار الفکر: ٢/ ٤١١).
* یعقوبی ـ متوفی ٢٩٢ هـ ـ التاریخ: ٢/ ٢١٣.
* طبری ـ متوفی ٣١٠ هـ ـ التاریخ: ٥/ ١٥٣.
* دولابی ـ متوفی ٣١٠ هـ ـ الذریة الطاهرة: ٩٢، ٩٩.
* مسعودی ـ متوفی ٣٤٦ هـ ـ مروج الذهب: ٣/ ٦٣.
* ابن حبان بستی ـ متوفی ٣٥٤ هـ ـ الثقات: ٢/ ١٤٤، ٣٠٤؛ السیرة النبویة و أخبار الخلفاء: ٤٠٩، ٥٥٣.
* مقدسی ـ متوفی ٣٥٥ هـ ـ البدء والتاریخ: ٥/ ٧٣ ـ ٧٥.
* قاضی قضاعی الانباء بأنباء الأنبیاء علیهم السلام: ١٣٧.
* ابن حزم اندلسی ـ متوفی ٤٥٦ هـ ـ جمهرة أنساب العرب: ١٦، ٣٧.
* بیهقی ـ متوفی ٤٥٨ هـ ـ دلائل النبوة: ٣/ ١٦٢.
* ابن فندق ـ متوفی ٥٦٥ هـ ـ لباب الأنساب: ١/ ٣٣٦ ـ ٣٣٧.
* خطیب خوارزمی ـ متوفی ٥٦٨ هـ ـ مقتل الحسین علیه السلام: ١/ ٨٣.
* ابو الفرج، ابن جوزی ـ متوفی ٥٩٧ هـ ـ صفوة الصفوة: ٢/٩؛ تلفیح فهوم أهل الأثر: ٣٢.
* حافظ مقدسی جماعیلی ـ متوفی ٦٠٠ هـ ـ سیرة النبی صلی الله علیه وآله وسلم وأصحابه: ٢٩، ٦٧.

⇦

اگر چه برخی بـه مـنظور آنکـه عـمل وحشـیانه سـران سـقیفه بـه

⇦ * اشعری قرطبی ـ قرن ششم ـ التعریف فی الانساب: ۴۲.
* ابن اثیر ـ متوفی ۶۰۶ هـ ـ جامع الأصول: ۱۲/ ۹ ـ ۱۰
* ابن اثیر ـ متوفی ۶۳۰ هـ ـ أُسد الغابة: ۲/ ۱۱؛ الکامل فی التاریخ: ۳/ ۳۹۷.
* محمد بن طلحة شافعی ـ متوفی ۶۵۲ هـ ـ مطالب السؤول: ۹.
* سبط بن جوزی ـ متوفّی ۶۵۴ هـ ـ تذکرة الخواص: ۳۲۲.
* نووی ـ متوفّی ۶۷۶ هـ ـ تهذیب الاسماء: ۱/ ۳۴۹.
* أحمدبن عبدالله طبری ـ متوفّی ۶۹۴هـ ـ ذخائرالعقبی: ۱۱۶،۵۵ ؛الریاض النضرة:۷۰۷.
* ابن کازرونی ـ متوفّی ۶۹۷ هـ ـ مختصر التاریخ: ۵۴.
* تلمسانی ـ قرن هفتم ـ الجوهرة: ۱۹.
* ابن منظور ـ متوفّی ۷۱۱ هـ ـ لسان العرب: ۴/ ۳۹۳ ـ شبر ـ.
* نخجوانی ـ متوفّی ۷۱۴ هـ ـ تجارب السلف: ۳۶.
* بناکتی ـ متوفّی ۷۳۰ هـ ـ روضة الأحباب (تاریخ البناکتی): ۹۸.
* أبوالفداء ـ متوفّی ۷۳۲ هـ ـ المختصر فی أخبار بشر (تاریخ ابی الفداء): ۱/ ۱۸۱.
* ابن سید الناس ـ متوفّی ۷۳۴ هـ ـ عیون الأثر: ۲/ ۳۶۵.
* نویری ـ متوفّی ۷۳۷ هـ ـ نهایة الارب: ۱۸/ ۲۱۳ و ۲۰/ ۲۲۱ ـ ۲۲۳.
* حافظ جمال الدین مزی ـ متوفّی ۷۴۲ هـ ـ تهذیب الکمال: ۱/ ۱۹۱.
* ذهبی ـ متوفّی ۷۴۸ هـ ـ سیر أعلام النبلاء: ۲/ ۸۸ ـ ۱۱۹؛ تهذیب سـیر أعـلام النـبلاء: ۱/ ۵۴؛ المشتبه: ۱/ ۵۷۶.
* ابن الوردی ـ متوفّی ۷۴۹ هـ ـ تتمة المختصر: ۱/ ۲۴۹.
* أبوالفـداء ابـن کـثیر دمشـقی ـ مـتوفّی ۷۷۴ هـ ـ البـدایـة والنّـهایة: ۳/ ۴۱۸ و ۵/ ۳۱۴ و ۶/ ۳۳۲، ۳۶۵؛ السیرة النبویة: ۴/ ۵۸۲، ۶۱۱.
* صفدی ـ متوفّی ۷۶۴ هـ ـ الوافی بالوفیات: ۱/ ۸۲.
* أبوبکر دواداری ـ قرن هشتم ـ کنز الدرر: ۳/ ۱۳۱، ۴۰۶.
* محمدبن شحنة ـ متوفّی ۸۱۷ هـ ـ روضة المناظر، (حاشیه کامل ابن اثیر): ۱۱/ ۱۳۲.
* فیروزآبادی ـ متوفّی ۸۱۷ هـ ـ قاموس المحیط: ۲/ ۵۵.

⇦

فراموشی سپرده شود، روایتی جعل کرده که محسن علیه السّلام در زمان

⇨ * قلقشندی ـ متوفّی ۸۲۱ هـ ـ مآثر الاناقة: ۱/ ۱۰۰.
* أبوزرعة عراقی ـ متوفّی ۸۲۶ هـ ـ طرح الترثیب: ۱/ ۱۵۰.
* غیاث الدین بلخی (خواند میر)، ـ متوفّی ۸۳۲ هـ ـ حبیب السیر: ۱/ ۴۳۶.
* ابن المرتضی ـ متوفّی ۸۴۰ هـ ـ البحر الزخار: ۱/ ۲۰۸
* ابن ناصرالدین دمشقی ـ متوفّی ۸۴۲ هـ ـ توضیح المشتبه: ۸/ ۸۲.
* عسقلانی ـ متوفّی ۸۵۲ هـ ـ الاصابة: ۳/ ۴۷۱؛ تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه: ۴/ ۱۲۶۴.
* باعونی شافعی ـ متوفّی ۸۷۱ هـ ـ جواهر المطالب: ۲/ ۱۲۱.
* سخاوی ـ متوفّی ۹۰۲ هـ ـ التحفة اللطیفة: ۱/ ۴۰ و ۳/ ۴۴۸.
* قسطلانی ـ متوفّی ۹۲۳ هـ ـ المواهب اللدنیة: ۱/ ۲۵۸ وشرح آن از زرقانی: ۳/ ۲۰۷.
* شمس الدین محمد بن طولون ـ متوفّی ۹۵۳ هـ ـ الائمة الاثنا عشر: ۵۸.
* دیاربکری ـ متوفّی ۹۸۲ هـ ـ تاریخ الخمیس: ۲/ ۲۸۴.
* اشخر الیمنی ـ قرن دهم ـ شرح بهجة المحافل: ۲/ ۱۳۸.
* مناوی ـ متوفّی ۱۰۳۱ هـ ـ اتحاف السائل: ۳۳.
* عصامی مکی ـ متوفّی ۱۱۱۱ هـ ـ سمط النجوم العوالی: ۱/ ۴۳۷ و ۲/ ۵۱۲.
* بدخشانی حارثی ـ متوفّی بعد ۱۱۲۶ هـ ـ نزل الابرار: ۱۳۴.
* زبیدی ـ متوفّی ۱۲۰۵ هـ ـ تاج العروس: ۱۸/ ۱۴۷ (آخر مادهٔ حسن).
* ابن خیرالله عمری ـ متوفی اوائل قرن سیزدهم ـ مهذّب الروضة الفیحاء: ۱۴۹.
* قندوزی ـ متوفّی ۱۲۹۴ هـ ـ ینابیع المودّة: ۲۰۱.
* شبلنجی ـ متوفّی ۱۳۰۸ هـ ـ نور الابصار: ۵۳، ۱۱۴.
* ببلاوی، تاریخ الهجرة النبویة: ۵۸.
* عمر ابوالنصر، فاطمة بنت رسول‌الله صلّی الله علیه وآله: ۹۹ ـ ۱۰۰.
* زینب بنت یوسف فواز عاملی، الدر المنثور: ۳۱۶.
* عقاد، موسوعة العقاد: ۲/ ۸۱۹.
* دکتر بیّومی، السیدة فاطمة الزهراء علیها السلام: ۱۲۷.
* توفیق أبوعلم، اهل البیت علیهم السلام: ۱۵۲.
* أبوالحسن ندوی، المرتضی علیه السلام: ۸۷، ۱۶۸.

رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم به دنيا آمد.[۱]

ليكن جمعی ديگر از نويسندگان اهل سنّت تصريح كرده‌اند كه حضرت محسن عليه السّلام سِقْط گرديد؛ بعضی بدون اين‌كه اشاره‌ای به چگونگی آن داشته باشند، مانند:

محمد بن طلحه شافعی ـ متوفّی ٦٥٢ هـ.[۲]

حافظ جمال الدين مزیّ ـ متوفّی ٧٤٢ هـ.[۳]

حسنی فاسی مكیّ ـ متوفّی ٨٣٢ هـ.[٤]

ابراهيم طرابلسی حنفی ـ متوفّی ٨٤١ هـ.[٥]

ابن صباغ مالكی ـ متوفّی ٨٥٥ هـ.[٦]

صفوری شافعی ـ متوفّی ٨٩٤ هـ.[۷]

جمال الدين مقدسی ـ متوفّی ٩٠٩ هـ.[۸]

محمّد صبّان ـ متوفّی ١٢٠٦ هـ.[۹]

عدوی حمزاوی.[۱۰]

---

۱. مراجعه شود به: احقاق الحق: ١٠/ ٤٩٢ـ ٤٩٥.

۲. مطالب السؤول: ٦٢ (فصل يازدهم)؛ كشف الغمّة: ١/ ٤٤١.

۳. تهذيب الكمال: ٢٠/ ٤٧٩.

٤. العقد الثمين: ٦/ ٢٠٣.

٥. مأساة الزهراء عليها السلام: ٢/ ١٣١ به نقل از اولاد الامام علي عليه السلام: ٤٦.

٦. الفصول المهّمة: ١٢٦.

۷. نزهة المجالس: ٢/ ١٩٤ (ط دار الجيل: ٥٧٩)؛ المحاسن المجتمعة في الخلفاء الاربعة: ١٦٤.

۸. الشجرة النبوية في نسب خير البرية: ٦٠ (چاپ دمشق).

۹. اسعاف الراغبين: ٩٣ (حاشيه نور الأبصار).

۱۰. مشارق الانوار: ١٣٣.

محمد بن یوسف بلخی شافعی.[۱]

و گروهی دیگر روایاتی آورده‌اند که حکایت از اسقاط محسن علیه السّلام هنگام هجوم به خانهٔ فاطمه علیها السّلام دارد؛ از جمله به این افراد می‌توان اشاره کرد:

ابن قتیبه دینوری ـ متوفّی ۲۷٦ هـ ـ.[۲]

ملطی شافعی ـ متوفّی ۳۷۷ هـ ـ.[۳]

مقاتل بن عطیه ـ متوفّی ۵۰۵ هـ ـ.[٤]

شهرستانی ـ متوفّی ۵٤۸ هـ ـ.[۵]

جوینی ـ متوفّی ۷۲۲ هـ ـ.[٦]

ذهبی ـ متوفّی ۷٤۸ هـ ـ.[۷]

صفدی ـ متوفّی ۷٦٤ هـ ـ.[۸]

ابن حجر عسقلانی ـ متوفّی ۸۵۲ هـ ـ.[۹]

عباس محمود عقاد.[۱۰]

---

۱. مراجعه شود به: المناقب الثلاثة للفارس الکرّار...: ۱۲۰ (چاپ مصر).
۲. کتاب معارف، از او مناقب: ۳/ ۳۵۸؛ مثالب النّواصب: ٤۱۹.
۳. التنبیه والردّ: ۲۵ـ۲٦.
٤. مؤتمر علماء بغداد: ٦۳؛ الخلافة والامامة: ۱٦۰ـ۱٦۱.
۵. الملل والنحل: ۱/ ۵۷.
٦. فرائد السمطین: ۲/ ۳۵.
۷. میزان الاعتدال: ۱/ ۱۳۹؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۵/ ۵۷۸.
۸. الوافي بالوفیات: ٦/ ۱۷.
۹. لسان المیزان: ۱/ ۲٦۸.
۱۰. فاطمة الزهراء علیها السلام والفاطمیون: ٦۸.

وبعضی از صاحب‌نظران اهل‌سنت اسقاط محسن علیه‌السّلام بر دست عمر بن الخطّاب را تحت عنوان دیدگاه شیعه مطرح نموده‌اند مانند:

مقدسی ـ متوفّی ۳۵۵ هـ.[1]

ابن أبی الحدید ـ متوفّی ٦٥٦ هـ.[2]

ابن تیمیه ـ متوفّی ۷۲۸ هـ.[3]

ابن حجر هیثمی ـ متوفّی ٩٧٤ هـ.[4]

تازی مغربی ـ قرن دهم ـ.[5]

موسوی برزنجی ـ قرن یازدهم ـ.[6]

عصامی مکّی ـ متوفّی ۱۱۱۱ هـ.[7]

احمد زینی دحلان.[8]

تحلیلی از مسئلهٔ هجوم: گامی به آن سوی جاهلیت

بسیاری از اهل سنّت بر این باورند که بحث و بررسی دربارهٔ لغزش و اشتباه و درگیری‌های بین همراهان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و بلکه هر

---

۱. البدء والتاریخ: ۵/ ۲۰.

۲. شرح ابن ابي الحدید: ۲/ ٦۰.

۳. منهاج السنة: ٤/ ۲۲۰.

٤. الصواعق المحرقة: ۵۱.

۵. المناظرة والمعارضة في ردّ الرافضة: ۱۸۲.

٦. النواقص للروافض و النواقض: ٤۱(مخطوط).

۷. سمط النجوم العوالی: ۲/ ۲۹۵.

۸. الفتح المبین: ۱/ ۸۷(حاشیة السیرة النبویة).

چیزی که موجب خدشه‌دار شدن موقعیت آنان می‌شود، نارواست.

لیکن برای رسیدن به حقایق می‌بایست بدون هر گونه تعصب‌ورزی سراغ آیات قرآن و گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ـ که شیعه و سنی اعتبار آن را پذیرفته است ـ رفت و بدون توجیه و تأویل غیر منطقی با دقت در آن تدبر و تأمل نمود.

آنچه در آن جای هیچ درنگ نیست، این‌که بعضی از آیات قرآن دربارهٔ رفتار ناپسند گروهی از صحابه نازل شده است و بعضی دیگر نیز اشاره به وجود منافقان در بین آنها دارد و گاهی نیز به کافر شدن برخی از آنان صراحت می‌نماید.

حال اگر بخواهیم از مطالبی که مناسب شأن برخی از همراهان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست، سکوت کنیم؛ می‌بایست تعداد بسیاری از آیات قرآن را وا نهیم و از قرائت و تفسیر و تدبر و تفکر در آنها سخنی به میان نیاوریم.

آیا این‌گونه نیست که برخی از آیه‌های قرآن در مذمت و توبیخ منافقان نازل شده است؟ و یا آن‌که به اشارت یا صراحت رفتار زشت برخی از صحابه را یاد آور می‌شود؟

مگر برخی از صحابه نسبت دزدی به پیامبر ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ ندادند؟[1] ـ العیاذبالله ـ مگر بعضی ناموس اورا به‌فحشا متهم نساختند؟[2] مگر نبودند که در میان خطبهٔ آن حضرت، او را رها کرده و در پی

۱. مراجعه شود به: تفسیر سورهٔ آل‌عمران آیه: ۱۶۱.
۲. سوره نور از آیه: ۱۱ به بعد.

لهو و تجارت رفتند؟[۱]

کیستند آنها که در جنگ احد و حنین از میدان گریختند؟

مگر...

خداوند در قرآن می‌فرماید:

آنان بر تو منت می‌نهند که اسلام را پذیرفته‌اند. آنان ایمان خود را سپر خویش قرار داده‌اند. آنها پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را اذیت نموده و می‌گویند: او اُذن است ـ یعنی هر آنچه می‌شنود، می‌پذیرد ـ. بر کیفیت تقسیم صدقه‌ها عیب‌جویی می‌کنند. نسبت به خداوند بد گمانند. با کافران رفاقت دارند. برای دشمنان جاسوسی می‌کنند. با بی‌رغبتی و برای ریا نماز می‌گذارند. از مردم می‌هراسند. از شرکت در جنگ می‌ترسند. برای فرار از جنگ عذر و بهانه می‌آورند و آنگاه از این‌که جان سالم بدر برده‌اند، شادمان‌اند. سوگندهای دروغ می‌خورند. به منظور مخالفت با پیامبر توطئه شبانه دارند. در قلبهای آنها مرض است. می‌خواهند بر خداوند نیرنگ زنند. در برابر مؤمنان اظهار ایمان کرده ولی در خلوت با شیطانها [و کافران] می‌گویند: ما با شماییم، ما آنان را به مسخره گرفته‌ایم.[۲]

---

۱. مراجعه شود به: سوره جمعه: ۱۱.

۲. سورهٔ بقره: آیات ۸ـ۱۸؛ سورهٔ آل عمران: ۱٦۷ـ۱٦۸؛ سورهٔ نساء: ٦۰ـ٦۳، ٦٦، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۸۸، ۱۰۸، ۱۳۷ـ۱٤٥؛ سورهٔ توبه: ۲٥، ۳۸ـ٤۲، ٤٥ـ٦۹، ۷۳ـ۸۷، ۹۰، ۹۳ـ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹ـ۱۱۰؛ سورهٔ احزاب: ۱، ۱۰ـ۲۰، ٤۸، ٦۰ـ٦۱، ۷۳؛ سورهٔ محمد صلی الله علیه وآله: ۲۰، ۲٥ـ۲٦، ۲۹ـ۳۰؛ سورهٔ فتح: ٦؛ سورهٔ حجرات: ۱۷؛ سورهٔ حدید: ۱۳ـ۱٥؛ سورهٔ مجادله: ۱٤ـ۱۹؛ سورهٔ حشر: ۱۱؛ سورهٔ صف: ۲ـ۳؛ سورهٔ جمعه: ۱۱؛ سورهٔ منافقین؛ سورهٔ تحریم: ۹.

بلکه نزول آیات در مذمت برخی اصحاب در سورهٔ مبارکهٔ توبه موجب شده بود تا بعضی از آنان ـ مانند عمر بن الخطاب ـ از سورهٔ توبه بهراسند. سیوطی از ابن عباس نقل می‌کند:

عمر می‌گفت: سورهٔ توبه به عذاب نزدیک‌تر است؛ این سوره مردم را رها نکرد تا آنکه نزدیک بود کسی را بی‌عیب نگذارد.[1]

هم‌چنین او نقل می‌کند که عمر گفت:

قبل از آنکه نزول سورهٔ توبه به پایان رسد، گمان داشتیم که کسی از ما باقی نخواهد ماند، مگر آنکه در مذمت او چیزی نازل خواهد شد؛ کار به جایی رسید که این سوره را فاضحه (رسوا کننده) نامیدند.[2]

بی‌تردید همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ـ گذشته از شرافت همسری آن حضرت و ام المؤمنین بودن ـ از صحابیات (زنان پیرو رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم) نیز به شمار می‌روند؛ لیکن خداوند در قرآن آنها را تهدید به عذاب مضاعف می‌فرماید.[3]

و یا در سورهٔ تحریم پس از آنکه حفصه و عایشه را توبیخ می‌نماید،[4] همسران نوح و لوط علیهما السلام را یاد آور شده که همسری پیامبر برای آنان سودی نبخشید.

---

۱. جامع الأحادیث: ۱۴ / ۴۷ احادیث شمارهٔ ۲۰۱۲ ـ ۲۰۱۳.

۲. همان مدرک.

۳. سوره احزاب: ۳۰.

۴. مراجعه شود به جامع الاحادیث: ۱۴ / ۶۱، ۶۶.

آنچه گذشت شمه‌ای بود از حال آنها در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، حال آیا معنا دارد که بگوییم پس از رحلت آن گرامی، همه آنها بر ایمان و عدالت و تقوی استوار بوده و کسی را نمی‌رسد کـه دربـارهٔ انحرافات آنها سخنی به میان آورد؟!

بلکه بسیاری از آنان پس از نیل به ایمان دیگر بار به گـذشته زشت خود باز گشتند؛ چنانکه قرآن فرموده است:

﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ اَعْقابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَـضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَسَيَجزِي اللهُ الشّاكِرين.﴾[1]

از این آیه نیز چنین معلوم می‌شود که برخی از همراهان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از شهادت آن حـضرت راه انـحراف درنـوردیده و بـه پیشینهٔ زشت و تاریک و کفر جاهلیّت خویش باز می‌گردند.

در آیه‌ای دیگر نیز می‌خوانیم:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ... وَلَوْ شاءَ اللهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذينَ مِنْ بَعدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ البَـيِّناتُ وِلٰكِـنِ اخْـتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ.﴾[2]

این آیه حکایت از آن دارد که پس از درگذشت پیامبران عـلیهم السـلام بین یارانشان اختلاف افتاده و گروهی کافر شده‌اند. حال اگر این آیه را با روایاتی همراه کنیم که شیعه و سنی بر نقل آن اتفاق دارند مانند:

---

۱. سورهٔ آل عمران: ١٤٤.

۲. سورهٔ بقره: ٢٥٣.

هر آن چه در اُمّتهای گذشته روی داده است، در امت اسلام نیز رخ خواهد داد.[۱]

نتیجه چه خواهد شد؟! جز آن‌که جمعی از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نیز پس از رحلت آن بزرگوار از دین خارج شده و گمراه می‌شوند.

جمع بسیاری از دانشمندان اهل سنّت از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حکایت کرده‌اند:

در قیامت مردانی از امت مرا خواهند آورد و آنان را از من جدا خواهند نمود و در جرگهٔ اصحاب شمال قرار خواهند داد. من خواهم‌گفت: پروردگارا! اینان‌یاران واصحاب من‌هستند. خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی پس از تو اینان چه کردند! هنگامی‌که ازآنان جدا شده‌ای، به گذشتهٔ خویش [کفر و جاهلیت] باز گشته‌اند.[۲]

---

۱. مسند احمد: ۲/۵۲۷ و ۴/۱۲۵؛ صحیح بخاری: ۴/۱۴۴؛ مستدرک حاکم: ۱/۳۷، ۱۲۹؛ نهایة ابن أثیر: ۱/۳۵۷؛ کنزالعمّال: ۱/۲۱۱ و ۱۱/۲۵۳، شرح ابن ابی الحدید: ۹/۲۸۶، روایاتی که بر مطلب فوق دلالت دارد در بسیاری از کتب شیعه نیز آمده است، و در مصادر ذیل حکم به صحت آن شده است: إعلام الوری: ۴۷۶؛ کشف الغمه: ۲/۵۴۵؛ مختصر بصائر الدرجات: ۲۰۵؛ تأویل الآیات: ۴۰۲؛ الصوارم المهرقة: ۱۹۵.

۲. صحیح بخاری: ۴/۱۱۰، ۱۴۲ـ۱۴۳ و ۵/۱۹۱ـ۱۹۲، ۲۴۰ و ۷/۱۹۵، ۲۰۷ـ۲۰۹ و ۸/۸۷؛ صحیح مسلم: ۱/۱۵۰ـ۱۴۹ و ۷/۶۶ـ۶۸ و ۸/۱۵۷؛ مسند احمد: ۱/۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۷ و ۳/۱۸، ۳۹، ۳۸۴ و ۶/۱۲۱؛ سنن نسائی: ۴/۱۱۷؛ سنن ترمذی: ۴/۳۸ و ۵/۴؛ سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۰؛ مستدرک حاکم: ۲/۴۴۷ و ۴/۷۴ـ۷۵؛ مجمع‌الزوائد: ۳/۸۵ و ۱۰/۳۶۴ـ۳۶۵؛ البدایة والنّهایة: ۲/۱۱۶؛ الدر المنثور: ۲/۳۴۹؛ کنزالعمّال: ۱/۳۸۷ و ۴/۵۴۳ و ۱۱/۱۳۲، ۱۷۶ـ۱۷۷ و ۱۴/۳۵۸، ۴۱۷ـ۴۱۹، ۴۳۴.

بسیاری از دانشمندان ایشان این قسمت از خطبهٔ مِنا ـ که در حجّة الوداع ایراد شده ـ را با عبارتهای گوناگون حکایت کرده‌اند:

> آگاه باشید! شما پس از من از دین روی تافته و کافر شده و یکدیگر را به قتل خواهید رسانید.[1]

احمد بن حنبل از آن حضرت آورده است که:

> همانا برخی از اصحاب من پس از آنکه از آنها جدا شوم دیگر مرا نخواهند دید.[2]

مسلم گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به اصحاب فرمود:

> پس از فتح فارس و روم چگونه خواهید بود؟ عبدالرحمن بن عوف گفت: آنگونه که خداوند فرمان داده است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: یا بر خلاف آن! بر یکدیگر فخر فروشی کرده

---

۱. و بنابر نقل بعضی از مصادر: شما را چنین نیابم که پس از من از دین روی تافته و گمراه شوید و یکدیگر را به قتل رسانید. این جمله، قسمتی از خطبهٔ مِنا است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ـ در حجّة الوداع قبل از غدیر ـ آن را ایراد فرموده است و در بسیاری از کتب اهل‌سنت به صورت جداگانه آمده، بلکه بخاری، ترمذی، ابن ماجه در کتاب فتن، و مسلم در کتاب ایمان برای آن باب مستقل تشکیل داده‌اند. صحیح بخاری: ۱/ ۳۸ و ۲/ ۱۹۱ـ۱۹۲ و ۵/ ۱۲٦ و ٦/ ۲۳٦ و ۷/ ۱۱۲ و ۸/ ۱٦، ۳٦، ۹۱؛ صحیح مسلم: ۱/ ۵۸ و ۵/ ۱۰۸؛ سنن ابن ماجة: ۲/ ۱۳۰۰؛ سنن أبی داوود: ۲/ ٤۰۹؛ سنن ترمذی: ۳/ ۳۲۹؛ سنن بیهقی: ۵/ ۱٤۰ و ٦/ ۹۲، ۹۷ و ۸/ ۲۰؛ مستدرک حاکم: ۱/ ۱۹۱؛ سنن نسائی: ۷/ ۱۲٦ـ۱۲۸؛ مسند أحمد: ۱/ ۲۳۰، ٤۰۲ و ۲/ ۸۵، ۸۷، ۱۰٤ و ٤/ ۳۵۱، ۳۵۸، ۳٦٦ و ۵/ ۳۹، ٤٤ـ٤۵، ٤۹، ٦۸، ۷۳؛ سنن دارمی: ۲/ ٦۹.

۲. مسند احمد: ٦/ ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۷، و هم‌چنین ترجمهٔ عبدالرحمن بن عوف در استیعاب و غیر آن.

و حسادت ورزیده و با هم اختلاف و دشمنی نموده و کینه‌ورزی و عداوت خواهید کرد...[۱]

مالک بن انس می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دربارهٔ شهدای اُحُد فرمودند: من برای آنان گواهی خواهم داد [که آنها با ایمان بودند]. ابوبکر گفت: مگر ما برادران آنها نیستیم؟ ما نیز چون آنها اسلام آوردیم و جهاد نمودیم!

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

آری! لیک نمی‌دانم پس از من چه خواهید کرد؟![۲]

ابن أبی ملیکه می‌گوید:

من سی نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را درک کردم که همگی آنان از نفاق می‌هراسیدند.[۳]

اهل سنّت در همین زمینه نقل کرده‌اند که عمر بن الخطاب از حذیفه سؤال می‌کرد:

آیا من نیز از منافقانم؟[٤]

حال باید پرسید: چرا حذیفه؟!!

---

۱. صحیح مسلم: ۸/۲۱۲ـ۲۱۳.
۲. کتاب الموطأ: ۲/٤٦۲.
۳. صحیح بخاری: ۱/۱۷.
٤. جامع الاحادیث، سیوطی: ۱۳/٤۰۹ و ۱٤/۱۹ و ۱۵/۳٦.

آری! او در لیلة العقبه همراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و منافقانی که قصد کشتن آن حضرت را کرده بودند، می‌شناخت.

حال می‌پرسیم: چگونه ما به ایمان آنان یقین کنیم، در حالی که ـ به نقل خودشان ـ خود در آن تردید داشتند.

بخاری به نقل از حذیفه می‌نویسد:

> منافقان امروز از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدترند زیرا در آن هنگام کارهای خود را پنهانی انجام می‌دادند و اینک نفاق خود را آشکار کرده‌اند.[1]

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمود:

> ... حَتّٰى إِذٰا قَبَضَ اللّهُ رَسُولَهُ صلی الله علیه وآله وسلم رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقٰابِ، وَغٰالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلاٰئِجِ، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنٰاءَ عَنْ رَصِّ أَسٰاسِهِ، فَبَنَوهُ في غَيْرِ مَوْضِعِهِ...[2]
>
> آن هنگام که خداوند پیامبر خود را قبض روح نمود، گروهی به پیشینهٔ خود باز گشتند و راههای انحراف پی گرفتند و به پناهگاههای نامطمئن پناه آوردند (و امور را به کسانی واگذار کردند که از جانب خدا معین نشده بودند) و با غیر رحم پیوند کردند و آن سبب (بین خدا و خلق) ـ که خداوند فرمان به دوستی با آنان داده بود ـ (یعنی خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

---

۱. صحیح بخاری: ۸ / ۱۰۰، و مراجعه شود به کنزالعمّال: ۱ / ۳۶۷؛ البحرالزخار (مسند بزاز): ۷ / ۳۰۳ ـ ۳۰۴.

۲. نهج‌البلاغة: ۶۵ خطبه: ۱۵۰؛ بحارالانوار: ۲۹ / ۶۱۶.

را رها کردند و بنای (خلافت) را از ریشه کندند و در محل نامناسب بنا نمودند.

نتیجه این‌که چنین نیست که هر کس روزگاری با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همراه شد تا ابد راه خیر و صلاح را می‌پیماید و هرگز رفتار ناپسند از او دیده نخواهد شد و ایمان و تقوای او قطعی است تا این‌که رفتارهای زشت برخی اصحاب با خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بعید شمرده شود.

محمد فرید وجدی ـ نویسندهٔ سنّی معاصر ـ چنین می‌نگارد:

پیش‌کسوتان در تاریخ وحدیث اسلامی در برابر رخدادهایی که برای نخستین گروه این امت روی داد سکوت کرده و ادب و احترام ظاهری را حفظ می‌کنند و از اظهار نظر روی می‌تابند؛ آن هم دربارهٔ حوادث وحشتناکی که بزرگترین دگرگونی را در این امّت بر جای نهاد. با این دلیل که در این رویدادها اسرار و رموز تقّدم و تأخّر نهفته است. از این روست که تاریخ آن دوران برای ما تاریک و پیچیده و مبهم گردیده است.
بیشتر مسلمانان بر این باورند: اگر شخصی نسبت به یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم انتقادی داشت و یا بر خلاف نظر او سخنی گفت، مرتکب گناهی شده است. این گمان آنان را به وسوسه انداخته تا وقایع و حوادث آن دوران را از پس پرده، وارونه ببینند؛ از این رو هر چیزی را نیک پنداشته و هر کاری را محکم و متقن تصور کرده‌اند. برخی آن‌سان زیاده‌روی کرده‌اند که می‌گویند: قاتل و مقتول از اصحاب در بهشت جای دارند.
حقیقت امر آن است که آنان نیز بشری چون ما هستند... اگر ما

با آزادی کامل در (بررسی) این رویدادها وارد نشویم و ترس و واهمه بر دل راه دهیم، مانند کسی خواهیم بود که خود را فریب می‌دهد![۱]

انگیزه‌های هجوم و غصب خلافت

شاید پس از مطالب گذشته این پرسش در نظر آید که انگیزه صحابه در محروم ساختن امیرمؤمنان علیه السّلام از خلافت چه بوده است؟!

در جواب می‌توان به جهات گوناگونی اشاره نمود، از آن جمله: حسب و نسب والا، دانش و شجاعت و دیگر صفات ممتازی که آن حضرت هر کدام را در حد کمال دارا بود و او را از دیگر اصحاب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم امتیاز می‌داد؛ و از طرفی دیگر پیامبر بزرگوار صلّی الله علیه وآله وسلّم سخنانی بسیار دربارهٔ فضیلتهای او می‌فرمود و او را در تمام کارها بر دیگران مقدم می‌داشت و در خصوص او آیاتی از قرآن نازل شده بود. از این‌رو بود که بسیاری به او حسادت می‌ورزیدند؛ چنانکه دربارهٔ پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نیز چنین بودند.

چون پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نقاب در خاک کشید، آنها که سینه‌هاشان مجمر آتش کینه و حسد بود، فرصت را غنیمت جستند و

---

۱. دائرة معارف القرن الرابع عشر (العشرین): ۷۵۲/۳ ـ ۷۵۳، ماده: خلف. در این زمینه نیز مراجعه شود به کلمات تفتازانی در شرح مقاصد: ۳۰٦/۲ (چاپ استامبول)؛ مقدسی ـ متوفی ۸۸۸ هـ ـ در الرّد علی الرافضة: ۱٤۳؛ احمد امین در فجر الاسلام: ۷۸ ـ ۷۹؛ دکتر طه حسین در الفتنه الکبری: ٤۰/۱.

خلافت را از محل حقیقی خود بیرون کشیدند. آنان خیال خامی در سر می‌پروراندند که روزی ریاست سراغی از آنها گرفته و ایشان نیز کامی گیرند.

بدین جهت در صدد کارشکنی برآمده و حق مسلم امیرمؤمنان علی علیه السّلام را با سخنان پوچی نادیده می‌انگاشتند و یاوه‌سرایی‌ها داشتند که: علی جوان است! علی تکبر دارد! علی فرزندان عبدالمطلب را بر دیگران مقدم می‌دارد! علی در نظر قریش یک قصاب (قاتل خون‌ریز) است! عرب از علی کینه‌ها در دل دارد، زیرا او بسیاری را در راه دین خدا کشته است! خلافت و نبوت نباید در یک خانواده جمع شود![1]...

و یاوه‌های دیگری که چشمان طمع‌خیز را برق امید می‌بخشید و دلهای کینه‌توز را مرهم می‌نهاد.

آری محبّت ریاست نیز بستر خوبی برای شیوع و پذیرش این سخنان بی‌منطق بود و در نتیجه برخی چنان پیش رفتند که گفتند: اگر اهل بیت بیعت نکنند، آنها را نابود خواهیم ساخت!!

امیرمؤمنان علی علیه السّلام به معرفی چهرهٔ نفاق آنان اشاره کرده و می‌فرماید:

قریش نام پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را نردبانی برای رسیدن به

---

۱. تفصیل مطالب فوق را در مصادر ذیل دنبال نمایید: تاریخ طبری: ۴/ ۲۲۳ـ ۲۲۴؛ تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۵۸ـ ۱۵۹؛ الأغانی: ۱۰/ ۲۸۸ (چاپ دار احیاء التراث العربی بیروت) شرح ابن ابی الحدید: ۱/ ۱۸۹ و ۲/ ۵۷ـ ۵۸ و ۶/ ۴۵ و ۱۲/ ۹، ۲۰، ۵۳ـ ۵۵، ۸۰ـ ۸۳ و ۲۰/ ۱۵۵.

ریاست و عزت خویش قرار داد؛ در غیر این صورت پس از وفات او حاضر نبود حتی یک روز خدا را پرستش نماید.[۱]

حال جای این پرسش است که اطرافیان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به چه منظور رفتاری چنین زشت بر یکتا دختر او روا داشتند؟ او که غضبش خشم‌آفرین خدا و خشنودی‌اش جوشش رضای خداوند است.

باید گفت: صرف‌نظر از عداوت و دشمنی برخی با پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و اهل بیت او، شیعه و سنی روایت کرده‌اند: امیرمؤمنان همراه فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام شبانه نزد مهاجر و انصار رفت و آنها را دعوت به یاری و قیام علیه خلافت غاصبانه نمود؛ درپی این کار آخرین هجوم به خانهٔ وحی طراحی شد و به انجام رسید. به دنبال اجرای این طرح بود که دشمن وفاداری و پایبندی فاطمه علیها السّلام را نسبت به امام زمان خود مشاهده نمود و دریافت که با وجود تنها یادگار پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و سند گویای غدیر بیم آن می‌رود که مردم از غفلت بازآمده و حکومت به صاحب حقیقی آن بازگردد؛ از این‌رو بود که طرح نابودی آن را رقم زدند و دست خود به جنایتی آلوده ساختند که هرگز پاک نخواهد شد.

پیمان شوم مهاجمین

یکی از مطالبی که در گذشته به آن اشاره کردیم این بود که گروهی از منافقان قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با یکدیگر هم‌پیمان

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۲۰/ ۲۹۸.

شدند تا ولایت و خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را نپذیرند و به مخالفت با آن پردازند.

آثار واخباری که از این پیمان شوم حکایت می‌کند بسیار است؛[1] در این‌جا به برخی شواهد از کتب اهل سنّت بسنده می‌کنیم:

۱. در کتب اهل سنّت آمده است که در جریان سقیفه ابی‌بکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب و ابوعبیده بن جراح با تعریف و تمجید از یکدیگر منصب خلافت را به یکدیگر تعارف نموده و هر یک دیگری را لایق این منصب می‌دانست.[2]

عاقبت این جماعت انگشت‌شمار طبق هواها و امیال نفسانی خود

---

۱. مراجعه شود به: کتاب‌سلیم: ۸۶ـ۸۷، ۹۲، ۱۱۸ـ۱۱۹، ۱۶۴ـ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۲۲ـ۲۲۶؛ تفسیر عیاشی: ۱/ ۲۷۴ـ۲۷۵ و ۲/ ۲۰۰؛ المسترشد: ۴۱۳؛ کافی: ۱/ ۳۹۱، ۴۲۰ـ۴۲۱ و ۴/ ۵۴۵ و ۸/ ۱۷۹ـ۱۸۰، ۳۳۴، ۳۷۹؛ تفسیر قمی: ۱/ ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۳۰۱ و ۲/ ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۵۶، ۳۵۸؛ الاستغاثة: ۱۷۱ـ۱۷۲؛ خصال: ۱۷۱؛ معانی‌الاخبار: ۴۱۲؛ امالی شیخ مفید: ۱۱۲ـ۱۱۳؛ المسائل العکبریة: ۷۷ـ۷۸؛ الفصول المختارة: ۹۰؛ تقریب المعارف: ۲۲۷، ۳۶۷ (تحقیق تبریزیان)؛ مناقب: ۳/۲۱۲ـ۲۱۳؛ بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم: ۱۹۷؛ احتجاج: ۶۲ (در ضمن خطبهٔ غدیر) ۸۴ـ۸۶، ۱۵۰ـ۱۵۱؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ۳۷، ۶۰ (از شیعه) و ۲۰/ ۲۹۸؛ اقبال: ۴۴۵، ۴۵۸؛ الیقین: ۳۵۵؛ إرشاد القلوب: ۳۳۲ـ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۹۱ـ۳۹۲؛ الصراط المستقیم: ۱/ ۲۹۰ و ۲/ ۹۴ـ۹۵، ۳۰۰، ۳/ ۱۱۸، ۱۵۰، ۱۵۳ـ۱۵۴؛ مختصر بصائر الدرجات: ۳۰؛ المقنع سدآبادي: ۵۸، ۱۱۵؛ التحصین: ۵۳۷ـ۵۳۸؛ مثالب النّواصب: ۹۲ـ۹۶؛ تأویل الآیات: ۱۳۹، ۲۱۴، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۵۴، ۶۴۶، بحارالانوار: ۲۲/ ۵۴۶ و ۲۸/ ۸۵ (باب سوم)، ۲۸۰ و ۳۰/ ۱۲، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷ـ۱۳۳، ۱۶۲، ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۶۴ـ۲۶۵، ۲۷۱، ۴۰۵ و ۳۱/ ۴۱۶ـ۴۱۷، ۴۱۹ و ۵۳/ ۷۵.

۲. مراجعه شود به منابعی که تحت عنوان سقیفه در متن عربی کتاب ذکر شده است.

ابی‌بکر را به عنوان خلیفه معرفی کردند.

حال باید از اهل سنّت پرسید:

آیا این جماعت طبق چه قانون و ضابطه‌ای دست به تعیین خلیفه زدند؟ آیا آنها وکیل و قیّم مردم بودند؟!

آیا شورایی که اهل سنّت این همه روی آن حساب باز کرده و آن را ملاک مشروعیت خلافت می‌دانند، منحصر در همین سه نفر می‌باشد و بقیهٔ مسلمانها هیچ سهمی برای ابراز نظر خود نداشتند؟!

آیا اجتماع این چند نفر اجماع مسلمین تلقی می‌شد؟!

٢. هنگامی که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم از دنیا رفت، عمر چنان سر و صدا و جار و جنجالی راه انداخت که دهانش کف کرده بود.[١]

او می‌خواست مردم را سرگرم کند تا کسی به فکر انتخاب خلیفه نباشد؛ ولی پس از آمدن ابوبکر[٢] به جار و جنجال خود خاتمه داد و ساکت شد و سپس همان‌جا مردم را به خلافت ابوبکر دعوت کرد![٣]

٣. آنگاه ابوبکر خود را پیش انداخته شروع به ایراد سخنرانی کرد و از مردم خواست که نظر خود را در مورد خلافت اعلام کنند[٤] و به طور

---

١. تاریخ الخمیس: ٢/ ١٦٧؛ جامع‌الأحادیث: ١٣/ ٢٦٠.

٢. هنگام وفات حضرت، ابی‌بکر در مدینه نبود، ولی پس از آن با سرعت برای غصب خلافت خود را به شهر رسانید.

٣. طبقات ابن سعد: جلد٢، قسمت دوم، ص: ٥٤؛ مسند احمد: ٦/ ٢٢٠؛ أنساب الأشراف: ٢/ ٢٣٨؛ سیره ابن کثیر: ٤/ ٤٨٠؛ تاریخ اسلام ذهبی: ١/ ٥٦٤؛ نهایةالارب: ١٨/ ٣٨٧؛ مجمع‌الزّوائد: ٩/ ٣٢؛ کنزالعمّال: ٧/ ٢٣٢؛ جامع‌الأحادیث: ١٣/ ١٦.

٤. کتاب الردّة، واقدی: ٣١؛ فتوح: ١/ ٤؛ مواقف ایجی همراه با شرح جرجانی: ٣/ ٥٧٥.

غیر مستقیم برای احراز مقام خلافت وارد عمل شد.

٤. هنگامی که عمر جریانات سقیفه را مطرح می‌کند، خود اعتراف می‌نماید که قبل از آن‌که ابی‌بکر خطبه بخواند و سخنرانی نماید، من نیز مقاله‌ای را تهیه کرده بودم که آن را بین مسلمانان ایراد نمایم.[1]

لذا عثمان وقتی که به عنوان خلیفه انتخاب شد و بر فراز منبر رفت چون نتوانست خطبهٔ مناسبی بخواند و زبانش بند آمد، گفت:

ابی‌بکر و عمر هر یک از قبل خود را برای خلافت مهیّا کرده بودند وبرای سخنرانی آمادگی داشتند؛ من نیز پس از این برای شما خطبهٔ مفصل ایراد خواهم کرد.[2]

٥. در انتخاب ابوبکر و تقویت اساس خلافت او، نقش حساس و اساسی به عهدهٔ عمر بود؛ او بود که ـ به ظاهر! ـ به زور ابوبکر را بالای منبر برد[3] و سپس خود نیز بالا رفته و قبل از این‌که ابوبکر شروع به صحبت نماید، مقدّمات کار را فراهم کرده و از مردم دعوت

---

١. صحیح بخاری: ٤/ ١٩٤؛ طبقات ابن سعد: جلد٢، قسمت دوم، ص: ٥٥.
اگر چه عمر برای اغفال مردم بیعت با ابوبکر را امری ناگهانی معرفی کرده، و در دنبالهٔ کلامش گفته است: اتفاقاً ابوبکر در سخنرانی خود تمام آنچه من آماده کرده بودم بدون کم وکاست بداهتاً بیان کرد!!
مراجعه شود به: مسند احمد: ١/ ٥٦؛ صحیح بخاری: ٨/ ٢٧؛ کنزالعمّال: ٥/ ٦٤٥.

٢. أنساب الاشراف: ٦/ ١٣١ (چاپ دارالفکر)؛ البیان والتبیین، جاحظ: ١/ ٣٤٥؛ شرح ابن ابی الحدید: ١٣/ ١٣.

٣. صحیح بخاری: ٨/ ١٢٦؛ البدایة والنّهایة: ٥/ ٢٦٨؛ مغازی واقدی: ١٣٥؛ المصنف، عبدالرزاق: ٥/ ٤٣٨.

نمود تا با ابوبکر بیعت نمایند.[1] ابوبکر بعدها به این مطلب تصریح کرده و به او گفت:

«أَنْتَ كَلَّفْتَني هٰذَا الْأَمرَ.»[2]

تو مرا بر پذیرفتن خلافت وادار کردی.

در خلافت ابی‌بکر، سیاست‌گذار واقعی و همه کاره عمر بود.[3] و در بسیاری از موارد ابی‌بکر هیچ نقشی نداشت.

عمر در بسیاری از موارد آشکارا بر خلاف نظر خلیفه عمل نموده و حرف و نظر خود را مقدم می‌دانست و ابی‌بکر نیز توان مخالفت با وی را نداشت؛ هنگامی که مورد اعتراض واقع می‌شد، در جواب می‌گفت: خلیفهٔ حقیقی اوست، ولی خودش نمی‌پذیرد.

یا در بعضی موارد می‌گفت: من هرگز بر خلاف نظر عمر عمل نمی‌کنم.[4]

٦. آنچه که شنیدنی است و توجّه انسان را جلب می‌کند، آن است که:

عمر قبل از وفاتش و پس از آن‌که خلافت را به شورای شش نفره سپرد، گفت:

اگر ابوعبیده بن الجرّاح یا سالم و یا معاذ بن جبل زنده بودند، من

---

۱. البداية والنّهاية: ٥/ ٢٦٨؛ کنزالعمّال: ٥/ ٦٠٠ ـ ٦٠١.

۲. جامع‌الأحاديث: ١٣/ ١٠٠.

۳. العقد الفريد: ٤/ ٢٥٥.

٤. مراجعه شود به: کنزالعمّال: ١/ ٣١٥ و ٣/ ٩١٤ و ١٢/ ٥٤٦، ٥٨٢ ـ ٥٨٣؛ جامع الاحاديث: ١٣/ ١٦٠، ١٥٣، ١٧٥، ٢٧٣.

آنـها را بـرای خـلافت لایـق دانسـته و یکـی از آنـها را مـعرفی می‌نمودم.[۱]

و جالب این‌که این سه نفر از همدستان عمر در این پیمان بـودند و همین مشارکت آنها با عمر در این امـر عـلّت اصـلی عـنایت عـمر بـه آنهاست؛ در غیر این صورت وجهی نداشت تا عمر آنها را برای احراز پست خلافت سزاوارتر بداند.

مگر آنها نمی‌گفتند که خلیفهٔ رسول خدا باید از قریش باشد؟ سالم و معاذ که از قریش نبودند.

۷. از جمله آثاری که بر آن پیمان دلالت دارد، روایتی است مشهور بین شیعه و سنی که اُبیّ بن کعب دربارهٔ همین پیمان شوم گفته:

«ألاٰ هَلَكَ أَهْلُ الْعُقْدَةِ، وَاللهِ مٰا آسیٰ عَلَيْهِمْ، إِنَّمٰا آسیٰ عَلیٰ مَـنْ يُضِلُّونَ.»

آگاه‌باشید که اهل‌پیمان هلاک شدند، به‌خدا سوگند برآنها تأسف نمی‌خورم، بر ای‌بیچارگانی‌که به‌واسطهٔ آنها گمراه‌شدند، ناراحتم.[۲]

---

۱. مسـند احـمد: ۱/ ۱۸؛ الامـامة والسّیاسة، ۱/ ۲۸؛ طـبری: ٤/ ۲۷۷؛ کـامل ابـن اثـیر: ۳/ ٦٥؛ مستدرک حاکم: ۳/ ۲٦۸؛ تاریخ اسـلام ذهـبی: ۳/ ٥٦، ۱۷۲؛ شـرح ابـن ابـی الحـدید: ۱/ ۱۹۰ و ۱٦/ ۲٦٥؛ کـنزالعـمّال: ٥/ ۷۳۸ و ۱۲/ ٦۷٥ و ۱۳/ ۲۱٥ ـ ۲۱٦؛ العقدالفرید: ٤/ ۲۷٤؛ جامع‌الأحادیث، ۱۳/ ۳٦۹، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۹۹.

۲. سنن نسائی: ۲/ ۸۸؛ مسند احمد: ٥/ ۱٤۰؛ مستدرك حاکم: ۲/ ۲۲٦ (و در ۳/ ۳۰٥ به آن اشاره کرده است)؛ طبقات ابن سعد: جلد ۳، قسمت ۲، ص: ٦۱؛ حلية الأولیـاء: ۲٥۲/۱؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲۰/ ۲٤؛ نهایه، ابن اثیر: ۳/ ۲۷۰.

و از مصادر شـیعه: الإیـضاح: ۳۷۸؛ المسـترشد: ۲۸ ـ ۲۹؛ الفـصول المـختارة: ۹۰؛ الصراط المستقیم: ۳/ ۱٥٤، ۲٥۷ بحارالانوار: ۱۰/ ۲۹٦ و ۲۸/ ۱۲۲.

غربت علی علیه السّلام

کوتاهی مردم در حمایت و رعایت اهل بیت علیهم السّلام قابل انکار نیست؛ در این امتحان ـ جز تعدادی انگشت‌شمار ـ همگان به مصلحت دنیای خود اندیشیدند و آخرت را نادیده انگاشتند. در پی این سخن می‌توان به گفتاری اشاره داشت که بزرگان اهل سنّت از عایشه حکایت کرده‌اند:

> تا هنگامی که فاطمه زنده بود، علی در میان مردم از وجهه و آبرویی برخوردار بود؛ لیکن چون او از دنیا رفت، مردم از علی نیز روی تافتند.[۱]

تنهایی و غربت خاندان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به آن‌جا انجامید که شبها ـ و گاه حتی روزها ـ علی علیه السّلام زهرا علیها السّلام را بر مرکبی سوار می‌نمود و دستان حسن و حسین علیهما السّلام را می‌گرفت و خانهٔ یاران پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را دق‌الباب می‌نمود و حق خویش را بدانها یادآور می‌شد و آنان را به یاری می‌طلبید؛ لیکن صد افسوس؛ در جواب چیزی جز این نمی‌شنید:

اینک کار از کار گذشته و ما با ابوبکر بیعت کرده‌ایم؛ چرا پیشتر ما را نخواندی تا با تو پیمان بندیم؟!

---

۱. صحیح بخاری: ۸۳/۵؛ صحیح مسلم: ۱۵٤/۵؛ سنن بیهقی: ۳۰۰/٦؛ البدایة و النّهایة: ۳۰۷/۵؛ السیرة النبویة، بستی: ٤۳٤؛ تاریخ طبری: ۲۰۸/۳؛ شرح مسلم، نووی: ۷٦/۱۲ـ۷۷؛ نهایة ابن أثیر: ۱۵۹/۵؛ شرح ابن ابی الحدید: ٤٦/٦؛ احقاق الحق: ٤۸٤/۱۰ـ٤۸۵.

غریب کوچه‌های مدینه در جواب می‌فرمود:

آیا جنازهٔ پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را بر زمین وامی‌نهادم و به نزاع در خلافت برمی‌خاستم؟!!

برخی نیز وعده یاری می‌دادند، لیک به عهد خود وفا نکرده و غربتی دیگر قلب تنها مرد شهر پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را می‌آزرد.[1]

گروهی از انصار در نشستهای پنهانی خود خلافت را حق مسلم امیرمؤمنان علی علیه السّلام عنوان می‌کردند، لیکن درصدد احقاق آن و بازگرداندن آن بر نیامدند. ابوبکر نیز ـ پس از خطبهٔ فدکیهٔ فاطمهٔ زهرا علیها السّلام ـ در سخنان خود (به این نشستها اشاره کرد و) این گفتار را سفیهانه خواند و آنان را تهدید نمود.[2]

در یک تقسیم‌بندی می‌توان مردم را پس از رحلت پیامبر صلّی الله علیه

---

۱. احتجاج: ۷۵، ۸۱ـ۸۲، ۱۹۰؛ الهدایة الکبری: ۱۷۸، ۴۰۸؛ کامل بهائی: ۲/ ۴؛ اختصاص: ۱۸۴؛ کتاب سلیم: ۸۱ـ۸۲، ۱۲۸ ـ ۱۹۱؛ الصراط المستقیم: ۲/ ۷۹ـ ۸۰؛ مثالب‌النّواصب: ۲۳۳؛ بحارالانوار: ۲۸/۲۶۷ـ۲۶۸، ۳۵۲ و ۲۹/۴۱۹، ۴۶۸ و ۳۰/ ۲۹۲ـ ۲۹۳؛ شفاء صدور الناس: ۴۸۴ (حاشیه). از اهل سنّت: الامامة و السّیاسة: ۱/ ۱۹؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ۴۷ و ۶/ ۱۳ و ۱۱/ ۱۴ و ۱۸/ ۳۹؛ دائرة المعارف، فرید وجدی: ۳/ ۷۵۹؛ موسوعة آل النبی علیهم السلام، عایشه بنت الشاطی: ۶۱۴؛ تراجم سیدات بیت النبوة، از همان نویسنده: ۶۱۳ـ ۶۱۴؛ فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وآله وسلم، عمر ابوالنصر: ۱۱۷ ـ۱۱۸؛ السیدة فاطمة الزهراء علیها السلام، دکتر بیّومی: ۱۳۷؛ الصدیق ابوبکر، محمد حسین هیکل: ۶۵؛ اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابوعلم: ۱۶۷؛ اعلام النساء، کحاله: ۴/ ۱۱۴.

۲. شرح ابن ابی الحدید: ۱۶/ ۲۱۵.

و بنابر روایت ابوحیان توحیدی، عمر گوید: من این کلام را انکار و در گلو خفه کردم (شرح ابن ابی الحدید: ۱۰/ ۲۸۴ـ ۲۸۵).

وآله وسلّم در سه گروه جای داد:

گروه اوّل که اکثریت مردم را شامل می‌شد و متشکل از صحرانشینان و مردم پست و بی‌فرهنگی بود که از خود فکر و نظری نداشتند و در پی هر هیاهویی به راه می‌افتادند.

اینان در پی برپایی غوغای غصب خلافت به پیروی از آنهایی برخاستند که بیشتر فریاد می‌کشیدند و دژخیمانه‌تر رفتار می‌کردند.

گروه دوم که بعد از گروه اوّل بیشترینها بودند، از چند دسته تشکیل می‌شدند:

نخست: کسانی که نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السّلام حسادت می‌ورزیدند.

دیگر: آنها که کینه‌هایی از وی به سبب کشته شدن نزدیکان و دوستان به دست آن حضرت داشتند.

و نیز: آنها که از عدالت او می‌هراسیدند.

این چند دسته نیز به یاری غاصبان خلافت شتافتند و اگر ابوبکر را زیبندهٔ این مسند نمی‌دانستند، لیکن می‌گفتند: او از علی آرام‌تر و نرم‌تر است.

گروه سوم و آن اقلیت، مخالفان ابوبکر بودند که در میان آنها بیشتر به امامت امیرمؤمنان علی علیه السّلام ایمان داشتند، امّا از آن‌جا که حضرتش در چنگال غاصبان غریب مانده بود ـ جز اندکی ـ دست از یاری او کشیدند و او را تنها وانهادند.

یکی از یاران پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در پاسخ به سُلیم گفت:

فتنه‌ای برای ما رخ داد که دل و گوش و چشم ما را گرفت (و قدرت تشخیص و بصیرت ما را ربود).[۱]

حذیفه نیز در این‌باره می‌گوید:

مشکل ما بس دشوارتر از آن بود که گمان می‌رفت؛ به خدا سوگند! بصیرت دیده‌ها رفت و یقین‌مان زایل شد؛ حق‌ستیزان بسیار و حق‌جویان اندک بودند...
به خدا سوگند! چشم و گوش ما بسته شد و از مرگ هراسان شدیم و دنیا در نظرمان جلوه کرد.[۲]

هتک حرمت حرم

بررسی و تحقیق در حالات پیامبران و اوصیا به این نکته منتهی می‌گردد که حکمت پروردگار بر این بوده و هست که مردمان به سبب اینان آزموده شده و خود نیز مبتلا گردیده‌اند؛ از این‌رو گاه پیروز و غالب و صدرنشین مسند عزّت؛ و گاه در ظاهر مغلوب و مقهور و حتی مضروب و مقتول بوده‌اند.

یکتا گوهر صدف عفت و عصمت، فاطمه زهرا علیها السّلام نیز از این قانون مستثنی نبوده است؛ که در نتیجه حریم الهی هتک گردید و بانوی بیت وحی مضروب و مجروح و سپس به شهادت رسید.

البتّه حرمت‌شکنی نسبت به آن بانو هیچ‌گونه منافاتی با عظمت

---

۱. بحارالانوار: ۲۸/ ۱۲۵.
۲. همان مدرک: ۲۸/ ۹٤.

حضرتش ندارد؛ چرا که آنان حرمت پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را نیز رعایت نکرده و فرمانش را نادیده گرفته و در بسیاری از موارد بر وی اعتراض کردند.

چنانکه در واپسین لحظات عمر شریفش از آوردن قلم و کاغذ برای آن حضرت دریغ داشتند و گفتهٔ او را هذیان نامیدند و علی‌رغم نفرین آن بزرگوار از لشکر اسامه کناره گرفتند و در محرابش قدم نهادند، تا زمینه را برای ادعای خلافت آماده سازند؛ لیکن او ـ با وجود بیماری سخت ـ بستر بیماری را ترک نمود و برای اقامه نماز حاضر شد و تا زنده بود از گمراهی مردم جلوگیری کرد.

آیا جسارتی بالاتر از این گمان می‌رفت که ابوبکر به نزدیکان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم گوید: شما به جنازهٔ رفیقتان مشغول باشید![1] پس آنگاه به زمینه‌سازی برای غصب خلافت مشغول گردید.

آری! شاید گمان آن می‌رفت که با فاطمه علیها السّلام نیز رفتار ناپسندی داشته باشند. ضرب و جرح و کشتن و سوزاندن، همه و همه موجی از دریای نفرت و کینهٔ آنان با خانهٔ وحی بود؛ و در وقوع آنها جای هیچ‌گونه درنگی نیست. اگرچه تماس مستقیم ضربت سیلی ثابت نگردیده و در برخی از روایات به این مطلب اشاره شده است که از روی مقنعه و روبند بدان بانو سیلی زده‌اند.[2]

---

۱. عندکم [دونکم خ] صاحبکم! مراجعه کنید به: السنن الکبری للبیهقي: ۱٤٥/۸؛ أُسد الغابة: ۲۲۲/۳؛ مجمع الزوائد: ۱۸۲/٥؛ کنزالعمّال: ٦۳٥/٥؛ جامع الأحادیث: ۱۰۲/۱۳.

۲. الهدایة الکبری: ٤۰۷؛ الکوکب الدري: ۱۹٤/۱ ـ ۱۹٥؛ بحارالانوار: ۲۹۰/۳۰ و ۱۹/٥۳.

لیکن باید گفت که عظمت و بزرگواری آن بانو و انتسابش به جناب رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم مانع ظلم و ستم آن دژخیمان نگردید و از هیچ اذیت و آزاری دریغ نکردند.

آیا با کدامین پاسخ می‌توان در برابر فریاد تاریخ ایستاد که دختر پیامبری پیروان پدر خود را در دفاع از مظلومیت خویش فراخوانـد و آنان به یاریش نمی‌شتابند و با کدام منطق می‌توان سکوت انبوه مردم را توجیه نمود آنگاه که خطبهٔ فدکیه خود را ایراد نمود و سپس ابوبکر به جواب برخاست و زبان به جسارت و اهانت گشود.[۱]

مظلوم در سکوت

آنچه تا کنون بنابر مصلحت و حکمت پروردگار در جهان بشری جریان داشته است، فراخوانی به سوی حق و حقیقت به واسطه پیامبران و جانشینان آنان ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ می‌باشد. در این راستا خداوند مردم را در پذیرش و انتخاب اجبار نکرده و عرصه را برای امتحان و آزمایش ایشان فراهم آورده است.

در پی این آزمون برخی راه سعادت درنوردیده و برخی به بیشه شقاوت چریده‌اند؛ در بسیاری از دورانها یاغیان و طاغیان بیشترین‌ها بوده‌اند، که آنان نیز به اذیت و آزار و ظلم بر مؤمنان و حق‌طلبان پرداخته‌اند و بیش از هر کس دیگر نیش این پیکان، پیام‌آوران

---

۱. مراجعه شود به روایت جوهری در السقیفة و فدک، از او شرح ابن ابی الحدید: ۱٦ / ۲۱٤ ـ ۲۱٥؛ بحارالانوار: ۲۹ / ۳۲٦.

و اوصیای آنها را نشان رفته است.

در سایه این کشمکش‌ها ایمان و بندگی مؤمنان و صبر و استقامت صالحان به ظهور آمده و پستی و رذالت ظالمان و کافران اسطوره بشر گردیده است.[۱]

به منظور همین اهداف و مصلحتها بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در زمان حیات خویش دشمنان تداوم اسلام حقیقی را نابود نساخت و امیرمؤمنان علیه السّلام یکتا وصیّ آن عزیز درگیر جریانهای انحرافی پس از آن حضرت گردید.

بنابر آنچه در برخی روایتها اشاره شده است یکی از علتهای این اغماض آن بود که تاریخ می‌گفت: او پس از آن‌که با کمک یارانش به پیروزی رسید و به قدرت دست یازید، یک یک آنان را کشت و عرصه را برای حکومت خود تمهید نمود.[۲] علاوه آن‌که چنین فرمانی از سوی خداوند برای این کار نرسیده بود.[۳]

لیکن این پرسش هنوز جواب نیافته است که چرا امیرمؤمنان علیه السلام از درگیری با غاصبان خلافت سرباز زد و حق خویش از آنان باز نستاند؟![٤]

---

۱. مراجعه شود به: سورهٔ شریفهٔ آل عمران آیات: ۱٤۰ ـ ۱٤۲ و سورهٔ کهف آیات اوّل آن، کمال‌الدین: ۲٦٤؛ ارشادالقلوب: ٤۲۰؛ بحارالانوار: ۲۸ / ٥٤.

۲. مراجعه شود به: بحارالانوار: ۱۹٦/۲۱، و ۲۸ / ۹۹.

۳. بحارالانوار: ۱۰٦/۲۸.

٤. علامه مجلسی رحمه‌الله در این زمینه باب جداگانه تشکیل داده است، مراجعه شود به بحارالانوار: ۲۹ / ٤۱۷ ـ ٤۷۹، بابهای بعدی نیز در این زمینه روایت دارد.

در پی این پرسش جهات گوناگونی برای این عملکرد به ذهن می‌رسد که بدانها اشاره خواهیم کرد.

اوّل: نزد ما مسلّم و قطعی است که جبرئیل از سوی خداوند برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستورالعملی آورد، تا اوصیای آن حضرت طبق آن عمل کنند.[1] از این رو اگر زوایایی از سیرهٔ عملی آن بزرگواران برای ما روشن نگردد، باز آن را از دستورات پروردگار می‌دانیم.

البتّه با دقت و ظریف‌بینی در شواهد و قرینه‌ها معلوم خواهد شد که رفتار آنان برخاسته از مصلحتهایی بوده که کم و بیش بدان می‌توان پی برد.

دوم: مخالفان ابوبکر اگر چه اندک نبودند،[2] لیکن همگی حاضر به مبارزهٔ مسلحانه و احقاق حق تا سرحدّ جان نبودند؛ در نتیجه آن امام نیروی کافی برای رویارویی با دشمن نداشت.[3]

امام پس از به خاک سپاری پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وگِردآوری قرآن، نخست با ایراد سخنرانی و سپس به همراهی همسر و فرزندان خود نزد مهاجر و انصار رفت و آنان را به یاری دین و نابود سازی این

---

۱. مراجعه شود به کافی: ۱ / ۲۷۹؛ الامامة و التبصرة من الحیرة: ۳۸ـ۳۹؛ غیبت نعمانی: ۳۴ـ۳۸(باب سوم)؛ تقریب المعارف: ۴۲۱ـ۴۲۲(چاپ سابق: ۱۷۹)؛ بحارالانوار: ۳۶ / ۲۰۹ و ۴۸ / ۲۷.

۲. حمید مفتی (از علمای اهل‌سنت در اوائل قرن نهم هجری) مخالفان ابوبکر ـ که با أمیرمؤمنان علیه السلام موافق بودند ـ را هفتصد نفر معرفی کرده است. قاموس البحرین: ۳۳۷.

۳. گلایهٔ آن حضرت از یاور نداشتن در روایات متعدد آمده، مانند خطبهٔ شقشقیه، نهج البلاغة: ۵؛ خطبه طالوتیه، کافی: ۸ / ۳۲ـ۳۳؛ بحارالانوار: ۲۸ / ۲۴۰.

جریان انحرافی فرا خواند و حقوق خود را بر آنان یادآور شد و حجت را بر ایشان تمام ساخت.

یگانه یاور او، فاطمه علیها السلام نیز در گفتاری آتشین و برخاسته از نهادی سوزان آنان را به رویارویی با سران سقیفه دعوت کرد و با صراحت فرمود:

﴿قَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ.﴾

با پیشگامان کفر بجنگید!!

لیکن غفلت بر این قلبها به گونه‌ای سایه افکنده که شرار ناله‌های فاطمه علیها السلام نیز آنان را نَیاشُفت.

حال که حجت بر آنان تمام گردید، اینک تکلیف مردم است تا به یاری امام علیه السلام بشتابند؛ زیرا او چون کعبه است که مردم به طوافش می‌روند نه او در پی مردم!

سوم: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از آن حضرت پیمان گرفت تا اگر یاوری نداشت، سکوت کرده و اقدامی ننماید.[1]

چهارم: با توجّه به شرایط حاکم بر آن جامعه مبارزه نتیجه مطلوب را در پی نمی‌داشت و حتی زیانهایی به بار می‌آمد؛ از آن جمله:

---

۱. مراجعه شود به: احتجاج: ۷۵، ۱۹۰؛ الصراط المستقیم: ۲ / ۷۹، ۹۲؛ ارشاد القلوب: ۳۹۵؛ غیبت شیخ طوسی: ۱۹۳، ۳۳۵؛ کتاب سلیم: ۸۷، ۱۲۷، ۱۹۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید: ۱۷/٦ و ۲۰ / ۳۲٦؛ کافی: ۸ / ۳۳؛ خصائص‌الأئمة: :۷۳؛ طرف :۲٦ـ۲۷؛ بحارالانوار: ۲۲ / ٤۸۳ و ۲۸ / ۱۹۱؛ الغدیر: ۷ / ۱۷۲ به نقل از کنوز الدقائق مناوی: ۱۸۸. وبعضی از علما روایات آن را متواتر گفته‌اند، مراجعه شود به بحارالانوار: ۲۸ / ۲٤٦، ۳۹۵.

الف) جمع انبوهی از مردم بر اثر ضعف ایمان از همان اسلام ظاهری و اعتقاد سست خویش نیز دست می‌کشیدند.[۱]

ب) کار مسلمانان به هرج و مرج کشیده شده و دشمنان در پی جبران ضربه‌هایی بر می‌آمدند که از اسلام خورده بودند؛ و حمله به سراسر سرزمین اسلام از هر سو آغاز می‌گردید.[۲]

ج) با توجّه به این نکته که امیرمؤمنان علیه السلام مأمور به اعجاز نبودند، در صورت شعله‌ور شدن آتش فتنه آن حضرت با تمامی یاران به شهادت می‌رسیدند و این بالاترین آرزوی مخالفان آن امام ـ علیه السلام ـ بود و در نتیجه تمام زحمات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نابود می‌گردید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به آن حضرت فرموده بود:

> اگر برای مبارزه یاوری نیافتی، دست بردار و خون خویش را حفظ نما.[۳]

ابن ابی الحدید می‌نویسد: از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: اگر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پسری یادگار می‌ماند، آیا عرب خلافت را تسلیم وی می‌نمود؟

---

۱. مراجعه شود به: مسند فاطمة الزهراء علیها السلام، سیوطی: ۲۱ ـ ۲۲ (چاپ حیدرآباد)؛ الصراط المستقیم: ۳/ ۱۱۹ از خوارزمی؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱۱/ ۱۱۳ و ۲۰/ ۳۲٦؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۲٥٤ ـ ۲٥٥.

۲. مراجعه شود به: بحارالانوار: ۲۹/ ٦۳۲.

۳. بحارالانوار: ۲۹/ ٤۱۹.

در جواب فرمود:

هرگز! اگر رفتاری ـ جز آنچه من کردم ـ داشت، او را می‌کشتند... آنان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با یکدیگر پیمان بستند تا خلافت را از خاندان او بیرون کشند....[۱]

عبدالفتاح عبدالمقصود ـ نویسنده معاصر اهل سنّت ـ نیز می‌گوید:

آنچه از نوشتار مورّخان به دست می‌آید، آن است که عمر رفتار تند و خشنی داشته است؛ و او می‌خواست علی ـ علیه السلام ـ را بکشد و یا آنکه خانه‌اش را با اهل آن به آتش کشد.[۲]

آنچه تا کنون گفتیم در تحلیل و بررسی ابعاد سکوت امیرمؤمنان علیه السلام بود؛ لیکن در جواب به این پرسش که چرا آن امام با ابوبکر بیعت نمود؟ باید گفت:

نخست آن‌که امام علیه السلام را به اجبار و با طرزی فجیع و دهشتناک از خانه بیرون کشیدند، تا نزد ابوبکر برای بیعت ببرند.

دیگر آن‌که حضرتش را به قتل تهدید کردند و او را بر بیعت اجبار نمودند، چنانکه پیشتر گذشت؛ و آن‌چنان که نقل کردیم: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را سفارش به حفظ جان نموده بود؛ در نتیجه آن حضرت مجبور به بیعت با ابوبکر گردید.

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۲۹۸/۲۰، و مراجعه شود به نهج البلاغة: ۱۲، خطبه: ۲٦ و ص: ۱۰٦، خطبه: ۲۱۷؛ بحارالانوار: ۵۵۳/۲۹.

۲. السقیفة و الخلافة: ١٤.

عیادت سیاسی مهاجمین

جریان عیادت و ملاقات ابی‌بکر و عمر بعد از آن حمله بی‌رحمانه و پس از شدّت یافتن بیماری فاطمه زهرا سلام الله علیها از مسلمات تاریخی بوده و هیچ تردیدی در آن نیست.

ولی این واقعه سؤالاتی را برای هر شخص عاقل و منصف بر می‌انگیزد.

اوّل: این‌که چرا این دو زودتر برای ملاقات و عیادت نیامده و درست زمانی را انتخاب کردند که بیماری حضرت هر ساعت بیشتر شده و همه می‌دانستند که فاطمه بر اثر این کسالت ایام و یا ساعاتی بیش زنده نخواهد ماند؟

دوم: این‌که چرا فاطمه زهرا سلام الله علیها با اصرار زیاد این عیادت را نپذیرفته و از ملاقات با ابی‌بکر و عمر سر باز زد، ولی علی علیه السلام بالاخره پذیرفت که برای آنان رخصت بگیرد؟!

سوم: بعد از آن‌که به آنها اجازه ورود داده شد، چرا فاطمه سلام الله علیها جواب سلام آنها را نداده و روی از آنها برگرداند؟!

مگر جواب سلام از واجبات مسلّمه و یکی از آداب اکیده اسلام نیست؟! مگر نه این است که جواب سلام هر شخص مسلمان واجب و ترک آن گناه است؟ آیا فاطمه سلام الله علیها آن دو را مسلمان نمی‌دانست؟!

چهارم: مگر نه این است که سیرهٔ پدر بزرگوارش بر عفو و گذشت و بخشش گنهکاران بود، پس چرا فاطمه زهرا سلام الله علیها با آن همه اصراری که آن دو نفر مبنی بر عفو و گذشت نمودند، آنها را نبخشید؟!

گرچه عفو و بخشش وگذشت از گنهکاران سنتی نیکوست و سرلوحهٔ رفتار انبیا و ائمه و صلحا در طول تاریخ بوده است، ولی به تعبیری که از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند: گذشت و عفو از کسی سزاست که از عمل زشت خود شرمگین و از کردهٔ ناروای خود پشیمان باشد.

شخص نادم سعی بر آن دارد که گناهی را که مرتکب شده است، تدارک نماید و در مقابل ظلمی که نموده، به نحوی آن اشتباه را جبران کند؛ راستی اگر ابی‌بکر و عمر از کردهٔ خود پشیمان بودند، چرا باز با کمال بی‌حیایی بر مسند خلافت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که حق مسلم علی علیه السلام بود تکیه زده و حق آن مظلوم را از او گرفتند؟!

راستی اگر آن دو پشیمان شده بودند، چرا از بازگرداندن فدك که مسلماً متعلق به فاطمه سلام الله علیها بود، سرباز زده و امتناع نمودند؟!

با توجّه به آنچه ذکر شد و با توجّه به مقام و عظمت و عصمتی که فاطمه سلام الله علیها دارد، جواب این پرسشها یکی پس از دیگری معلوم می‌شود:

فاطمه زهرا سلام الله علیها می‌دانست که این عیادتِ ظاهری نشأت گرفته از افکار پلیدی است که آن دو نفر در سر پرورانیده و با این عیادت می‌خواهند سرپوشی بر اعمال زشت و ناروایشان بگذارند.

آنها با یک عیادت مختصر می‌خواهند لکّهٔ ننگ حمله به خانه وحی و رسالت را از بین ببرند.

لذا در آخرین لحظات و ساعات زندگی فاطمه سلام الله علیها ترسیدند که وقت را از دست داده و رفتار آنها نقطهٔ عطفی برای بیداری انسانهای

هوشیار و با وجدان باشد.

لذا فاطمه سلام الله علیها با مخالفت صریح و امیرمؤمنان سلام الله علیه با اجازه دادن به آنها این نقشه خائنانه را نقش بر آب کردند.

فاطمه سلام الله علیها صریحاً موضع خود را در قبال اعمال و رفتار آنها نشان داد و انزجار خویش را اعلام نموده، به ابوبکر فرمود:

«واللهِ لأدْعُوَنَّ اللهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلاةٍ أُصَلِّيهَا.»

به خدا سوگند من در هر نمازی تو را لعن و نفرین می‌کنم.

وهمگان دیدندکه ابوبکر چگونه گریه کنان از خانه حضرت خارج شد.

با توجّه به آنچه ذکر شد معلوم می‌شود که چرا فاطمه سلام الله علیها ـ که سنّت حسنهٔ گذشت و عفو و بخشش را به خوبی از پدر عزیزش به ارث برده بود ـ از کردار زشت آن دو چشم‌پوشی نفرمود و آن دو را لعن نموده و تا هنگام شهادت از آنها تبری می‌کرد.

البتّه این عکس العمل فاطمه علیها السّلام بقدری کوبنده و رسوا کننده بود که بعدها برخی از مخالفین اهل بیت علیهم السلام سعی کردند که در این واقعهٔ تاریخی تحریف ایجاد کرده و چنین قلمداد کنند که حضرت از آن دو نفر گذشت نموده و آنها را عفو فرمود.

شعبی که از مخالفین سر سخت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد دست به جعل روایتی زد که متضمن عفو و گذشت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ابوبکر می‌باشد.

ولکن با دقت و تأمل هر شخص عاقلی می‌فهمد که این حرف یاوه‌ای بیش نمی‌باشد که برای تنزیه خلیفه ساخته شده است؛ چون:

اولاً: شعبی که جاعل این روایت می‌باشد، در سال ۱۰٤ قمری از دنیا رفته و بین عصر او تا زمان واقعهٔ عیادت سالها فاصله است و مسلماً وی آن زمان را درک نکرده است، و در روایتی که ساخته هیچ‌گونه ذکری از راویان این خبر به میان نیاورده است.

ثانیاً: این روایت ساختگی بر فرض صحت، خود دلیل متقن و محکمی است بر این‌که او ظالم بوده است، و چنین شخصی صلاحیّت تکیه زدن بر منصب عظیم خلافت را ندارد؛ چرا که در این روایت شعبی ادعا می‌کند که ابوبکر از آن حضرت درخواست عفو و بخشش نمود، تا اینکه فاطمه سلام الله علیها او را بخشیده و از جرمش چشم‌پوشی کرده است؛ پس ظلم کردن ابوبکر مسلم بوده است!

ثالثاً: روایتی را در کتب معتبرهٔ اهل سنّت می‌یابیم که پرده از جعلی بودن روایت شعبی بر می‌دارد. این روایت را بخاری و مسلم نقل نموده و از جهت سند در نزد اهل سنّت بسیار محکم و غیر قابل خدشه می‌باشد. آن دو از عایشه دختر خلیفهٔ اوّل نقل می‌کنند که گفت:

> فاطمه از ابی‌بکر دوری گزید و اعراض نمود و با او تا هنگام مردن سخن‌نگفت، او درحالی از دنیا رفت که بر ابی‌بکر غضبنا ک‌بود.[1]

---

۱. مراجعه شود به: طبقات ابن سعد: جلد ۲، قسمت‌دوم، ص: ۸٦ و ۱۹/۸؛ مسند أحمد: ۱/۹؛ المصنف، عبدالرزاق: ٥/٤۷۲؛ صحیح بخاری: ٥/۸۲ و ٤/٤۲؛ صحیح مسلم: ٥/١٥٤؛ تاريخ المدينة المنوّرة، ابن شبة: ١/١٩٦ـ١٩٧؛ تاريخ طبري: ٣/٢٠٧ـ٢٠٨؛ شرح ابن ابی الحدید: ٦/٤٦؛ کفاية الطالب: ٣٧٠؛ شرح صحيح مسلم، نووي: ١٢/٧٧ـ ٨٠؛ نهاية الارب: ١٨/٣٩٦ـ٣٩٧؛ البداية والنّهاية: ٥/٣٠٦؛ كنز العمّال: ٥/٦٠٤ و ٧/٢٤٢؛ تاريخ الخميس: ٢/١٧٤.

این روایت و امثال آن که علمای بزرگ اهل سنّت در کتب معتبر خود ذکر کرده‌اند به وضوح می‌رساند که روایت شعبی جعلی است و اساسی ندارد.

رابعاً: به راستی چه چیز باعث شد که جنازهٔ مطهّر تنها یادگار پیامبر و بانوی زنان هستی شبانه تشییع و مخفیانه دفن شود؟!

چرا فاطمه سلام الله علیها به علی علیه السلام سفارش کرد که بدنم را شبانه بردار و شب دفن کن؟!

چرا ابی‌بکر که خود را خلیفهٔ رسول خدا می‌دانست بر جنازهٔ او حاضر نشده و بر آن نماز نخواند؟!

و چرا قبر آن مظلومهٔ تاریخ تا حال مخفی بوده و عاشقان وشیفته‌گان آن حضرت از فیض زیارت قبر شریفش محرومند؟

چرا...

و چرا...

و چرا...

این پرسشها هر شخص عاقلی را به تفکر وا می‌دارد و به این جواب رهنمون می‌شود که فاطمه علیها السلام حاضر نبوده است که آن دو در مراسم تشییع و تدفین او حاضر شوند. او خواست با مخفی بودن قبرش به همه انسانهای بیدار و آگاه بفهماند که بعد از پدر عزیزش چه بر سر او آورده و اسلام را چگونه دستخوش انحراف و تحریف نمودند.

تحریف تاریخ

می‌پرسم «تنها همین یک پرسش است و بس» اگر رویداد یورش به خانهٔ فاطمه علیها السلام بر دست کسانی که در سقیفه به حکومت نایل آمدند، صحت داشته باشد! آیا تاریخ‌نگارانی که قلب‌شان از محبت خلفا ـ آنها که از سقیفه بیرون آمدند ـ لبریز است، رویداد یورش را بی‌هیچ کم و کاست بر خامه تحریر می‌کشند؟!!

سیاستی که یکتا دخت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را از گریستن منع می‌کند ـ چرا که گریهٔ او همراه با تظلم و شکوه از غاصبان حکومت بود ـ چگونه اجازه می‌دهد تا سوزاندن خانهٔ وحی حکایت شود و برای نسل‌های بعد تاریخ، روشن و بی‌ابهام باقی ماند؟!

اگر چه خداوند برای هدایت حق‌جویان گوشه‌هایی از حقیقت را بر زبان و قلم برخی از آنان جاری ساخته و همان موجب رهیابی اهل انصاف گردیده است.

با توجّه به آنچه گفتیم پس از کاوش و جستجوی لازم در لابلای منابع و مصادر، نخست به این نتیجه می‌رسیم که بسیاری از دانشمندان و نویسندگان اهل سنّت نیز رویدادهای مربوط به رفتارهای ناروای برخی اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ـ حال در زمان حیات یا پس از رحلت آن حضرت ـ را نقل کرده‌اند؛ لیکن در اثر عوامل گوناگونی این حکایتها از بین رفته و یا در هاله‌ای از ابهام و حتّی گاهی تحریف شده، نقل گردیده است.

ابن عدی ـ متوفی ۳٦۵ هـ ـ دربارهٔ ابن خراش می‌نویسد:

او دو جزء (کتاب) دربارهٔ حرکتهای ناروا و معایب ابوبکر و عمر تالیف کرده است.

سپس ابن عدی او را توثیق می‌نماید.[۱]

وی در شرح حال عبدالرزاق بن همام ـ پس از ستایش او ـ می‌گوید:

لیکن به او نسبت تشیع داده‌اند... او دربارهٔ مثالب (عیبهای برخی اصحاب و خلفا) سخنانی دارد که من در این کتاب ذکر نخواهم کرد!... او در فضائل اهل بیت علیهم السلام و رفتارهای ننگ‌آور دیگران (صحابه و خلفا) مطالب غیر قابل قبولی آورده است.

آنگاه ابن عدی وی را نیز توثیق کرده است.[۲]

ذهبی ـ متوفی ۷٤۸ هـ ـ در ترجمهٔ ابوالصلت هروی[۳] و رواجنی،[٤] و هم‌چنین ابن حجر ـ متوفی ۸۵۲ هـ ـ در ترجمهٔ جعفر بن سلیمان[۵] و... آورده‌اند که آنان عیبهای صحابه را روایت کرده‌اند؛ و این خود یکی از علتهای تضعیف راویانی قرار گرفته که از خلفا و صحابه عیب‌جویی می‌کنند.

مسلم در کتاب صحیح خود آورده است:

عبدالله بن مبارک در برابر انبوه مردم می‌گفت: از عمرو بن ثابت

---

۱. الکامل في ضعفاء الرجال: ۵/ ۵۱۹.
۲. همان: ٦/ ٥٤٥ و مراجعه شود به آنچه در ترجمه زیاد بن منذر گفته است.
۳. سیر اعلام النبلاء: ۱۱/ ٤٤۷ ـ ٤٤۸.
٤. همان: ۱۱/ ۵۳۷ ـ ۵۳۸.
۵. تهذیب التهذیب: ۲/ ۸۳.

سخنی نقل نکنید! زیرا او به صحابه ناسزا می‌گوید.[۱]

در این راستا می توان به شرح حال برخی چون احمد بن محمد بن سعید بن عقده،[۲] اسماعیل بن عبدالرحمن السدی،[۳] تلید بن سلیمان،[٤] قادسی،[٥] عمرو بن شمر،[٦] محمد بن عبدالله شیبانی،[٧] زیاد بن منذر،[٨] و برخی دیگر[٩] مراجعه نمود.

حکایت آورده‌اند که از احمد بن حنبل سؤال شد: آیا از حسین اشقر روایت نقل خواهی کرد؟ گفت:

> او کسی نیست که دروغ بگوید. گفتند: او دربارهٔ ابابکر و عمر روایاتی نقل‌کرده و بابی‌را دربارهٔ عیب‌های‌آنان تدوین‌نموده‌است. گفت: اگر چنین باشد او صلاحیت آن را ندارد که از وی روایت کنیم.[۱۰]

هم‌چنین احمد بن حنبل از پدر خود نقل می‌کند:

> ابوعوانه کتابی دربارهٔ عیوب‌بر خی‌اصحاب‌پیامبر صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم

---

۱. صحیح مسلم: ۱/ ۱۲.
۲. الکشف الحثیث: ۷۰.
۳. تهذیب التهذیب: ۱/ ۲۷۳ـ ۲۷٤.
٤. همان: ۱/ ٤٤٧.
٥. سیر اعلام النبلاء: ۱۸/ ۱۲.
٦. لسان المیزان: ٤/ ۳٦٦.
۷. همان: ٥/ ۲۳۱.
۸. کتاب المجروحین، ابن حبان: ۱/ ۳۰۲.
۹. تهذیب الکمال: ۱۰/ ۱۳٦ و ۲۱/ ٥۹٤؛ مختصر تاریخ دمشق: ۱۷/ ۲۰٥.
۱۰. صغفاء عقیلی: ۱/ ۲٤۹؛ تهذیب التهذیب: ۲/ ۲۹۱.

تدوین نمود؛ در آن کتاب مطالبی ناگوار آمده بود. سلام بن ابی مطیع کتاب را از وی به امانت گرفت و سوزاند.[1]

بلکه از سخن زائدة بن قدامه ـ قرن سوم هجری ـ چنین فهمیده می‌شود که در یک دوران صحبت از رفتارهای زشت خلفا رایج بوده است؛ از این رو وی بر آنها اعتراض کرده و می‌گوید: در چه زمانی مردم به ابوبکر و عمر ناسزا می‌گفتند؟![2]

پس از این بزرگان اهل سنّت بر آن شدند تا از یادآوری و گفتگو در مورد رفتارهای یزید و معاویه و دیگران نیز جلوگیری کنند، تا با گذشت زمان جسارت به خلفا در مردم شیوع نیابد. چنانکه تفتازانی خود به این نکته تصریح می‌نماید.[3]

در نتیجه کتب و روایاتی نزد اهل سنّت وجود داشته و دارد که حکایت از عملکردهای ناروای برخی از صحابه و خلفا می‌کند و در آنها اشاره به رخداد هجوم و سوزاندن خانه فاطمه علیها السلام و دیگر مصیبتهای آن حضرت شده است؛ در پاره‌ای از موارد نیز تصریح شده است که مؤلّف و یا راوی این روایت مورد وثوق و اطمینان است.

---

۱. العلل و معرفة الرجال، احمد بن حنبل: ۱۰۸/۱ (چاپ مؤسسة الکتاب الثقافیة).

۲. سیر اعلام النّبلاء: ۳۷۷/۷؛ تهذیب التهذیب: ۳/ ٢٦٤.

زائده در جای دیگر از مشایخ خویش استفتاء می‌کند که: آیا جایز است روزه‌دار بدگویی کند از کسانی که نسبت به ابوبکر و عمر بدگویی می‌کنند؟ و پاسخ مثبت دریافت می‌نماید. (الشرح و الابانة علی اصول السنة و الدیانة، ابن بطة: ٤٠.)

۳. شرح مقاصد: ۵/ ۳۱۱ (تحقیق دکتر عبدالرحمن عمیره).

لیکن متأسّفانه این کتب در دسترس عموم نبوده و بسیاری از نیل به حقیقت محرومند.

به راستی این کتب و روایتها کجاست و یا چه فرجامی یافته است؟

آیا فرجامی دیگر دارند جز آنچه احمد بن حنبل بدان اقرار کرده که آنها را سوزاندند، تا در دسترس مردم قرار نگیرد و پرده از حقایق تلخ و ناگوار برداشته نشود و یا آن‌که در صندوقهای تعصب و لجاجت پنهان شده‌اند و قفلهای گران حق‌ستیزی دسترسی به آنها را ناممکن ساخته است.

ذهبی می‌نویسد:

> گر چه کتابها و نوشته‌ها لبریز از مطالبی است که حکایت از مشاجره‌ها و درگیری‌های بین اصحاب دارد و رویدادهای جنگ و ستیزگی‌های بین آنان را رقم زده است؛ لیکن بسیاری از این روایتها ضعیف یا بدون سند و یا دروغ است. می‌بایست آنها را پنهان سازیم و حتی باید آنها را نابود کنیم تا آن‌که دلها دربارهٔ اصحاب صاف شود و همگان ایشان را دوست بدارند و از آنان خشنود و راضی باشند. ومخفی ساختن این گونه مطالب بر عموم مردم و فرد فرد عالمان لازم است.
>
> آری اگر عالمی با انصاف بوده باشد، برخی اجازه داده‌اند که مخفیانه آنها را مطالعه کند؛ مشروط بدانکه برای ایشان استغفار نماید... آنها سابقه‌ای نیکو داشته‌اند و اعمالی انجام داده‌اند که موجب بخشودگی گناهان آنان خواهد شد.[1]

---

۱. سیر اعلام النبلاء: ۱۰/ ۹۲ـ۹۳.

عوامل تحریف تاریخ

در این‌جا به عوامل و انگیزه‌هایی اشاره می‌کنیم که تحریفِ در رخدادهای بین اوّلین نسل از مسلمانان را توجیه می‌کند:

محبت نابجا نسبت به عموم اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.

پا فشاری بر این مطلب که تمام اصحاب، عدالت داشته‌اند.

اعتقاد به این‌که هر عملی که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سر زند، خداوند آن را خواهد بخشید.

لزوم سکوت در برابر رفتارهای اصحاب.[1]

تحفّظ بر موقعیت شخصی خویش و یا موقعیت شاگردان و ملازمان.

ترس از عدم تحمل مردم از شنیدن واقعیتها.

ترس از اتهام به رفض و تشیع.

ترس بر جان و... که ترک از باب تقیه می‌باشد.

و...

مجموع این عوامل و شاید انضمام پاره‌ای از عوامل دیگر موجب شد تا پیشینهٔ تاریخی و معارف دینی ما دستخوش تحریفها قرار گرفته و با شیوه‌های گوناگونی دست در گریبان انحراف باشد.

---

۱. مراجعه شود به: الإصابة: ۱۸/۱؛ مختصر تاریخ دمشق: ۷۵/۲۵؛ تحقیق مواقف الصحابة: ۱/ ۱۳۰ـ ۱٤۲؛ حاشیه کستلی بر شرح‌العقائد: ۱۸۷ (چاپ استامبول)؛ الشرح و الإبانه علی اصول السنة والدیانة: ٦۳ـ ٦٤.

شیوه‌های تحریف

با دقت و بررسیِ موارد تحریف چنین می‌یابیم که روشها و شیوه‌های پیچیده‌ای در معکوس جلوه دادن حقایق به کار رفته است که به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

در برخی موارد مطلب مهمی به دست شخص نویسنده و یا راویان و نسخه‌نویسان و گاهی ناشران حذف شده است؛ به نمونه‌هایی از این نوع توجّه کنید:

ابن هشام ـ متوفی ۲۱۸ هـ ـ در مقدمهٔ سیرهٔ خود می‌نویسد:

> من قسمتی از مطالب مربوط به سیره و تاریخ را نخواهم آورد... (از جمله) چیزهایی که نقل آن زشت و ناپسند بوده و یا آن‌که برای برخی مردم ناخوشایند باشد.[۱]

طبری ـ متوفی ۳۱۰ هـ ـ هنگامی که به نقل نامه‌های محمد پسر أبوبکر و معاویه می‌رسد، می‌گوید:

> من آن نامه‌ها را نمی‌آورم؛ چون عموم مردم تاب شنیدن آن را ندارند.[۲]

محمد بن عمر واقدی ـ متوفی ۲۰۷ هـ ـ پس از آن‌که به بعضی از جریانهای سقیفه اشاره کرده، می‌گوید:

> این قسمت که آوردم از روایت دانشمندان بود، من نمی‌خواهم

---

۱. السيرة النّبوية: ۱/ ٤.

۲. تاريخ طبری: ٤/ ٥٥٧.

> زیاده گویی‌های رافضه را در اینجا نقل کنم؛ شاید این کتاب به دست دیگران افتد و تو را متهم سازند.[1]

احمد بن اعثم کوفی ـ متوفی ۳۱٤ هـ ـ نیز گفتاری با همین مضمون دارد.[2]

ابن أبی الحدید معتزلی می‌نویسد:

> مدتها بود که‌ازاستادم ابوجعفر نقیب در خواست‌می‌کردم‌تا قصیدهٔ ابوالقاسم مغربی را برای من روایت کند، لیکن وی نمی‌پذیرفت و مرا از آن محروم می‌ساخت. تا آنکه پس از زمانی طولانی قصیده را برایم قرائت نمود و من نگاشتم؛ من نیز در اینجا قسمتی از آن را نقل می‌کنم، زیرا جایز نمی‌دانم تمام آن را بیاورم.[3]

آری! اینان گاه‌مطلبی‌رااز روایت ـ باتمام‌اهمیتش! ـ به‌بهانهٔ‌فراموشی ترک می‌کنند[4] و گاه می‌گویند: نسخهٔ ما فاقد این قسمت می‌باشد؛[5] برخی نیز کلمات را حذف کرده و به جای آن سه نقطه می‌گذارند؛[6] وگهگاهی نیز مطالب را حذف نموده و هیچ اشاره‌ای بدان نمی‌کنند که با

---

۱. کتاب الرّدة: ٤٧.

۲. کتاب الفتوح: ١ / ١٤ (چاپ دار الکتب العلمیة بیروت).

۳. شرح ابن ابی الحدید: ٦ / ١٥؛ با مراجعه به قصیده جهت کتمان آن معلوم می‌شود.

٤. همان: ٦ / ٤٤.

٥. شرح مقاصد: ٥ / ٢٦٤؛ لسان المیزان: ٦ / ٣٢٠ (چاپ اعلمی)؛ تحفة أهل التصدیق ببعض فضائل الصدیق، عبدالقادر محلّی: ٣٤ (چاپ هند) قسمت زیادی که مربوط به تخلّف از بیعت ابوبکر و جریان سقیفه بوده حذف کرده‌اند.

٦. مسند أبی‌بکر، مروزی ـ متوفّی ٢٩٢ هـ ـ: ٣٩ (مکتب اسلامی بیروت).

مراجعه به نسخه‌های مختلف جای خالی آن به چشم می‌خورد.[۱]

از همه مهم‌تر و آنچه باعث شک و تردید هر خواننده منصف و دقیق می‌شود، آن است که تمام این مخفی کاری‌ها و حذفها در مورد رفتار ناپسند برخی صحابه به ویژه اولی و دومی و گاهی نیز فضیلتهای خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اعمال شده است!

اما روش دیگری که در تحریف نقلهای تاریخی به چشم می‌خورد، تغییر وتبدیل نام‌افراد ویا استفاده ازالفاظ مبهم مانند: «فلان» ویا مبهم آوردن جمله‌ها است که از این باب به فقراتی می‌توان اشاره داشت:

ابوعبید ـ متوفی ۲۲٤ هـ ـ و حمید بن زنجویه ـ متوفی ۲۵۱ هـ ـ سخن معروف ابوبکر را که گفته است:

«فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فاطِمَةَ.»

دوست داشتم که من هرگز به خانه فاطمه یورش نبرده بودم.[۲]

---

۱. مقایسه کنید بین مروج الذهب مسعودی: ۳/ ۷۷ چاپ دار الاندلس با چاپ دار الهجرة، قم.

بلکه همین روایت به طور واضح در شرح ابن ابی الحدید: ۲۰/ ۱٤۷ آمده است.

تثبیت الامامة، هادی زیدی ـ متوفّی ۲۹۸ هـ ـ چاپ بیروت، با همین کتاب که همراه کتاب منتخب او چاپ شده ص ٤۹۳ ـ ۵۰۳ (چاپ دار الحکمة الیمانیة) مقابله شود.

اشعار مهیار دیلمی در شرح ابن ابی الحدید: ۱٦/ ۲۳۵ و اثبات الهداة: ۲/ ۳۸۸، با دیوان او: ۲/ ۳٦۷ ـ ۳٦۸ (چاپ مصر) ملاحظه کنید.

حلیة الابرار، سید هاشم بحرانی؛ در چاب جدید باب ۲۸ از منهج ۱۳ برداشته شده، مراجعه شود به چاپ علمیه: ۲/ ۵۹۸.

و امثال این موارد که خیلی زیاد است و از حدّ شمارش بیرون.

۲. مصادر آن در آخر بخش سوم ص: ۱۲۹ ـ ۱۳۳ گذشت.

چنین نقل کرده‌اند:

«**فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَعَلْتُ كَذٰا وَكَذٰا.**»[۱]

دوست داشتم که من چنین و چنان نکرده بودم.

ابن‌عبدالبرّ - متوفی ٤٣٦هـ - ونویری - متوفی ٧٣٧هـ - گفتهٔ عمر را که:

«**لَأُحْرِقَنَّ البَيْتَ عَلَيْهِمْ.**»

همانا خانه را با آنها به آتش خواهم کشید.

این‌گونه حکایت کرده‌اند: «**لَأَفْعَلَنَّ وَأَفْعَلَنّ**»[۲] یعنی: البتّه چنین و چنان خواهم کرد.

در مواردی نیز رخدادها مبهم و بدون اشاره به سیاست گذاران و مجریان حرکتهای شوم طرح شده است؛ از این موارد می‌توان به برخی نسخه‌های مروج الذهب اشاره نمود که در آنها چنین آمده است: «**أُرْهِبَ بَنُو هٰاشِمْ**»، «**جُمع لهم الحطب**»[۳] یعنی: بنی‌هاشم ترسانده شدند، و هیزم برای سوزاندن آنها جمع‌آوری شد.

اما این‌که چه کسی این کار را انجام داد، هیچ اشاره‌ای به آن نکرده است.

بلاذری از مشاجرات بین امیرمؤمنان علیه السلام و ابوبکر چنین تعبیر می‌کند: «**جَرَىٰ بَيْنَهُمٰا كَلٰام**»[٤] یعنی: بین آن دو حرفهایی رد و بدل شد.

---

۱. الأموال، ابوعبید: ١٩٤؛ الاموال، ابن زنجویه: ١/ ٣٤٨.

۲. الاستیعاب: ٢/ ٢٥٤ (حاشیه الاصابة)؛ نهایة الارب: ١٩/ ٤٠.

۳. مروج الذهب: ٣/ ٧٧.

٤. انساب الاشراف: ١/ ٥٨٧.

عبدالرزاق دربارهٔ دفن شبانهٔ بدن زهرا علیها السلام و در پـی آن، عـدم حضور ابوبکر در نماز بر بدن پاک فاطمه علیها السلام چنین روایت آورده است: «کانَ بَیْنَهُما شَیءٌ»[1] یعنی: بین آن دو اختلافی وجود داشت.

در برخی موارد دیگر نام ابوبکر و عمر و عثمان بـه کـلمه «فـلان» تغییر یافته است که می‌توان به گریز از مـیدان جـنگ اُحـد در ایـن‌باره اشاره نمود.[2]

از آن‌جا که این روشها در تحریف کارآیی جدی نداشته و سرانجام از لابلای گفتارها و نوشتارها خورشید حق پرتو خود را بر دلها خواهد تاباند؛ برخی از آنان شیوهٔ دیگری را پی گرفته و به انکـار صـریح و یـا بعید شمردن وقوع چنین رخدادهایی دامن می‌زنند و بزرگانی را که از قلب اهل سنّت برخـاسته‌انـد، بـه جـرم نـقل چـنین رویـدادهـایی بـه دروغ‌گویی و رفض و تشیع متهم می‌سازند.

احمد بن حنبل می‌گوید:

> کسی که سخن از لشکر اسامه به میان آورد، رافضی است.[3]

فضل بن روزبهان نیز پس از آن‌که به آتش کشیدن خانه فاطمه عـلیها السلام را دروغ می‌انگارد، می‌گوید:

---

۱. المصنف، عبدالرزاق: ۳ / ۵۲۱.

۲. شرح ابن ابـی الحـدید: ۱٤ / ۲٦٦، ۲٦۹ و ۱۵ / ۲۳ ـ ۲٤، ۲۷، و در غـیر جـنگ اُحُـد، شرح ابن ابی الحدید ۹ / ۲٤ و ۲۰ / ۳۲٦ هم‌چنین مـراجـعه شـود بـه مـقدمهٔ المـغازی واقدی: ۱ / ۱۸.

۳. مثالب النّواصب: ۱٦۳.

> گویند: طبری این (حکایت) را نقل کرده است؛ البتّه طبری خود از رافضی‌های معروف و تشیع او مشهور است!... هر کس این خبر را نقل کند، بدون شک رافضی متعصبی است که می‌خواهد بر صحابه طعنی وارد سازد.[۱]

عجیب‌تر از همه سخن برخی معاصران است که دربارهٔ مطالبهٔ قلم و کاغذ توسط پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخرین لحظات عمر شریف و واکنش ناهنجار عمر در این‌باره ـ که مهم‌ترین منابع روایی و تاریخی اهل‌سنت آن را آورده و حکم به اعتبار آن نموده‌اند ـ می‌نویسد:

> بعید نیست این قصه ساخته و پرداختهٔ متأخرین شیعه باشد.[۲]

وی چون به نقل طبری در اجبار امیرمؤمنان علیه السلام به بیعت با ابابکر می‌رسد، می‌گوید:

> چنین به نظر می‌رسد که شیعیان این خبر را به کتاب وی اضافه کرده باشند.[۳]

آری! فرجام حق‌ستیزی به آن‌جا می‌انجامد که عده‌ای برای بازگرداندن حیثیت عایشه و برخی از صحابه گفته‌اند: اصلاً جنگی با نام «جمل» وجود ندارد.[٤]

---

۱. ابطال نهج الحق، همراه با دلائل الصدق: ۳/ ۷۹ـ ۸۱.
۲. تاريخ العرب في الاسلام تحت راية الخلفاء الراشدين: ١٦ـ١٧.
۳. همان مدرک.
٤. نسيم الرياض في شرح الشفا: ٤/ ٥٢٠.

شیوهٔ دیگری که برای پنهان ساختن حقایق و به فراموشی سپردن تدریجی آن به کار رفته است، جلوگیری و نهی از نوشتن و بازگو کردن و گوش فرادادن به این گونه مطالب و برخورد شدید با راویان و مستمعان چنین احادیث بوده و هست.

ابن بطه عکبری ـ متوفی ۳۸۷ هـ ـ می‌نویسد:

> نمی‌بایست کتاب جنگ صفین و جنگ جمل و رخداد کشته شدن عثمان و دیگر نزاعهای صحابه مطالعه شود؛ نگاشتن چنین مطالبی ـ برای خود ودیگران ـ وحتی خواندن وشنیدن آن جایز نمی‌باشد؛ زیرا دانشمندان بزرگ امت چنین دستور داده‌اند... دربارهٔ کسانی که مرتکب این نهی شده‌اند، مطالب بسیار (بدی) نقل شده است.[۱] (که برای آنان پیش‌آمدهای ناگواری رخ داده است.)

پیشتر از همه عمر بن الخطاب این روش را پی گرفت و اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را از ذکر احادیث آن حضرت ممنوع داشت و به محدثان اجازهٔ خروج از شهر مدینه را ـ جز در مواردی خاص ـ نمی‌داد.[۲] وی با این سیاست از نشر معارف دین و به ویژه فضیلتهای اهل بیت علیهم السلام و مطاعن منافقان جلوگیری نمود.

شیوهٔ دیگری که در تحریف تاریخ از دیرباز به کار گرفته شده و از آن بهرهٔ کافی برده‌اند، سکوت از تفسیر و تبیین یا تأویل و توجیه آیات

---

۱. کتاب الشرح والإبانه علی اصول السنة والدیانة: ٦٣ ـ ٦٤ (چاپ فرانسه).

۲. مراجعه شود به جامع الاحادیث، سیوطی: ۱۳/ ۱٤۰، ٤۰۱، ٤٥۹ و ۱٤/ ۲۸ و ۱٥/ ٥۰ ـ ٥۱.

و روایاتی است که به بررسی رخدادهای مهم تاریخ صدر اسلام پرداخته و پرده از چهرهٔ منافقانه برخی از همراهان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برداشته است. برای توضیح بیشتر به چند نمونه توجّه کنید:

احمد بن حنبل - پیشوای بزرگ فرقه حنبلی - دربارهٔ دسته‌ای از احادیث می‌گوید:

> ما این احادیث را تنها نقل کرده و از تفسیر و شرح مقصود آن خودداری می‌کنیم؛ از آن جمله این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است: «پس از من با شمشیر کشیدن بر روی یکدیگر کافر و گمراه نشوید.»[1]

قبل از وی استادش علی بن مدینی نیز همین شیوه را در پیش گرفته و به چهره پوشی حقیقت پرداخته است.[2]

قطفی - معروف به ابن سیّد الکّل - متوفی ٦٩٧ هـ - می‌نویسد:

> آثاری که حکایت از خطا و یا گناه صحابه می‌کند، اگر خبر واحد باشد، می‌بایست آن را انکار نمود! و اگر به‌تواتر این‌خبر نقل شود، می‌بایست آن را توجیه نمود و هرگز نباید ظاهر آن را پذیرفت.[3]

تفتازانی - متوفی ۷۹۳ هـ - نیز جنگها و کشمکشهای بین یاران

---

۱. شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة، لالکلائی: ١٦٣/١ (چاپ ریاض).

۲. همان: ١٦٩/١.

۳. الانباء المستطابة: ۱۲۲ (چاپ اوّل، دمشق)؛ برای دستیابی به کلمات سایر اهل‌سنت در این زمینه مراجعه شود به کتاب تحقیق مواقف الصحابة، دکتر محمد أمخزون: ١٤٢-١٣٠/١.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را قابل توجیه می‌داند.[1]

یکی از مهم‌ترین شگردهایی که برای پنهان ساختن واقعیتهای تاریخ به کار رفته‌است، جعل ونشر فضیلتهای ساختگی برای برخی از صحابه می‌باشد؛ چون عاری بودن آنان از فضیلتی در برابر بیکران منقبتها و مکرمتهای خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سؤال برانگیز بوده است.

از این‌رو مدافعان نفاق به سازش و پردازش اکاذیب بسیاری دست زده‌اند و با طرح و اجرای چنین توطئه‌ای اذهان مردم را از توجّه به رفتارهای زشت صحابه باز داشته‌اند و در نتیجه آنچه هدف نهایی نظریه‌پردازان تحریف است تحقق یافته، و دیگر کسی باور نخواهد کرد که صاحبان این فضائل و مناقب با خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جفا کرده و آنان را از حقوق خویش محروم داشته باشند.

ابن أبی الحدید در توضیح بخشی از سخن امیرمؤمنان علیه السلام:

> در دست مردم مجموعه روایاتی است که مشتمل بر حق و باطل و راست و دروغ است.

می‌نویسد:

> دانشمندان علم حدیث بسیاری از احادیث جعلی را جدا کرده‌اند، لیکن دربارهٔ صحابه آنان نیز جرأت حرف زدن نداشته‌اند.[2]

وی از روایتهای ساختگی جملات ذیل را می‌داند که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داده‌اند:

---

۱. مراجعه شود به حاشیه کستلی بر شرح العقائد: ۱۸۷(چاپ استامبول).
۲. شرح بن ابی الحدید: ٤٢/١١.

اگر من برای خود دوستی انتخاب می‌کردم، ابوبکر بود! خداوند و مؤمنان غیر از ابوبکر را نمی‌پذیرند! خدا می‌گوید: ابوبکر! من از تو راضی هستم، آیا تو از من راضی هستی؟![1]

هم‌چنین وی از کتاب احداث مداین حکایتی طولانی نقل میکند که معاویه به کارگزاران خود نوشت:

> هر کس در فضیلت علی علیه السلام روایتی نقل کند، امان نخواهد داشت (و خونش هدر است).

و نیز دستور داد که مردم را تشویق کنند تا دربارهٔ صحابه و خلفا فضیلت نقل کنند و هر فضیلتی که برای علی علیه السلام نقل شده است، می‌بایست دربارهٔ آنها نیز جعل گردد.

ونیز به کارگزاران دستور داد این گونه افراد را اکرام کنند. از این رو انبوه فضیلتهای دروغین برای صحابه پدید آمد و بر منابر نقل شد و انتشار یافت و معلمان مغز طفلان را از آن انباشتند و برای دست یازیدن به دنیا از هیچ دروغ و بهتانی دریغ نکردند؛ پس از آن این سخنها تحت عنوان سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به دست کسانی افتاد که دروغ نمی‌گفتند، لیکن آنها را پذیرفته و روایت کردند.[2]

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۱۱/ ٤٨.

۲. همان: ۱۱/ ٤٤ـ٤٦، علامه امینی مباحث متنوعی در زمینه روایات جعلی در مواضع مختلف الغدیر مطرح کرده‌اند، مراجعه شود به فهرست آن به نام: علی ضفاف الغدیر: ۲۱ـ۲۲ (الاختلاق والتزویر): ٦٤ـ٦٧ (التحریف والتصحیف): ١٤٤ـ١٤٩ (الغلوّ). و هم‌چنین مراجعه شود به الامام علي عليه السلام، رحمانی همدانی: ۵۵۵ـ۵۷۲ (استطراد في تحريف الكتب).

بررسی مفاد روایات هجوم

دربارهٔ دلالت روایات هجوم توجّه به چند نکته ضروری است:

برخی راویان آنچه را مشاهده کرده‌اند حکایت کرده‌اند؛ ولذا انبوه جمعیت از یک سو و برخورد شدید مهاجمان از سوی دیگر به گونه‌ای بوده است که همه مردم شاهد جوانب گوناگون این رخداد نبوده‌اند. از این‌رو نقل گوشه‌ای از این‌ماجرا به‌معنای انکار بقیه‌آن نیست؛ گواه‌این سخن را می‌توان در سخنانی که در این‌باره گفته شده است، شاهد بود:

برخی به ذکر تهدید اکتفا کرده‌اند و عده‌ای قصد سوزاندن را نیز یادآور شده‌اند و برخی دیگر به آتش کشیدن خانه را هم حکایت کرده‌اند و گروهی هم تهدید و تصمیم به سوزاندن و هم شعله‌ور شدن خانه فاطمه علیها السلام را روایت کرده‌اند.

با تأمل در این گفته‌ها می‌یابیم که منظور گروه اوّل و دوم آن است که مهاجمان تصمیم به سوزاندن خانه با ساکنان آن را داشته و تهدید آنان نیز در همین‌باره بوده است. و مقصود از روایاتی که به تشریح آتش‌سوزی پرداخته، همان سوزاندن درب خانه می‌باشد نه همهٔ خانه.

نکتهٔ دیگری که بدان باید توجّه داشت آن‌که مطالبی هم‌چون آوردن آتش و جمع‌آوری هیزم و تهدید نمودن حضرت زهرا علیها السلام ـ مبنی بر آتش زدن خانه با ساکنان آن ـ و... که از این روایتها به دست می‌آید، هر یک برای پرده‌برداری از چهره زشت آمران و مجریان این حرکت شوم کافی بوده و نام آنان را از جرگهٔ پیروان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قلم خواهد زد.

و اگر مانند جرم شناس آگاه ـ که به بررسی قرینه‌ها و شواهد در جنایتها پرداخته و حقیقت را یافته و مجریان را باز می‌شناسد ـ به دقت و بدون هر گونه تعصب و جمود به بررسی رواياتی که بزرگان اهل سنّت آن را نقل کرده‌اند، بپردازیم؛ خواهیم یافت که باور شیعه برخاسته از حقیقتی غیر قابل انکار است.

برخی در پی این سخن گفته‌اند: اهل سنّت روایات بسیاری ـ در فضیلت خلفا و غیر آن ـ نقل کرده‌اند که شما بدان ملتزم نمی‌شوید؛ حال چگونه برخی از روایات آنها را پذیرفته و بعضی را انکار می‌کنید؟!

در جواب باید گفت: آنان که از نعمت خرد بهره‌مندند اعتراف و اقرار هر کسی را بر علیه خودش می‌پذیرند؛ لیکن در آن‌جا که در جهت منافع خود سخنی داشته باشد، بدون دلیل و برهان نخواهند پذیرفت. ما نیز به روایاتی از اهل سنّت استدلال می‌کنیم که ـ بر خلاف عقیده آنها ـ باور شیعه را بازگو می‌دارد.

گفته‌اند: در لابلای برخی روایات مطالبی به چشم می‌خورد که قابل التزام نیست!

گوییم: تفکیک در حجیت امری شایع است؛ بدین معنا که هرگاه روایت معتبری متضمن مطلبی باشد که از دلیل دیگری غیر قابل التزام بودن آن را یافته‌ایم، در این موارد آن قسمت روایت استثنا شده و به بقیه آن استناد می‌شود. چنین روشی را در برخورد با روایات فقهی و کلامی و تاریخی و... می‌توان دید؛ که جهت مذکور موجب بی‌اعتبار شدن اصل روایت نشده است.

گفته دیگری که در این‌باره بـه مـیان آمـده است، آن‌کـه در بـرخـی احادیث سبب شـهادت حـضرت زهـرا عـلیها السـلام ضـربه‌های غـلاف شمشیر به دست قنفذ و به دستور عمر عنوان شـده است و در بـرخـی دیگر چنین آمده که این جنایت از شخص عمر به وقوع پیوسته است. هم‌چنین در روایات گوناگونی اسقاط جنین به عمر و یا قنفذ و یا خالد و یا مغیره منسوب می‌باشد.

جواب این‌که این احادیث هیچ گونه تعارضی با یکدیگر نـدارنـد؛ چون عمر از این جهت که مسبب اصلی این رویداد بوده و دیگران را بر این کار وادار و تشویق می‌نمود؛ در نتیجه می‌توان تمام این فجایع را به وی نسبت داد. چنانکه این سخن دربارهٔ ابوبکر نیز گفته خواهد شد.

علاوه بر این که هر گاه گروهی توطئه کنند و فردی را بـا هـمکاری یکدیگر به قتل رسانند، فرزند مقتول یکایک آنان را قاتل پدر خویش مـی‌شمارد و بـنا بـر دسـتورات اسـلامی مـی‌توانـد هـمهٔ آنـان را بـه خونخواهی مقتول قصاص کند؛ البتّه در صورتی که خون بهای آنان را ـ طبق دستوری که در شرع تعیین شده ـ پرداخت نماید. چرا که همگی در قتل دست داشته و قاتل محسوب می‌شوند.

زمان وقوع حادثهٔ هجوم

زمان یورش به خانه حضرت زهرا علیها السلام دقیقاً برای ما معلوم نیست؛ ولی با ملاحظهٔ قرائن، زمـان تـقریبی آن را مـی‌توان حـدس زد کـه در این‌جا به پاره‌ای از آن شواهد و قرائن اشاره‌ای داریم:

۱. چندین بار دنبال امیرمؤمنان علیه السلام فرستاده و در مرتبه اوّل حضرت را به مسجد بردند، ولی حضرت از بیعت امتناع ورزید[1] و در مرتبه دیگر عده‌ای از یاران حضرت بیرون آمده و زبیر نیز شمشیر کشیده به عمر حمله‌ور شد و در آخرین نوبت در خانه را به آتش کشیدند و با آزردن حضرت زهرا علیها السلام و به شهادت رسانیدن فرزند دلبندش به اجبار از مولیٰ علی علیه السلام بیعت گرفتند.

البتّه مرتبه دوّم و سوّم در یک روز و با فاصلهٔ زمانی بسیار کوتاه واقع شد.

دلیل این تعدد، امتناع حضرت از بیعت در مرتبهٔ اوّل و بیعت اجباری حضرت در مرتبهٔ اخیر می‌باشد.

۲. در روایات بسیاری وارد شده است: وقتی آن غاصبان و از خدا بی‌خبران امیرمؤمنان علیه السلام را جهت امر بیعت طلبیدند، حضرت در جوابشان فرمود: من اکنون مشغول جمع‌آوری و منظم کردن قرآن می‌باشم و تا این کار تمام نشود، هرگز از خانه خارج نخواهم شد. و یا این پاسخ را دیگران از جانب حضرت نقل می‌کردند.[2] و بدون شک

---

۱. مراجعه شود به: احتجاج: ۷۵؛ الایضاح، فضل بن شاذان: ۳۶۷؛ المسترشد: ۳۸۱.
ابن شهر آشوب مازندرانی در ضمن روایتی گوید: حضرت از پذیرفتن بیعت امتناع کرد و پس از بازگشت به منزل به جمع‌آوری قرآن مشغول شد. (مثالب النّواصب: ۱۳۹) در این روایت تصریح شده است به آنچه در متن آورده‌ایم.

۲. مراجعه شود به: تفسیر عیاشی: ۲/ ۶۶ـ۶۸، ۳۰۷ـ۳۰۸؛ اختصاص: ۱۸۵؛ کتاب سلیم: ۲۴۹؛ الامامة و السّیاسة: ۱/ ۱۹؛ الهدایة الکبری: ۱۳۸ـ۱۳۹؛ ۱۷۸ـ۱۷۹، ۴۰۶؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ۵۶؛ مختصر بصائر الدرجات: ۱۹۲؛ بحارالانوار: ۵۳/ ۱۸.

جمع‌آوری قرآن پس از فارغ شدن از غسل و دفن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است.[۱]

ولی در تعیین مقدار زمانی که حضرت از منزل خارج نشده و مشغول تدوین و تنظیم قرآن بودند، احتمالاتی وجود دارد:

احتمال اوّل: از روایتی که فرات کوفی از حضرت امام باقر علیه السلام نقل کرده است، چنین استفاده می‌شود که جمع قرآن سه روز طول کشیده باشد. ابن ندیم نیز بدین باور است.[۲]

بنابر این احتمال، روزهای چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایام جمع قرآن می‌باشد.

احتمال دوم: مطلبی است که از روایات خطبة الوسیله استفاده می‌شود؛ چون حضرت این خطبه را پس از تدوین و تنظیم قرآن ایراد فرموده‌اند، لذا از این روایات استفاده می‌شود که تدوین قرآن تا شش روز بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ادامه داشته و حضرت خطبه را در روز هفتم ایراد کرده‌اند.[۳]

احتمال سوم: از نسخهٔ دیگر خطبة الوسیله به دست می‌آید که روز

---

۱. تفسیر قمی: ۲ / ٤٥١؛ خصائص الأئمة علیهم السلام: ۷۳؛ طرف: ۲٦ـ۲۷؛ الصراط المستقیم: ۲ / ۹۳؛ مناقب: ۲ / ٤۰ ـ ٤۱ (به نقل از منابع شیعه وسنّی)؛ کامل بهائی: ۱ / ۳۰٤؛ سعد السعود: ۲۲۷ ـ ۲۲۸؛ برخی از عامه آن را در ضمن روایتی جعلی آورده‌اند، مراجعه شود به: شواهد التنزیل: ۱ / ۳٦ـ۳۸؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۷ و ٦ / ٤۰؛ کنز العمّال: ۲ / ٥۸۸ و ۱۳ / ۱۲۸.

۲. تفسیر فرات: ۳۹۸ـ۳۹۹؛ فهرست ابن ندیم: ۳۰.

۳. کافي: ۸ / ۱۷، توحید شیخ صدوق: ۷۳.

نهم آن خطبه ایراد شده است، پس جمع‌آوری قرآن تا روز هشتم به طول انجامیده است.[۱]

۳. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

> بعد از آن‌که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جان به جان‌آفرین تسلیم نمود، من به تنهایی عهده‌دار تغسیل و تکفین آن عزیز شدم و چون از آن فارغ شدم، سوگند خوردم که عبا بر دوش نیافکنده و از خانه بیرون نیایم، تا قرآن را تدوین و جمع‌آوری نمایم.
>
> پس از جمع‌آوری کتاب خدا، دست همسرم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین ـ علیهم السلام ـ را گرفته و نزد اهل بدر و آنهایی که دارای سابقه‌ای بودند (و از مقام و منزلت من نزد خدا و رسولش اطلاع کامل داشتند) رفتم و درخواست کمک کردم و آنها را به حقی که خداوند متعال برای من قرار داده بود قسم دادم...[۲]

چنانکه می‌بینید حضرت در این سخنان به سه امر مهم اشاره می‌فرماید:

کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

جمع‌آوری و تنظیم قرآن.

کمک خواستن از اصحاب.

آنچه از سیر در تاریخ به دست می‌آید این است که می‌بایست یاری خواستن آن حضرت از اصحاب پس از تدوین قرآن و قبل از آخرین حملهٔ وحشیانه عمال خلافت بوده باشد؛ چرا که حضرت بعد

---

۱. امالی شیخ طوسی ۱/ ۲٦۳؛ بحارالانوار: ٤/ ۲۲۱ و ۷۷/ ۳۸۲.

۲. کتاب‌سلیم: ۱۲۸؛ احتجاج: ۷۵، ۱۹۰؛ بحارالانوار: ۳۲۸/۲۲؛ ۱۹۱/۲۸؛ ٤۱۹/۲۹، ٤٦۸.

از این حمله بی‌رحمانه به اجبار بیعت را پذیرفت[1] و با پذیرفتن بیعت دیگر عملاً سکوت اختیار فرمود وبرای کمک‌خواهی وجهی باقی نخواهد ماند.[2]

با توجّه به آنچه ذکر شد به وضوح معلوم می‌شود که این حملهٔ وحشیانه پس از ایراد خطبة الوسیله و کمک‌خواهی آن حضرت از اصحاب واقع شده است.

در این‌جا جهت روشن‌تر شدن مطلب کلامی از مسعودی نقل می‌کنیم. مورّخ معروف مسعودی می‌گوید:

هنگامی که علی علیه السلام از دفن رسول خدا فارغ شد، از مردم

---

۱. چنانکه در روایات آمده است: به خدا قسم، أمیرمؤمنان علیه‌السلام بیعت نکرد مگر پس از آنکه دود داخل خانه‌اش شد (الشّافی: ۳/ ۲٤۱؛ تلخیص الشّافی: ۳/ ۷٦؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۳۹۰).
ویا این‌که: حضرت در حالی که دستش بسته و مشت کرده بود، بیعت نمود (الشّافی: ۳/ ۲٤٤؛ تلخیص الشّافی: ۳/ ۷۹؛ بحارالانوار: ۲۸/ ۳۹۳).
ومراجعه شود به تفسیر عیاشی: ۲/ ۳۰۸؛ المسترشد: ۳۷۸؛ کشف المحجة: ۱۸۰؛ بحارالانوار: ۳۰/ ۱۵؛ تاریخ طبری: ۳/ ۲۰۳، در تمام این مصادر تصریح شده که حضرت مجبور شدند بیعت کنند.

۲. مراجعه شود به کتاب سلیم: ۱۳۰ ـ ۱۳۱؛ بحارالانوار: ۲۹/ ٤۷۱.
این نکته شایان ذکر است که مستفاد از این روایت شریف این‌استکه تمام مواردی که امیرمؤمنان علیه‌السلام از مردم دعوت به یاری خویش یا مبارزه با سران حکومت نموده‌اند قبل از هجوم اخیر بوده است، و پس از آن چنانکه مطلبی فرموده باشند به جهت اتمام حجت بوده، چنانکه در قضیهٔ احتجاج دوازده نفر از اصحاب، به آنها می‌فرمایند: نزد ابوبکر رفته آنچه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اید، بازگو کنید تا تأکید حجت کرده باشید (و عذری برای او باقی نماند). مراجعه شود به بحارالانوار: ۲۸/ ۱۹۲.

دوری نموده و مشغول جمع‌آوری قرآن شد و بعد از تمام شدن قرآن آن را بر مردم عرض کرد و فرمود : «ای مردم این کتاب خدا (و برنامهٔ هدایت شما) است که طبق دستور و سفارش پیامبر خدا جمع‌آوری نموده و تدوین کردم .»

ولی آن غافلان در جواب گفتند :

آن را (نزد ما) بگذار و به دنبال کار خود برو .

و بعد از امتناع حضرت گفتند :

ما هیچ نیازی به تو و قرآنی که تدوین کرده‌ای نداریم .

علی علیه السلام با دوستان و یارانش به خانه بازگشتند .

ولی آنها گروهی را برای یورش به خانه حضرت گسیل داشتند ؛ مهاجمان درب‌خانه را به‌آتش‌کشیده وحضرت را به زور واجبار ازخانه بیرون آورده (و در برابر دیدگان او) چنان بین دیوار و در همسر مظلومه‌اش را فشار دادند که محسن عزیزش‌را ازدست‌داد.

در چنین اوضاع اسف‌باری آن یگانهٔ دوران را مجبور به بیعت با ابی‌بکر کردند .

ولی آن عزیز هم‌چنان امتناع می‌ورزید ، سرانجام حضرت را تهدید به قتل کرده و چون نتوانستند دست او را که مشت کرده بود ، باز کنند لذا ابوبکر دستش را به دست حضرت زده و همین را به عنوان بیعت پذیرفت .[1]

درروایتی‌که از جناب‌سلمان رضوان‌الله علیه نقل شده، چنین آمده است:

علی علیه السلام بعد از خاکسپاری رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

---

۱. اثبات الوصیة : ۱٤٥ ـ ۱٤٦ ؛ بحارالانوار : ۲۸ / ۳۰۸ ـ ۳۰۹(روایت خلاصه شد) .

به جمع‌آوری قرآن همت گماشت. ابوبکر جهت بیعت گرفتن از حضرت به دنبال او فرستاد. ولی حضرت در جواب فرمود: «تا تدوین وجمع‌آوری‌قرآن پایان نیابد، ازخانه بیرون‌نخواهم‌آمد.»

پس از چندین روز حضرت به مسجد آمد ـ در حالی که مردم گرد ابوبکر جمع شده بودند ـ با صدای بلند مردم را مخاطب قرار داده و فرمود:

«ای مردم... این کتاب خدا و قرآنی است که بر پیامبر شما نازل کرده که به دستور و وصیت آن حضرت تدوین و جمع‌آوری نمودم...»

در این لحظه عمر سکوت جمعیت را شکسته و گفت:

آنچه از قرآن نزد ماست برای ما کافی است و ما نیازی به قرآن تو نداریم.

حضرت (با شنیدن این کلمات بی‌ارزش) رو به خانه کردند.

در این لحظه عمر به ابی‌بکر گفت: دنبال او بفرست که بیاید و با تو بیعت کند.

ابی‌بکر هم گروهی را برای همین امر فرستاد، بین آنها و حضرت کلماتی رد و بدل شد و آنان بازگشتند و آن روز عمال خلافت متعرض حضرت نشدند.

در شب همان روز آن حضرت به همراه همسر مظلومه و دو فرزند عزیزش حسن و حسین علیهم السلام به قصد کمک‌خواهی به خانهٔ یاران رسول خدا رفت (کسانی که به خوبی می‌دانستند که علی علیه السلام چه جایگاهی نزد خدا و رسولش دارد) ولی در بین آن همه، فقط ما چهار نفر (یعنی: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر) به دعوت حضرت لبیک گفتیم و دیگران هیچگونه

عکس‌العملی نشان ندادند.
حضرت با دیدن این بی‌وفایی و بی‌اعتنایی مردم از آنها کناره گرفت وملازم خانه شد.
بعد از این واقعه ابی‌بکر عده‌ای را برای گرفتن بیعت از آن حضرت فرستاد.

ذیل این روایت سلمان جریان چگونگی هجوم و حمله به خانه امیرمؤمنان علیه السلام را ذکر می‌کند.[۱]

با توجّه به آنچه گذشت و بنابر این‌که حمله به خانهٔ حضرت بلافاصله پس از کمک خواهی حضرت واقع شده باشد، در تعیین زمان آخرین حمله احتمالاتی است که از اختلاف در تعیین زمان جمع‌آوری قرآن نشأت می‌گیرد:

الف) روز یکشنبه شش روز بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بنا بر روایت حضرت باقر علیه السلام.

ب) سه شنبه هشت روز پس از وفات که از خطبة الوسیله استفاده می‌شد.

ج) روز پنج شنبه ده روز بعد از وفات بنابر نسخه دوم خطبه.

شکوه و گلایهٔ اهل بیت علیهم السلام از جنایات مهاجمین

اهل بیت علیهم السلام در مقام برخورد با ظلم و ستم دستگاه حاکم دو عکس‌العمل بسیار کوبنده و افشا کننده داشتند: یکی گفتاری

---

۱. کتاب سلیم: ۸۲ـ۸۳؛ بحارالانوار: ۲۸ / ۲٦٤ـ۲٦۸.

و دیگری رفتاری.

این برخوردها گذشته از روشن کردن موضع آنان در برابر خلفا، حاکی از رفتار وحشیانه و کینه، حسادت، ظلم و جنایت آنها نسبت به اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

اما واکنش گفتاری همان کلمات و سخنانی بود که در قالب نظم و یا نثر در شکایت از دشمنان خود داشتند، چنانکه در روایات بسیاری از امیرمؤمنان و فاطمه زهرا علیهما السلام نقل شده است.

واکنش رفتاری اهل بیت علیهم السلام نیز گریه‌ها و ناله‌هایی است که حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داشت و هم‌چنین تشییع شبانه پیکر پاک آن حضرت و پنهان کردن تربت مطهرش به دست امیرمؤمنان علیه السلام که موجب شد عمر و ابی‌بکر موفق به خواندن نماز بر جنازهٔ آن حضرت نشوند.

گلایه امیرمؤمنان علیه السلام

اینک بخشهایی از کلمات جگرسوز مولی علی علیه السلام و دردِ دلهایی که در اوج تنهایی، بیان فرمودند، نقل می‌کنیم:

«اَللّٰهُمَّ إنّي أسْتَعديكَ عَلىٰ قُرَيْش، فَإنَّهُمْ ظَلَمُوني فِي الْحَجَر وَالمَدر.»

بار الها از تو می‌خواهم که مرا در مقابل ستمهای قریش یاری

فرمایی که در حقّم ستم نمودند...[۱]
هر کینه و دشمنی که قریش با رسول خدا داشت بعد از وفات آن حضرت با من جبران نمود.
و بعد از من هم این کینه‌ها را در حق فرزندانم آشکار خواهند کرد، مرا با قریش چکار؟![۲]
قریش برای از بین بردن رسول خدا نقشه‌ها ریخته و از هیچ ظلم و ستمی دریغ ننمودند، ولی چون من مانع (نیرنگها و نقشه‌های) آنها بودم، مرا بعد از وفاتش از پای در آوردند.[۳]
(ای خدای بزرگ... تو خود شاهدی که این جماعت چگونه حق مرا از من گرفته و) مرا در بین مردم خوار و ذلیل نمودند، و مرا از رسیدن به حقی که بعد از پسر عمویم برای من قرار دادی منع کردند و از هیچ تحقیر و استخفافی نسبت به من و اهل بیت من دریغ نورزیدند.[٤]
آنچه بعد از وفات رسول خدا بر سر ما آمد بر خاندان هیچ پیامبری نیامده بود (و مصائبی را که ما تحمل نمودیم اهل بیت هیچ پیامبری تحمل نکردند).[۵]

آن حضرت در بعضی از کلمات سوزناکش اشاره به علّتِ صبر

---

۱. مناقب: ۲/ ۱۱۵؛ بحارالانوار: ٤١/ ۵۱.
هم‌چنین مراجعه شود به: مناقب: ۲/ ۲۰٤؛ الصراط المستقیم: ۳/ ٤۲ـ٤۳، ۱۵۰؛ العدد القویة: ۱۸۹ـ۱۹۰؛ الغارات: ۲۰٤، ۳۹۲؛ کامل بهائی: ۲/ ٦۵؛ بحارالانوار: ۳۳/ ۵٦۹.
۲. شرح ابن ابی الحدید: ۲۰/ ۳۲۸.
۳. شرح ابن ابی الحدید: ۲۰/ ۲۹۸.
٤. مناقب: ۲/ ۲۰۱.
۵. کافی: ۸/ ٦۳.

و شکیبایی خویش بعد از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم می‌کند و می‌فرماید:

من دیدم که در این‌طوفان سهمگین وحوادث تلخ، یار ویاوری جز اهل‌بیت وخانواده‌ام ندارم، لذا نخواستم آنها را درخطر اندازم. در پی آن در حالی که خار و خاشاک به چشم و استخوان در گلو داشتم، دیدهٔ خود بر هم نهاده و آب گلوی خویش فرو بردم و با این همه دشواری صبر نمودم و خشم خود را فرو بردم و در مقابل مشکلاتی که از حنظل تلخ‌تر و از تیری که بر قلب نشیند سخت‌تر بود، با تمام نیرو صبر نمودم.[1]

روزی امیرمؤمنان علیه السلام مشغول ایراد خطبه بودند که بادیه‌نشینی فریاد برآورد: ای مردم بر من ظلم شده است. و به قصد دادخواهی به محضر حضرت رسید.

آن حضرت او را فرا خواند و فرمود:

ای مرد به تو فقط یک ظلم شده است، ولی با من به اندازهٔ همهٔ کلوخهای زمین و به عدد مویی که در بدن همه حیوانات می‌باشد، ظلم شده است.[2]

و بنابر برخی روایات حضرت فرمود:

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۱۰۹/۱۱، هم‌چنین مراجعه شود به ۱۰۳/٤ و ٩٦/٦ و ۳۰۵/۹؛ کشف المحجة: ۱۸۰؛ بحارالانوار: ۱۵/۳۰؛ نوادر الاخبار، فیض کاشانی: ۱۹۸ـ۱۹۹؛ نهج البلاغة: ۱۲، ۷۷، ۱۰٦، خطبه‌های: ۲٦، ۱۷۲، ۲۱۷.

۲. و بنابر نقلی فرمود: به عدد همهٔ سنگها و به اندازهٔ دانه‌های باران.

من هم مظلوم و ستمدیده‌ام، بیا تا در حق کسانی که به ما ظلم نموده و حقمان را نادیده گرفتند، نفرین نماییم.[1]

در روایتی دیگر آمده است که حضرت فرمود:

ای مرد ظلمی که به من شده است به مراتب از ظلمی که در حق تو نموده‌اند، بالاتر است... هیچ خانه‌ای از عرب نمی‌یابی که در ظلم به من شریک نباشد، من تا حال ـ که در مقابل تو نشسته‌ام ـ همیشه مظلوم بوده‌ام.[2]

و فرمود:

بعد از وفات پیامبر ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ همیشه مظلوم بوده‌ام.[3]
از آن هنگام که از مادر زاده شدم، مظلوم بوده‌ام.[4]

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۱۰٦/٤؛ مناقب: ۱۱۵/۲؛ الشّافی: ۲۲۳/۳؛ تلخیص الشّافی: ٤۸/۳؛ بحارالانوار: ۳۷۳/۲۸.

۲. خرائج: ۱۸۰؛ بحارالانوار: ۱۸۷/٤۲.

۳. در برخی از روایات بجای «مظلوم» الفاظ: مقهور ومغلوب ومانند آن وارد شده است، مراجعه شود به: کامل بهائی: ۲۱۰/۱، ۳۰۳، ۳۲۸ و ۱۳۱/۲؛ ارشادالقلوب: ۳۹۵؛ الامامة والسّیاسة: ٤۹/۱؛ تقریب المعارف: ۲۳۷؛ الصراط المستقیم: ٤۱/۳ـ٤۲، ۱۱٤؛ مناقب: ۱۱۵/۲؛ الشّافی: ۲۲۳/۳؛ تلخیص الشّافی: ٤۸/۳؛ خصائص الائمة ﷺ: ۹۹؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲۲۳/۱ و ۲۸٦/۱۰ و ۲۸۳/۲۰؛ نهج البلاغة: ۷ خطبه: ٦؛ بحارالانوار: ۳۷۲/۲۸ و ٤۱۷/۲۹، ۵۷۸ و ۱۳۵/۳۲ و ۵/٤۱، ۵۱ و ۱۸۷/٤۲.

٤. فضائل، شاذان قمی: ۱۳۰؛ علل الشّرائع: ٤۵؛ بحارالانوار: ٦۲/۲۷، ۲۰۸ و ۲۲۸/٦۷.

در بعضی روایات تعبیرهایی شبیه جملهٔ مذکور نیز دیده می‌شود، مراجعه شود به: مناقب: ۱۲۲/۲؛ شرح ابن ابی الحدید: ۲۸۳/۲۰؛ بحارالانوار: ۲۰۷/۲۷ و ۵/٤۱.

حتی آن حضرت در زمان خلافت خویش هم که برفراز منبر خطبه ایراد می‌فرمود از این مظلومیت یاد می‌کرد.

او همیشه در خطبه‌ها آخرین جمله‌هایش یادآور همین مظلومیت بود و می‌فرمود:

من پس از وفات رسول خدا همیشه مظلوم بوده‌ام.[۱]

در بسیاری از منابع آمده است که حضرت می‌فرمود:

اولین کسی که در محکمهٔ عدل خدا برای دادخواهی بپاخیزد[۲] من می‌باشم.[۳]

هیچ‌کس مبتلا به مصائب و مشکلات من نشد و هیچ‌کس مانند من از مردمان زمان خویش ستم ندید.

---

۱. مناقب: ۱۱۵/۲؛ احتجاج: ۱۹۰؛ الصراط المستقیم: ۱۵۰/۳؛ الشّافی: ۲۲۳/۳؛ تلخیص الشّافی: ۴۹/۳؛ کتاب سلیم: ۱۲۷؛ ۱۸۱؛ بحارالانوار: ۳۷۳/۲۸ و ۴۱۹/۲۹، ٤٦٧ و ۱٤۲/۳۳ـ۱٤۳ و ٥۱/٤٤.

۲. و بنابر بعضی از روایات: محشور شود.

۳. صحیح بخاری: ٦/٥، ۲٤۲؛ جواهر المطالب: ٤۹/۱؛ الریاض النضرة: ٥۸۱؛ کنزالعمّال: ٤۷۲/۲؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱۷۰/٦؛ مناقب، کلابی: ٤۳۲؛ مناقب ابن مغازلی: ۲٦٥ (حاشیه) شواهد التنزیل: ٥۰۳/۱؛ مستدرک حاکم: ۳۸٦/۲، و حکم به صحّت آن کرده است.

و از کتب شیعه مراجعه شود به: کامل بهائی: ۸۷/۲؛ مناقب: ۲۰٤/۳؛ الصّراط المستقیم: ۲۸۹/۱ و ٤۲/۳؛ تأویل الایات: ۳۳۰؛ العمده، ابن بطریق: ۳۱۱؛ بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله: ۲٦۳؛ سعد السعود: ۱۰۲، بحارالانوار: ۳۱۲/۱۹ـ۳۱۳ و ۳۷٤/۲۸ و ٥۷۸/۲۹ و ۲۲/۳٦، ۱۲۸ و ۲٤۳/۳۹.

سپس حضرت از یادآوری آن مصائب گریه می‌کرد.[۱]

اگر عمویم حمزه و برادرم جعفر زنده بودند، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز با ابی‌بکر بیعت نمی‌کردم. امّا چه کنم که مبتلا به مصاحبت دو تازه مسلمان ـ عقیل و عباس ـ شدم. و نخواستم در این تنهایی خانوادهٔ خویش را به خطر اندازم.[۲]

ما را با قریش چکار؟! این جماعت دنیا را به اسم ما بلعیدند. ولی (با کمال بی‌شرمی ما را همچون مرکبی راهوار دانسته و) بر گردن ما سوار شدند (و از هیچ ظلم و ستمی در حق ما دریغ نکردند) راستی چقدر عجیب‌است: اسمی‌با این‌همه عظمت ومسمّایی چنین ذلیل!![۳]

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۱۰۳/٤ و مراجعه شود به انساب الأشراف: ۱۷۷/۲ (چاپ دارالفکر: ٤۰۲/۲).

۲. کشف المحجة: ۱۸۰؛ بحارالانوار: ۱٥/۳۰؛ نوادر الاخبار، فیض: ۱۹۸ـ۱۹۹.

۳. شرح ابن ابی الحدید: ۳۰۸/۲۰.

در تظلم أمیرمؤمنان علیه السلام بعضی از علما فصل مستقلی تشکیل داده‌اند، مانند حلبی در تقریب المعارف: ۲۳۷؛ بیاضی در الصراط المستقیم: ٤۱/۲؛ علامهٔ مجلسی در بحارالانوار: ٤۹۷/۲۹. برای دستیابی به بقیهٔ روایات مراجعه شود به: جمل، شیخ مفید: ۱۷۰؛ تقریب المعارف: ۳۲۹ـ ۳۳۰؛ احتجاج: ۹٥، ۱۹۰؛ نهج البلاغة: ٥ خطبهٔ شقشقیه(مصادر آن در الغدیر: ۸۲/۷ـ۸٥)، ص: ۱٤٥، نامهٔ: ٦۲، ص: ۱۳۰، نامهٔ: ۳٦؛ الاستیعاب: ٤۹۰/۱ (ترجمهٔ رفاعة بن رافع)؛ ارشاد: ۲۸٤/۱؛ الشّافی: ۲٤۳/۳ـ۲٤٤؛ تلخیص الشافي: ۷۸/۳ـ۷۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱۸۷/۲؛ الامامة والسّیاسة: ٥٤/۱؛ العدد القویة: ۱۸۹ـ ۲۰۰؛ مثالب النّواصب: ۱٤٤ـ۱٤۸؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱٥۱/۱ و ۱۰٤/٤ـ۱۰۸ و ۱٤/٦ و ٥۱/۹، ٥٤ و ۳۰۷/۲۰، ۳۲٦؛ بحارالانوار: ۲۸٤/۲۲ و ٥٥۸/۲۹، ٦۲۱، ٦۲۸ و ۳٥۷/۳۱ و ۲۸٤/٤۹.

اشاره

در زیارتی که از ناحیهٔ مقدسهٔ حضرت هادی علیه السلام وارد شده است، خطاب به جدش می‌فرماید:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَأَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّه.»[۱]

گواهی می‌دهم که تو اولین مظلوم و اولین کسی هستی که حقش را غصب کردند.

ابوذر غفاری از علی علیه السلام به عنوان شیخ مظلوم یاد می‌کرد.[۲]

مقداد ابن اسود می‌گوید:

ظلمی که اهل بیت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم بعد از وفات آن حضرت از دشمنان دیدند، مانند آن را ندیده و در هیچجا سراغ ندارم.[۳]

و نکتهٔ جالب‌تر این که شخص عمر ـ در ضمن کلامی به ابن عباس ـ اشاره به همین مطلب نموده و می‌گوید:

---

۱. کامل الزّیارات: ۴۱، ۴۵؛ کافی: ۵۶۹/۴؛ فرحة الغري: ۱۱۱؛ بحارالانوار: ۲۶۵/۱۰۰؛ در زیارات دیگر نیز مظلومیت آن حضرت مورد توجّه واقع شده است مراجعه شود به: فقیه: ۵۸۶/۲؛ تهذیب ۲۸/۶؛ مصباح المتهجّد: ۷۴۵؛ البلد الامین: ۲۹۴؛ بحارالانوار: ۲۹۴/۱۰۰، ۳۲۰، ۳۳۷.

۲. کشف الغمّة: ۳۴۴/۱؛ طرائف: ۲۴؛ الیقین: ۱۴۴؛ بحارالانوار: ۴۳۲/۲۲ و ۳۷۴/۲۸.

۳. مروج الذّهب: ۳۴۳/۲؛ تاریخ طبری: ۲۳۳/۴؛ کامل ابن اثیر: ۷۱/۳؛ ومراجعه شود به: امالی شیخ طوسی: ۱۹۴/۱؛ امالی شیخ مفید: ۱۶۹؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱۹۴/۱ و ۵۶/۹؛ بحارالانوار: ۴۳۹/۲۲.

«ما أظُنُّ صاحِبَكَ إلّا مَظْلُوماً.»[۱]
در مورد علی چیزی جز این فکر نمی‌کنم که او مظلوم واقع شد.

اعتراض فاطمه علیها السلام

مورّخ شهیر یعقوبی جریان عیادت عده‌ای از زنان مدینه را از حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها نقل می‌کند. در این ملاقات حضرت خطاب بـه آنها جملاتی دارد که پرده از مظلومیّت و اوج غربت اهل بیت علیهم السلام پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برمی‌دارد.
او می‌گوید:

> عده‌ای از زنان پیامبر و جماعتی از زنان قریش بـرای عـیادت بـه خدمت حضرت رسیدند. وقتی آنها جویای حال حضرت شدند. در جوابشان فرمود:
> «به خدا سوگند، از دنیای شما بیزار و از دوری شما خوشحالم. در حالی به دیدار خداوند متعال و ملاقات پدرم نایل می‌شوم که از شما حسرتها به‌دل داشته (واز بی‌وفایی‌های شما سخت غمگینم) حق من مراعات نشد و به عهدی که راجع به من بسته شده بـود، وفا نشد.
> آن همه سفارشات پدرم دربارهٔ ما نادیده گرفته شد و حرمت ما رعایت نشد.»[۲]

---

۱. کشف الیقین: ۱۷۵؛ بحارالانوار: ۱۲۵/۴۰؛ نظیرش در شرح ابن ابی الحـدید: ۴۵/۶ و ۴۶/۱۲.
۲. تاریخ یعقوبی: ۱۱۵/۲.

سوز دل آن حضرت از همه بیشتر در خطبهٔ فدکیه نمودار می‌باشد؛ این خطبه را بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی در کتب معتبر خود نقل نموده‌اند.

ما به نکته‌هایی از این خطبه اشاره نموده و قضاوت و داوری را به وجدانهای سلیم و قلوب آگاهی که زنگار عصبیت آنها را مکدر نکرده است، وا می‌نهیم. حضرت فرمود:

بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نفاق در میان شما آشکار و دین خدا در بین شما کهنه و بی‌ارزش گردید.
شیطان شما را ندا داد (شما هم لبیک‌گویان به فرمان او در آمدید) و دریافت که شما سراپا گوش به فرمان اویید.
هنوز پیامبر به خاک سپرده نشده بود که خود را پیش انداخته و برای به دست آوردن مقام و منصب دست به کار شدید، به این بهانه که ما از فتنه (و تفرقه) می‌ترسیم؛ (ولی بدانید که در فتنه سقوط کرده‌اید!)
آیا می‌پندارید که ما را از رسول خدا ارثی نیست؟!
ای پسر ابی قحافه: آیا رواست که تو از پدرت میراث بری و من از ارث پدرم محروم باشم؟!
(به خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) افترا بستی.

سپس رو به جماعت انصار کرده و فرمود:

چرا شما از یاری من دست کشیدید و در حقم کوتاهی نمودید؟!
آیا نشنیدید که رسول خدا فرمود:
«المَرءُ یُحفظ فی وُلده.»

حفظ حرمت شخص به این است که فرزندان او نیز احترام شده و حقوقشان رعایت گردد.
آیا پیامبر که از دنیا رفت، بایستی دین او را ضایع کنید؟!
پس از او حرمت او را هتک نموده و به دخترش ـ که به واسطهٔ او محترم بود ـ اهانت کنید.
آری این فتنه و مصیبتی است که در قرآن به آن اشاره شده است:
﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللّٰهَ شَيْئاً.﴾
بدانید که آنچه گفتم اظهار نفرت و خشمی است که از شما به دل دارم... و اتمام حجتی است برای شما...

فاطمه زهرا سلام الله علیها در بین خطبه متوجه مزار پدر بزرگوار شد و با آهی جگرسوز اشعاری قرائت فرمود:

پدر پس‌از تو شدائد ناگواری پیش‌آمد که اگر توبودی چنین‌نمی‌شد.
پدر جان بعد از تو مانند زمین بی‌باران شدیم.
پدر جان ببین که چگونه قوم تو شیوهٔ انحراف و جهالت پیش گرفته (و چسان سفارشات تو را فراموش کردند).
ای کاش ما قبل از تو[1] مرده بودیم.
دشمنان بعد از تو کینه‌های نهفته را (به بدترین) وجه ظاهر کردند، و از هیچ تحقیری دریغ نکرده و حق مسلّم ما را

---

۱. در بعضی از نسخه‌ها «پس از تو» آمده است.

به یغما بردند.[1]

---

۱. کسانی که خطبه یا قسمتی از آن را آورده‌اند: احمد بن طاهر أبی طیفور ـ متوفّی ۲۸۰ هـ ـ در بلاغات النساء: ۲۳؛ ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری ـ متوفّی ۳۲۳ هـ ـ در السّقیفه و فدک، از او شرح ابن ابی الحدید: ۱٦ / ۲۱۱ ـ ۲۱۳؛ کشف الغمة: ۱ / ٤٨٠؛ قاضی نعمان مغربی ـ متوفّی ۳٦۳ هـ ـ در شرح الاخبار: ۳ / ۳٤؛ شیخ صدوق ـ متوفّی ۳۸۱ هـ ـ در فقیه: ۳ / ۳۷۲؛ علل الشرایع: ۲٤۸؛ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه ـ متوفّی ٤۱۰ هـ ـ در کتاب مناقب، از او شیخ أسعد در الفائق عن الاربعین، از او طرائف: ۲٦۳؛ وزیرآبی ـ متوفّی ٤۲۱ هـ ـ در نثر الدرّ: ٤ / ۸ ـ ۱۳؛ ابن عبدون ـ متوفّی ٤۲۳ هـ ـ در تفسیر خطبة فاطمة الزهراء عليها السلام (مراجعه شود به الذریعه: ٤ / ۳٤۸)؛ سید مرتضی ـ متوفّی ٤۳٦ هـ ـ در الشّافی: ٤ / ٦۹ ـ ۷۷؛ شیخ طوسی ـ متوفّی ٤٦۰ هـ ـ در تلخیص الشّافی: ۳ / ۱٤۰ ـ ۱٤٥؛ طبری امامی ـ قرن پنجم ـ در دلائل الامامة: ۳۰ ـ ۳۹ (چاپ جدید: ۱۰۹)؛ خطیب خوارزمی ـ متوفّی ٥٦۸ هـ ـ در مقتل: ۱ / ۷۷؛ ابن شهر آشوب مازندرانی ـ متوفّی ٥۸۸ هـ ـ در مناقب: ۲ / ۲۰٦ ـ ۲۰۸؛ مثالب: ۱٥۲ ـ ۱٥۳، ۲۲٦ ـ ۲۲۷؛ شیخ هاشم بن محمد ـ قرن ششم ـ در مصابح الانوار: ۲٤۷ ـ ۲٥۲ (مخطوط)؛ شیخ طبرسی ـ قرن ششم ـ در احتجاج: ۹۷ ـ ۱۰٤؛ ابن اثیر ـ متوفّی ٦۰٦ هـ ـ در منال الطالب: ٥۰۱ ـ ٥۰۷؛ سبط بن جوزی ـ متوفّی ٦٥٤ هـ ـ در تذکرة الخواص: ۳۱۷؛ حسینی زیدی ـ متوفّی ٦۷۰ هـ ـ در انوار الیقین: ۲۷٦ ـ ۲۷۸؛ ابن میثم بحرانی ـ متوفّی ٦۷۹ هـ ـ در شرح نهج البلاغة: ٥ / ۱۰٥ به نقل از قدمای اهل سنّت؛ شیخ جمال‌الدین شامی ـ قرن هفتم ـ در الدر النّظیم: ٤٦۰ ـ ٤٦٥؛ باعونی شافعی ـ متوفّی ۸۷۱ هـ ـ در جواهر المطالب: ۱ / ۱٥٥ ـ ۱٦٤؛ علامه مجلسی ـ متوفّی ۱۱۱۱ هـ ـ در بحارالانوار: ۲۹ / ۲۲۰ ـ ۲٤٥؛ شیخ عبدالله بحرانی در عوالم: ۱۱ / ٤٦۷.

کسانی که به خطبه اشاره کرده و یا جملهٔ کوتاهی از آن را آورده‌اند: خلیل بن احمد فراهیدی ـ متوفّی ۱۷٥ هـ ـ در کتاب العین: ۸ / ۳۲۳؛ هادی زیدی ـ متوفّی ۲۸۹ هـ ـ در تثبیت الامامة: ۳۰؛ یعقوبی ـ متوفّی ۲۹۲ هـ ـ در تاریخ: ۲ / ۱۲۷؛ عبدالرحمن بن عیسی الهمذانی ـ متوفّی ۳۲۷ هـ ـ در الالفاظ الکتابیة: ٦٥؛ مسعودی ـ متوفّی ۳٤٦ هـ ـ در مروج الذهب: ۲ / ۳۰٤، قاضی نعمان ـ متوفّی ۳٦۳ هـ ـ از المعزّلدین الله خلیفهٔ اسماعیلی ⇦

اشک و آه فاطمه سلام الله علیها

یکی از شیوه‌های فاطمه سلام الله علیها برای رسواسازی دشمنان و بیان مخالفت خویش با دستگاه خلافت گریه‌های مستمر و شبانه‌روزی حضرتش بود که مخالفان را پریشان ساخته بود؛ چرا که مردم یکی از دو دسته بودند:

یا بر او ظلم کرده بودند و یا در برابر ستم‌پیشگان بر حضرتش سکوت اختیار نموده بودند.

این گریه‌ها برای آنان عذاب وجدانی شدید و آنها را تحمل شنیدن این ناله‌های جگرسوز ناممکن بود.

⇨ ـمتوفّی ۳٦٥هـ ـدر المجالس والمسایرات: ۱۱۲ـ۱۱۳؛ زمخشری ـمتوفّی ٥۳۸هـ ـدر الفائق: ۳/ ۳۳۱؛ ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی ـمتوفّی ٥۹۷هـ ـدر غریب الحدیث: ۲/ ۳۳۳؛ ابومحمد یمنی ـ قرن ششم ـدر عقاید الثلاث والسبعین فرقه: ۱/ ۱۳۳؛ مؤلف کتاب ألقاب الرّسول وعترته علیهم السلام ـ قرن ششم ـ: ٤۱؛ ابن أثیر ـمتوفّی ٦۰٦هـ ـدر النّهایة: ٤/ ۲۷۳؛ ابن منظور ـمتوفّی ۷۱۱هـ ـدر لسان العرب: ۱۲/ ۲٤۸.

منابع اشعاری که حضرت قرائت فرمودند: غریب الحدیث، ابن قتیبه: ۱/ ٥۹۰؛ العقد الفرید: ۳/ ۲۳۸؛ تفسیر قمّی: ۲/ ۱٥۷؛ کافی: ۸/ ۳۷٥؛ الهدایة الکبری: ٤۰٦؛ مروج الذهب: ۲/ ۳۰٤، البدء والتاریخ: ٥/ ٦۸؛ امالی شیخ مفید: ٤۰ـ٤۱؛ الفائق، زمخشری: ٤/ ۱۱٦؛ مناقب: ۲/ ۲۰۸ـ۲۰۹؛ مثالب: ۱۳٥؛ احتجاج: ۹۲ـ۹۳؛ نهایه ابن اثیر: ٥/ ۲۷۷؛ نهایة الارب: ٥/ ۱٦۸ـ۱٦۹؛ مختصر بصائر الدرجات: ۱۹۲؛ مجمع الزوائد: ۹/ ۳۹، وسیلة الاسلام ابن قنفذ: ۱۱۹؛ نهایة التنویه: ۱۳۲؛ نسمة السحر: ۲/ ٤۷۲. و در این‌که این اشعار را چه کسی سروده است اختلاف نظر وجود دارد، مراجعه شود به: شرح ابن ابی الحدید: ۲/ ٥۰ و ٦/ ٤۳؛ الاصول السّتة عشر: ۹۳ـ۹٥؛ طبقات ابن سعد: جلد۲، قسمت دوم، ص: ۹۷؛ البیان والتبیین: ۳/ ۳٦۳؛ مجمع الزّوائد: ۹/ ۳۹؛ الاصابة: ۷/ ۷٤٥(چاپ دار الجیل)؛ الهدایة الکبری: ٤۰٦؛ مختصر البصائر: ۱۹۲، حلیة الابرار: ۲/ ٦٦۷؛ بحارالانوار: ٥۳/ ۱۷ـ۱۸.

زهرا سلام الله علیها در این مدت کوتاه بر اثر گریه‌های فراوان و مستمر یکی از بکّائین (گریه کنندگان بسیار) روزگار به شمار رفت که گریه آنها قطع نگردید.

حضرت صادق علیه السلام در شمار بکّائین فرمود:

> فاطمه سلام الله علیها آن‌قدر بر پدر گریست که اهل مدینه به حضرتش گفتند: تو ما را اذیت می‌کنی. به همین جهت حضرت به مزار شهدا رفته و آن‌جا گریه می‌کرد.[۱]

ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه می‌گوید: برخی گویند: فاطمه سلام الله علیها این گریه‌ها را با اظهار تظلم و شکوه آمیخته و ظلمهایی که از طرف عده‌ای بر او شده بود، گوشزد می‌کرد. خدا بهتر می‌داند!

شیعیان می‌گویند: عده‌ای از صحابه از این گریه‌های طولانی ناراحت شده و او را نهی کردند! بلکه از حضرت خواستند که برای گریه کردن از مجاورت مسجد دور شده و به اطراف مدینه برود.[۲]

فضهٔ خادمه در ضمن روایتی طولانی به شرح گریه‌های حضرت می‌پردازد و پرده از برخی مصائب آن مظلومه برمی‌دارد، او می‌گوید:

---

۱. امالی شیخ صدوق: ۱٤۱؛ خصال: ۲۷۲؛ مناقب: ۳۲۲/۳؛ روضة الواعظین: ۱۷۰، ٤۵۰ ـ ٤۵۱؛ کشف الغمّة: ٤۹۸/۱؛ مکارم الاخلاق: ۳۱۵ ـ ۳۱٦؛ ارشاد القلوب: ۹۵؛ بحارالانوار: ۳۵/٤۳، ۱۵۵.

۲. شرح ابن ابی الحدید: ٤۳/۱۳؛ ومراجعه شود به کتاب النقض: ۳۱۷ (چاپ دیگر: ۲۹۸)؛ بحرالأنساب: ٤ (ترجمهٔ فارسی، مخطوط آستان‌قدس)؛ حبیب‌السیر: ٤۳٤/۱.

فاطمه سلام الله علیها از فرط گریه‌های بسیار و ناله‌های مستمری که داشت از حال رفته و بیهوش بر روی زمین افتاد؛ وقتی به هوش آمد، خطاب به پدر عزیزش می‌گفت:

(پدر جان) دگر تواناییم تمام گشت، دشمن‌شاد شدم و غم و اندوه مرا خواهد کشت...

یٰا أَبَتٰاه! أَمْسَیْنٰا بَعدَكَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفینَ، یٰاأَبَتٰاه! أَصْبَحَتِ النّٰاسُ عَنّٰا مُعْرِضینَ،وَلَقَدْ کُنّٰا بِكَ مُعَظَّمینَ فِي النّٰاسِ غَیْرُ مُسْتَضْعَفینَ، فَأَيُّ دَمْعَةٍ لِفِرٰاقِكَ لٰا تَنْهَمِلُ، وَ أَيُّ حُزْنٍ بَعدَكَ عَلَیْكَ لٰا یَتَّصِلُ، وَأَيُّ جَفْنٍ بَعَدكَ بِالنَّومِ یَکْتَحِل...

آه ای پدر! بعد از تو ما را ناتوان شمردند.
پدر! پس از تو مردم از ما روی‌گردان شدند.
ما به واسطه تو در میان مردم عزیز بودیم و کسی ما را خوار نمی‌شمرد.
پس چگونه اشک ما (پیوسته) جاری نگردد؟!
چرا غم و اندوهمان همیشگی نباشد؟!
و چگونه بعد از تو خواب راحت داشته باشیم؟!

سپس آهی کشید و چنان ناله جگرسوزی سر داد که گمان کردم که روح از بدن او مفارقت کرده است.

پس از آن کارش شب و روز گریه بود؛ عده‌ای از شیوخ و بزرگان مدینه به محضر علی علیه السلام رسیده عرضه داشتند که ما از گریه فاطمه بی‌قراریم، نه شب استراحتی داریم و نه روز می‌توانیم به دنبال کاری

رویم؛ به او بفرما که یا شب گریه کند و یا روز.

حضرت نزد فاطمه علیها السلام آمد و گفتهٔ آنها را به آن حضرت رسانید. ولی فاطمه سلام الله علیها پاسخ داد:

> به آنها بگو که من جز مدتی قلیل در بین آنها نخواهم بود، به خدا سوگند که دست از گریه بر پدرم بر نخواهم داشت تا اینکه به او ملحق شوم.

در پی همین اعتراضات آنها، امیرمؤمنان علیه السلام برای همسر مظلومه‌اش مکانی را در بقیع در نظر گرفت ـ که به نام بیت الاحزان معروف شد ـ و فاطمه سلام الله علیها همراه امام حسن و امام حسین علیهما السلام به این مکان رفته و می‌گریست.[1]

اشعاری که از فاطمه سلام الله علیها در کتب عامّه و خاصّه ثبت شده است، روشنگر این مظلومیّت و حاکی از شکوه‌های اوست، از آن میان به نمونه‌های ذیل توجّه کنید:

«صُبَّتْ عَلَيَّ مَصٰائِبُ لَوْ أَنَّهٰا
صُبَّتْ عَلَى الأَيّٰامِ صِرْنَ لَيٰالِيا»[2]

> پدر جان!
> پس از تو مصائبی به سویم سرازیر شد که اگر بر روزها وارد می‌شدند، روزها به شب مبدّل می‌شد.

---

۱. بحارالانوار: ۴۳/ ۱۷۵ ـ ۱۷۸.

۲. مغنی، ابن قدامه: ۲/ ۴۱۱؛ شرح کبیر: ۲/ ۴۳۰؛ نهایة الارب: ۱۸/ ۴۰۳؛ الوفا بأحوال المصطفی صلّی الله علیه و آله: ۲/ ۸۰۲، و در کتب شیعه: روضة الواعظین: ۷۵؛ مناقب: ۱/ ۲۰۸؛ الغدیر: ۵/ ۱۴۷؛ احقاق الحق: ۲۵/ ۵۱۹ ـ ۵۲۵.

و یا اشعار دیگر:

پدر جان! تو بسان کوهی محکم بودی که من به آن پناه می‌بردم.
تو رفتی و من تنها ماندم، مانند برهنه‌ای که در زیر آفتاب سوزان مانده باشد.
تا تو را داشتم عزیز و سربلند بودم، تو پناهگاه و پشتیبان من بودی.
امروز باید در برابر کسانی که در زمان تو خوار و ذلیل بودند، خضوع کرده و از آنها بترسم (و چون یار و یاوری ندارم باید در مقابل آنها سکوت نموده) و با کف دست خویش ظالمین را از خود دور نمایم.
وهنگامی که پرندهٔ شب با صدایی حزین ناله سر می‌دهد، من نیز با ناله‌های دلسوزش هم‌ناله شوم.[1]

دفن شبانه

بدون تردید دفن شبانه فاطمهٔ زهرا علیها السلام که به دست امیر مؤمنان علی علیه السلام صورت گرفت، به وصیت خود آن حضرت بوده

---

۱. اتحاف السّائل، مناوی: ۱۰۴؛ عیون الاثر: ۲/۴۳؛ التّذکرة الفخریّة: ۴۵؛ مناقب: ۱/۲۴۲ـ۲۴۳ (با قدری اختلاف).

قدکنتَ لي جبلاً ألوذ بظلّه ... فترکتنی أمشي لأجرد ضاحي
قدكنتُ ذات حمية ما عشت لي ... أمشي البراز وكنتَ أنت جناحي
فاليوم أخضع للذليل وأتقي ... منه وأدفع ظالمي بالراح
واذا دعت قمرية شجناً لها ... ليلاً على فتن دعوت صياحي

است.[1]

۱. در مورد به خاک سپرده شدن شبانهٔ حضرت، ویا وصیت آن حضرت بـه ایـن مـطلب مراجعه شود به: مجمع الزوائد: ۹/ ۲۲۱؛ سنن بیهقي: ۳/۳۹٦ و ٤/ ۲۹، ۳۱؛ مختصر تاریخ دمشق: ۲/ ۲۷۰؛ الجوهرة، تلمساني: ۱۸؛ سیر اعلام النبلاء: ۲/ ۹۳، ۱۲۷، ۱۲۸؛ صفوة الصفوة: ۱٤۲؛ ذخائر العقبی: ٥٤؛ البدایة والنّهایة: ٥/ ۳۰۷؛ مرآة الجنان: ۱/ ٦۱؛ شذرات الذهب: ۱/ ۱٥؛ حـلیة الأولیـاء: ۲/ ٤۲؛ تـهذیب التـهذیب: ۱۲/ ٤٤۱ ـ ٤٤۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی: ۲۲/ ۳۹۸ ـ ۳٤۰؛ طبقات ابن سعد: ۸/ ۱۹؛ الاصابة: ٤/ ۳۸۰؛ اسد الغابة: ٥/ ٤۲٥؛ التنبیه والاشـراف: ۲٤۹؛ تـاریخ أبـي زرعـة الدمشـقي: ۱/ ۲۹۰؛ الآحـاد والمـثاني: ٥/ ۳٥٤ ـ ۳٥٥؛ الفـصول المـهمة: ۱۳۱؛ ارشـاد السـاری: ۱/ ۳۰٦؛ تلخیص التحبیر: ٥/ ۲۷۳؛ استیعاب: ٤/ ۳۷۹ (حاشیه الاصابة)؛ نـزل الابـرار: ۱۳٤؛ شرح مواهب، زرقانی: ۳/ ۲۰۷؛ اسعاف الراغبین: ۸۹ ـ ۹۰؛ تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۱٥؛ کنز العمّال: ۱۳/ ٦۸۷؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۲/ ۳٥۲؛ مقتل، خوارزمی: ۱/ ۸۳؛ تاریخ الخمیس: ۱/ ۲۷۸؛ وفاء الوفـاء: ۳/ ۹۰۲ ـ ۹۰۳؛ السـمط الثـمین: ۱۸۲؛ تـذکرة الخـواص: ۳۱۹؛ طـرح التـثریب: ۱/ ۱٥۰؛ التـبیین، مـقدسی: ۹۲؛ الذریّـة الطّـاهرة، دولابی: ۱٥۳؛ مختصر التاریخ، ابن کازرونی: ٥٤؛ أهل البیت علیهم‌السلام، توفیق ابوعلم: ۱۸؛ الدرّ المنثور، زینب عاملی: ۳٥۹ ـ ۳٦۱؛ اعلام النساء، کحاله: ٤/ ۱۳۱؛ السیّدة فـاطمة الزّهراء علیهاالسلام، دکتر بیومی: ۱۷٦؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱٦/ ۱۸۱ ـ ۲۷۹.

قاضی ابوبکر بن أبی قریعة ـ متوفی ۳٦۷ هـ ـ که از بزرگان اهـل سـنت است در ضـمن اشعارش نیز به دفن شبانه و مظلومیت حضرت زهـرا علیهاالسلام اشـاره کـرده، مـناسب است مراجعه شود به: الوافي بالوفیات: ۳/ ۲۲۷ ـ ۲۲۸، وکامل آن در کشف الغمة: ۱/ ٥۰٥؛ بحارالانوار: ٤۳/ ۱۹۰، گرچه بعضی از دانشمندان زیدی مذهب آن اشـعار را بـه امـام صادق علیه‌السلام نسبت داده‌اند (مراجعه شود به صفحه آخر قواعد عقائد آل‌محمد علیهم‌السلام دیلمی و ازهاق التمویه: ۱۳٥).

وامّا کتب شیعه گر چه نیازی به ذکر آن نیست ولی به چند مورد اشاره می‌شود: الشّافی: ٤/ ۱۱٤؛ مناقب: ۳/ ۳٦۱ ـ ۳٦۳؛ دلائل الامامة: ٤٥؛ عیون المعجزات: ٥٥؛ الاستغاثه: ۱٤؛ شرح الاخبار: ۳/ ۳۱؛ کشف الغـمة: ۱/ ٥۰۲ ـ ٥۰۳؛ غـایة المـرام: ٥٥٥؛ احـقاق الحق: ۱۰/ ٤۷۹ ـ ٤۸۰؛ بحارالانوار: ٤۳/ ۱۸٦، ۱۸۸، ۲۱۲؛ عوالم: ۱۱/ ٥۱٥.

این وصیت اوج خشم و نفرت آن حضرت را از کسانی که خود را خلیفهٔ پیامبر می‌دانستند، آشکار می‌سازد؛ آری زهرا علیهاالسلام جز اظهار مخالفت با عمر و ابی‌بکر هیچ مقصودی از این وصیت نداشته است. چنانکه انعکاس این مطلب در آثار متعددی از اهل سنّت نیز مشاهده می‌شود؛[۱] مانند: نامهٔ منصور عباسی ـ متوفی ۱۵۸ هـ ـ به نفس زکیه[۲] و احتجاج مأمون عباسی ـ متوفی ۲۱۸ هـ ـ با علمای اهل سنّت[۳] و نوشته‌های جاحظ ـ متوفی ۲۵۵ هـ ـ که از متعصبین علمای اهل سنّت است.[٤]

سمهودی ـ متوفی ۹۱۱ هـ ـ که یکی از نویسندگان بنام اهل سنّت است ـ علت مخفی بودن قبر حضرت را دشمنی و کینهٔ آن حضرت نسبت به دستگاه خلافت می‌داند.[۵]

جالب آن است که ابن ابی الحدید معتزلی پس از آن‌که کلامی از مرحوم سید مرتضی نقل می‌کند، می‌گوید:

> مخفی بودن قبر فاطمهٔ زهرا علیها السلام و کتمان وفات او (تشییع شبانهٔ پیکر پاک آن حضرت) و موفق نشدن ابی‌بکر برای خواندن نماز بر بدن حضرت، همه نزد من ثابت و قوی است؛ حق همانی

---

۱. مراجعه شود به: مصنف عبدالرزاق: ۳ / ۵۲۱؛ الوافي بالوفيات: ۳ / ۲۲۷ ـ ۲۲۸؛ کشف الغمة: ۱ / ۵۰۵؛ بحارالانوار: ۴۳ / ۱۹۰.

۲. کامل مبرّد: ۳ / ۱٤۹۱؛ العقد الفرید: ۵ / ۸۳ (چاپ مکتبة النهضة المصرية)؛ تاریخ طبري: ۷ / ۵۷۰؛ کامل ابن اثیر: ۵ / ۵۳۹؛ تاریخ ابن خلدون: ٤ / ۹؛ التذکرة الحمدونية: ۳/ ٤۱٦ (چاپ دار صادر)؛ مواسم الأدب: ٦۰.

۳. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام: ۲ / ۱۸۷؛ بحارالانوار: ٤۹ / ۱۹۲.

٤. الرسائل السیاسیة: ٤٦۷؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱٦ / ۲٤٦.

۵. وفاء الوفاء: ۳/ ۹۰٦.

است که سید مرتضی گفته و روایاتی که بر آن دلالت دارد؛ بیشتر و صحیح‌تر است؛ در مورد خشم و غضب فاطمه علیها السلام نیز کلام او تمام می‌باشد.[1]

اصبغ ابن نباته گوید:

از امیرمؤمنان سؤال شد که چرا فاطمه را شبانه دفن کردی؟! حضرت در جواب فرمود:

آن بانوی گرامی بر گروهی غضبناک بود و نمی‌خواست که آنها در مراسم تشییع و تدفین حضور داشته باشند.
و بر هر کس که پیرو و تابع آن جماعت باشد، نیز حرام است که بر فرزندان فاطمه علیها السلام نماز گزارد.[2]

حضرت باقرالعلوم علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت سجاد علیه السلام نقل فرمودند که محمّد فرزند عمار یاسر به نقل از پدرش می‌گفت:

هنگامی که فاطمهٔ زهرا علیها السلام بیمار شد عباس برای عیادت از آن حضرت به منزل علی علیه السلام آمد، ولی به او گفته شد که حال فاطمه علیها السلام برای عیادت مناسب نیست و کسی را به حضور نمی‌پذیرد.

عباس از منزل حضرت بازگشته و برای امیرمؤمنان علیه السلام پیغام فرستاد: من از بیماری فاطمه علیها السلام بسیار محزون و غمگینم و فکر می‌کنم که او از همهٔ ما زودتر به رسول خدا ملحق شود.

---

۱. شرح ابن ابی الحدید: ۱۶/ ۲۸۶.
۲. امالی شیخ صدوق: ۵۲۳ (چاپ دیگر: ۶۵۸)؛ مناقب: ۳/ ۳۶۳؛ روضة الواعظین: ۱۶۹ (چاپ دیگر: ۱۵۳)؛ بحارالانوار: ۴۳/ ۲۰۹.

به تو سفارش می‌کنم که اگر پیش‌آمدی رخ داد، مهاجر و انصار را جمع کن که با عظمت و شکوه فاطمه تشییع شود که (این هم احترام از فاطمه است و هم) مایهٔ شوکت اسلام خواهد بود.

حضرت به قاصد فرمود:

به عمویم سلام رسانده و بگو: «... **إنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ رَسُول الله** ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ **لَمْ تَزَلْ مَظْلُومَةً، مِنْ حَقِّها مَمْنُوعَةً، وَ عَنْ میراثِها مَدْفُوعَةً، لَمْ تُحْفَظْ فِیها وَصِیةُ رَسُول الله** ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ **وَلا رُعِیَ فیها حَقُّهُ وَ لا حَقُّ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ کَفیٰ بِاللهِ حاکِماً وَمَنَ الظّالِمین مُنْتَقِماً.**»

فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه مورد ظلم و ستم واقع شده و از حق خویش محروم مانده است؛ میراث او را به یغما برده و سفارشات پیامبر دربارهٔ او را نادیده گرفتند...

همانا کافی است که خدا بین ما و این ظالمان حکم کند و انتقام ما را از آنان باز ستاند.

عمو! از این تقاضا بگذر و آن را نادیده بگیر، چرا که فاطمه سفارش به مخفی بودن تجهیزش نموده است و من جز خواسته او کاری نخواهم کرد.[1]

امام صادق علیه السلام ـ پس از اشاره به لگد زدن عمر و سِقْط جنین فاطمه علیها السلام و سیلی زدن عمر به صورت آن حضرت ـ می‌فرماید:

بعد از این جریان حضرت به مدت هفتاد و پنج روز بیمار شد

---

۱. امالی شیخ طوسی: ۱/ ۱۵۵ـ۱۵٦؛ بحارالانوار: ۴۳/ ۲۰۹ـ۲۱۰.

و سپس از دنیا رفت؛ در خلال این مدت روزی علی علیه السلام را فرا خوانده و به حضرت عرضه داشت: یا علی! اگر تضمین می‌کنی که به وصیتهای من عمل نمایی تو را وصی خویش قرار می‌دهم وگرنه فرزند زبیر را وصی خویش قرار می‌دهم.

حضرت در جواب فرمود:

قول می‌دهم که وصیت تو را هر چه باشد، عمل کنم.

حضرت فرمود:

تو را به حق پیامبر ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ قسم می‌دهم که اجازه ندهی ابوبکر و عمر بر جنازهٔ من نماز بگذارند.[۱]

حسین بن حمدان خصیبی ـ متوفی ۳۳٤ هـ ـ وصیت آن حضرت را چنین نقل نموده است:

نباید بر جنازهٔ من امتی نماز بخواند که پیمان خدا و پیامبر و شوهرم علی را شکسته و میراثم را به زور به یغما بردند. نامهٔ فدک‌را پاره نموده وشاهدانی را که‌اقامه نمودم، تکذیب کردند.
امیرمؤمنان ـ علیه السلام ـ مرا با حسن و حسین شب و روز به خانهٔ آنها برده و آنها را به خدا و رسول قسم می‌داد که دست از ستم ما برداشته و حق ما را برگردانند (و در مقابل ظالمان از ما حمایت نمایند)، آنها شب وعده نصرت و یاری می‌دادند، ولی روز که می‌شد وعده‌هایشان را فراموش کرده و به ما پشت می‌کردند.
قنفذ و خالد را فرستادند تا شوهرم علی را به زور از خانه بیرون

---

۱. اختصاص: ۱۸۵؛ بحارالانوار: ۱۹۲/۲۹.

برده و از او بیعت گیرند؛ هیزم بر در خانهٔ ما آورده و در را به آتش کشیدند؛ من دو لنگه در را گرفتم که آنها داخل خانه نشوند و به آنها گفتم که شما را به خدا و پیامبرش سوگند! دست از ما برداشته و ما را رها کنید.

در این حال عمر تازیانه را از دست قنفذ گرفته و آن‌چنان به بازویم زد که جای آن بر بازوی من نقش بست، او چنان با لگد بر در زد که در به رویم فرود آمد؛ و من بر زمین افتادم و او در حالی که آتش زبانه می‌کشید، داخل خانه شده و (بی‌رحمانه) سیلی به صورتم زد که گوشواره‌ام به زمین افتاد.

من باردار بودم ناراحتی زایمان آن‌چنان بر من فشار آورد که جنین خود را سِقْط نموده و محسن بی‌گناهم کشته شد.

حال چگونه اجازه دهم که این مردم بر جنازهٔ من نماز بگزارند، خدا و رسولش و من از این مردم بیزاریم.[1]

لازم به تذکر است که روایاتی در مورد قبر حضرت زهرا علیها السلام به ما رسیده است، ولی هیچکدام محل دقیق قبر را مشخص نکرده‌اند. گذشته از این‌که در بین این روایات تعارضی وجود دارد که قابل حل نیست: در برخی از روایات بقیع را محل دفن معرفی‌کرده‌اند[2] و بعضی روضهٔ

---

۱. الهدایة الکبری: ۱۷۸ ـ ۱۷۹.

۲. طبقات ابن سعد: ۸/ ۱۹؛ تاریخ بغداد: ۱/ ۱۳۸؛ الدرّة الثمینة: ۲/ ۴۰۳؛ شرح ابن ابی الحدید: ۱۶/ ۵۰؛ ذخائر العقبی: ۵۴؛ البدایة والنّهایة: ۶/ ۳۶۷؛ الفصول المهمة لابن الصباغ: ۱۴۷، تاریخ الخمیس: ۱/ ۲۷۸؛ السیرة الحلبیة: ۳/ ۳۹۴؛ نزل الأبرار: ۱۳۴؛ ینابیع المودّة: ۲۰۱، وفاء الوفاء: ۳/ ۹۰۵؛ مزار شیخ مفید: ۱۷۸؛ روضة الواعظین: ۱۵۰؛ کشف الغمة: ۱/ ۵۰۱؛ عیون الاخبار قرشی: ۷۲، ۳۳۱؛ البلد الامین: ۲۷۸.

منوره ـ وبنابر نقل جمعی از همین‌گروه بین قبر و منبر ـ[1] و دستهٔ سوم از روایات خانهٔ حضرت ـ که بعداً داخل مسجد شـده است ـ[2] و آخـرین دسته از روایات خانهٔ عقیل را محل دفن حضرت معرفی کرده‌اند.[3]

و به جهت همین تعارض برخی از دانشمندان هر سه گـروه اوّل را ـبدون ترجیح و اختیار ـ آورده‌اند.[4]

بازنگری مسئلهٔ هجوم

گرچه نزد آنها که تعصب و لجاج سر تا پایشان را گرفته و خداوند براثر همین تعصب بیجا مُهر بر دلهای ناپاکشان زده است، آزار و ظلم و اذیت اهل‌بیت علیهم‌السلام چندان اهمیتی ندارد؛ مانند ابن کثیر دمشقی که می‌گوید:

فاطمه ناراحت شده و بر ابی‌بکر غضبناک و عصبانی بود و تا زمان

---

۱. معانی الاخبار: ۲٦۷؛ مزار شیخ مفید: ۱۷۹؛ دلائـل الامـامة: ٤٦؛ روضـة الواعـظین: ۱۵۲؛ اقبال: ٦۲۳؛ حبیب السیر: ۱/ ٤۳٦.

۲. تاریخ مدینة ابـن شـبّه: ۱/ ۱۰۷ الدرّة الثـمینة: ۲/ ۳٦۰؛ ذخـائر العـقبی: ۵٤؛ تـاریخ الخمیس: ۲۷۸/۱؛ نزل الأبرار: ۱۳٤؛ ینابیع المودّة: ۲۰۱؛ قرب الاسناد: ۱٦۱؛ کافی: ۱/ ٤٦۱؛ مـعانی الأخـبار: ۲٦۸؛ عـیون اخـبار الرضـا علیه‌السلام: ۱/ ۳۱۱؛ فـقیه: ۱/ ۲۲۹؛ اختصاص: ۱۸۵؛ تهذیب: ۳/ ۲۵۵؛ اقبال: ٦۲٤؛ کشف الغمة: ۱/ ۵۰۱.

۳. طبقات ابن سعد: ۸/ ۱۹؛ تاریخ المدینة ابن شبّه: ۱/ ۱۰۵؛ الاصابة: ٤/ ۳۸۰؛ خلاصة الوفاء: ٤۲۳؛ شرح المواهب اللدنیة زرقانی: ۳/ ۲۰۷؛ وفاء الوفـاء: ۳/ ۹۰۱ مـصباح الانوار: ۲۵۷ (مخطوط)؛ بحار الأنوار: ۸۲/ ۲۷.

٤. تاریخ الائمة، ابن ابی الثلج: ۳۱؛ فقیه: ۲/ ۵۷۲؛ تـهذیب: ٦/ ۸؛ مـصباح المـتهجد: ۷۱۱؛ اعلام الوری: ۱۵۲؛ تاج الموالید: ۲۳؛ مناقب ۳/ ۳۵۷، ۳٦۳، ۳٦۵؛ الوسیلة، ابن حمزة: ۱۹۷؛ تهذیب الاسماء واللغات، نووی: ۲/ ۳۵۳؛ خلاصة الوفاء: ٤۲۳ ـ ٤۲۷.

وفات با او حرف نزد، ولی‌نمی‌شود ازفاطمه امید عصمت‌داشت...[۱]

یا مثل ابن ابی الحدید که با اعتراف بر این‌که فاطمه علیها السلام از عمر و ابی‌بکر غضبناک بوده و تا آخر عمر با آنها صحبت نکرد و... می‌گوید:

> رفتاری که عمر و ابی‌بکر با فاطمه کردند، قابل بخشش و عفو می‌باشد؛ البتّه خوب بود که آنها احترام فاطمه و خانهٔ او را حفظ می‌کردند.[۲]

ولی این منطق از دیدگاه قرآن و سنت مردود است؛ چگونه ممکن است در عصمت فاطمهٔ زهرا علیها السلام تردید نمود؟! مگر بسیاری از اهل سنّت نزول آیهٔ تطهیر را در شأن آن حضرت روایت نکرده‌اند؟![۳] آیا سندی محکم‌تر از قرآن وجود دارد؟!

آیا نخوانده و یا نشنیده‌اند روایاتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود:

«أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ و حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ.»[٤]

و با صراحت خصومت و دشمنی خویش را با دشمنان خاندانش اعلام فرمود.

---

۱. البداية والنّهاية: ٥ / ٢٧٠؛ السيرة النبويّة: ٤ / ٤٩٥.

۲. شرح ابن ابی الحدید: ٦ / ٤٩.

۳. ملحقات احقاق الحق: مجلدات: ۲، ۳، ١٤، ١٨، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٣٠، ٣٣.

٤. مراجعه شود به: مسند احمد: ٢ / ٤٤٢؛ مستدرک حاکم: ٣ / ١٤٩؛ سنن ابن ماجه: ١ / ٥٢؛ سنن ترمذی: ٥ / ٣٦٠؛ البداية والنّهاية: ٨ / ٤٠، ٢٢٣؛ كنز العمّال: ١٢ / ٩٦_٩٧ و ١٣ / ٦٤٠؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٦٩؛ هم‌چنین مراجعه کنید به: احقاق الحق: ٩ / ١٦١_١٦٤، ١٦٦_١٧٣ و ١٨ / ٤١١_٤١٥.

مگر اینان خود با اسناد متعدّد روایت نکرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي يُؤْذيني ما آذاها.»[1]

فاطمه پاره تن من است، آزار او آزار من است.

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي فَمَنْ أغْضَبَها أغْضَبَني»[2]

فاطمه پارهٔ تن من است، هرکه او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده است.

«إنَّ اللهَ يَغْضِبُ لِغَضَبِكِ وَيَرْضىٰ لِرِضاكِ».[3]

(ای فاطمه!) خداوند به جهت خشم تو غضبناک شده و به واسطه رضای تو خشنود می‌گردد.

و یا این‌که فرمود:

«مَنْ آذىٰ عَليّاً فَقَدْ آذاني».[4]

هر کس علی را بیازارد گویی مرا آزرده است.

---

۱. مسند احمد: ۲/ ۵؛ صحیح مسلم: ۷/ ۱٤۱؛ سنن بیهقی: ۱۰/ ۲۰۱ـ ۲۰۲؛ کنز العمّال: ۲/ ۱۱۱ـ۱۱۲.

۲. صحیح بخاری: ٤/ ۲۱۰، ۲۱۹.

۳. مستدرک حاکم: ۳/ ۱٥٤، او حکم به صحت این روایت کرده است. مجمع الزوائد: ۹/ ۲۰۳ به نقل از طبرانی به سندی که آن را ستوده است. کنز العمّال: ۲/ ۱۱۱ و ۱۳/ ٦۷٤ به نقل از مصادر متعدد، همچنین مراجعه شود به: الغدیر: ۳/ ۱۸۱؛ احقاق الحق: ۱۰/ ۱۱٦، ۱۲۲، ۱۸۷، ۲۲۸.

٤. مستدرک حاکم: ۳/ ۱۲۳؛ مجمع الزوائد: ۹/ ۱۲۹ از منابع مختلف؛ کنزالعمّال: ۱۱/ ٦۰۱ و ۱۳/ ۱٤۲، به نقل از مصادر متعدد؛ البداية والنّهاية: ٥/ ۱۲۱ و ۷/ ۳۸۳.

چگونه ستم بر کسی که غضب او غضب خدا و پیامبر و رضای او رضای خدا و پیامبر است، بخشوده خواهد شد؟!

مگر خدای تعالی در قرآن نمی‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةِ.﴾[1]

از این آیه شریفه استفاده می‌شود کسانی که خدا و رسول را می‌آزارند، خداوند در دنیا و آخرت آنها را لعن می‌کند و عذابی دردناک برای آنها فراهم آورده است.

آیا کسانی که مورد لعن صریح خدا واقع شدند، قابل بخشش‌اند؟!

پس وای بر آنان که با شعلهٔ آتش بر خانهٔ وحی هجوم بردند؛ خانه‌ای که اهل سنّت گویند: وقتی که آیه شریفه ﴿**فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُ**﴾ نازل گردید از حضرت سؤال شد که این خانه‌ها کدام است؟

حضرت فرمود: خانه‌های پیامبران خدا.

ابوبکر سؤال کرد: یا رسول الله آیا این خانه‌ها شامل خانهٔ علی و فاطمه نیز می‌شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمودند:

«**نَعَمْ مِنْ أَفٰاضِلِهٰا.**»

آری ـ خانهٔ علی و فاطمه ـ از برترین آن خانه‌هاست.[2]

---

۱. سوره الاحزاب: ۵۷.

۲. الدرّ المنثور، سیوطی: ۲۰۳/۶.

کتابنامه

قرآن کریم

آثار احمدی، استرآبادی — نشر میراث مکتوب، تهران

الآحاد والمثانی، ابن أبی عاصم — ریاض

الأئمة الاثنی عشر علیهم‌السلام، ابن طولون — دار صادر، بیروت

أبکار الأفکار، آمدی — نسخهٔ عکسی، مرکز احیاء میراث اسلامی، قم

الأحادیث المختارة، مقدسی — مکّه مکرّمة

إتحاف السائل، مناوی — قاهرة

إثبات الوصیة، مسعودی — دار الأضواء، بیروت

إثبات الهداة، شیخ حرّ عاملی — علمیه، قم

احتجاج، شیخ طبرسی — اعلمی، بیروت

إحقاق الحق، شهید قاضی نورالله شوشتری — کتابخانه آیت الله مرعشی، قم

أخبار الخلفاء، بستی (همراه با السیرة النبویة بستی) — بیروت

اختصاص، شیخ مفید — جامعهٔ مدرسین، قم

اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی — مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم

إرشاد القلوب، شیخ دیلمی — شریف رضی، قم

الأُرجوزة المختارة، قاضی نعمان مغربی — معهد الدراسات الاسلامیة، بیروت

الإرشاد، شیخ مفید — مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم

إزالة الخفاء، دهلوی — پاکستان
الاستيعاب، ابن عبدالبرّ — دار الجيل
الاستيعاب، ابن عبدالبرّ، در حاشيه الاصابة — دار الفكر، مصر
أُسد الغابة، ابن اثير — دار التراث العربی
إسعاف الراغبين، الصبان، در حاشيه نور الأبصار — البابی، مصر
الإصابة، عسقلانی — دار الفكر، مصر؛ دار صادر، مصر
أعلام النساء، كحالة — مؤسسه الرسالة، بيروت
إعلام الورىٰ، شيخ طبرسی — اسلامية، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم
إفحام الأعداء والخصوم، ناصر حسين موسوی — مكتبه نينوی، تهران
الإقبال، سيد بن طاووس — دار الكتب الاسلامية، تهران
الاكتفاء ... **مغازی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والخلفاء**، كلاعی — عالم الكتب
التهاب نيران الأحزان ؟ — نسخهٔ عكسی، مركز احياء ميراث اسلامی
الألفاظ الكتابية، همذانی — دار الكتب العلمية، بيروت
امالی، شيخ طوسی — چاپخانه النعمان، نجف
امالی، شيخ صدوق — اعلمی بيروت؛ كتابخانه اسلامی
امالی، شيخ مفيد — جامعهٔ مدرسين، قم؛ حيدريه نجف
الإمام علی عليه السلام، عبد الفتاح عبد المقصود — مصر
الإمامة والسياسية، ابن قتيبة — دار المعرفة، بيروت
الأموال، أبو عبيد — مكتبة الكليات الازهرية
الأموال، حميد بن زنجويه — رياض
الأنباء المستطابة، قطفی — دمشق
الانتصار، خياط — مصر
أنساب الأشراف، بلاذری — تحقيق محمودی، بيروت
أنساب النّواصب، استرآبادی — نسخهٔ عكسی، آستان قدس رضوی
أُنس المؤمنين، حموی — مؤسسه بعثت، تهران

أنوار اليقين فی‌إمامة أمیرالمؤمنین علیه‌السلام ، حسینی نسخهٔ عکسی مرکز عقائد ، قم
أهل البيت علیهم‌السلام ، توفيق أبوعلم مصر
الإيضاح ، فضل بن شاذان دانشگاه تهران
الإيقاظ من الهجعة ، شیخ حرّ عاملی اسماعیلیان ، قم
الباب الحادی عشر مع شرحیه دانشگاه تهران
بحار الأنوار ، علامه مجلسی تهران
بحر الأنساب (ترجمه) ، منسوب به ابی‌مخنف نسخه خطی ، آستان قدس رضوی
البدء والتاريخ ، مقدسی بغداد
البداية والنهايه ، ابن کثیر دار إحياء التراث العربی ، بیروت
بشارة الباکین ، تبریزی نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، قم
بشارةالمصطفى صلی‌الله‌علیه‌وآله ، طبری حیدریه، نجف
بصائر الدرجات ، شیخ صفار کتابخانه آیت‌الله مرعشی ، قم
بلاغات النساء ، ابن طیفور شریف رضی ، قم
البلد الأمین ، شیخ کفعمی
بناء المقالةالفاطمية ، احمدبن طاووس مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام ، قم
بهجة المباهج ، سبزواری نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، قم
البيان والتبيين ، الجاحظ دار الفکر
بيت الأحزان ، محدث قمّی چاپ‌خانه سیدالشهداء علیه‌السلام ، قم
بيت الأحزان ، یزدی چاپ سنگی
تاج المواليد ، شیخ طبرسی ، (در ضمن مجموعه نفیسه) بصیرتی ، قم
تاريخ أبی‌الفداء دار المعرفة ، بیروت
تاريخ أبی‌زرعة تحقیق قوچانی
تاريخ الأئمة ، بغدادی ، (در ضمن مجموعه نفیسه) بصیرتی ، قم
تاريخ الإسلام ، ذهبی دار الکتاب العربی
تاريخ الخميس ، دیاربکری مؤسسه شعبان ، بیروت

تاریخ الصحابة، بستی — دار الکتب العلمیة
تاریخ الطبری — دار التراث، بیروت؛ دار المعارف، مصر
تاریخ المدینة المنوّرة، ابن شبّه — دار الفکر، قم
تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر — دار الفکر
تاریخ الیعقوبی — دار صادر، بیروت
تاریخ أهل البیت علیهم‌السلام — مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم
تاریخ بغداد، خطیب بغدادی — دار العلمیة، بیروت
تأویل الآیات، سید شرف‌الدین استرآبادی — جامعهٔ مدرسین، قم
تبصرة العوام، سید مرتضی رازی — تصحیح، عباس اقبال
تتمة المختصر، ابن الوردی — دار المعرفة، بیروت
تثبیت الإمامة، امام هادی زیدی — دار الإمام السجّاد علیه‌السلام، بیروت
التحفة اللطیفة، سخاوی — سعودی
تحفهٔ إثناعشریه، دهلوی — لکنهو
تحقیق أنساب الأئمّة علیهم‌السلام، دوانی — نسخه عکسی، مرکز احیاء میراث اسلامی، قم
تحقیق مواقف الصحابة، دکتر محمد أمحزون — ریاض
تذکرة الحفاظ، ذهبی — هند
تذکرة الخواص، ابن الجوزی — تهران
تذکرة المصائب، شیبانی — چاپ سنگی
تراجم سیّدات بیت النبوّة، عائشة بنت الشاطی — دار الکتاب العربی، بیروت
تشیید المطاعن، موسوی هندی — چاپ‌خانه مجمع البحرین
تفسیر عیاشی — علمیه اسلامیه، تهران
تفسیر قمی — دار الکتاب جزائری، قم
تقریب المعارف، أبوالصلاح الحلبی — تحقیق تبریزیان، قم
تلبیس إبلیس، ابن الجوزی — دار الکتب العلمیة، بیروت
تلخیص الشّافی، شیخ طوسی — چاپخانه الآداب، نجف اشرف

التنبيه والاشراف، مسعودی — مؤسسه نشر منابع الثقافة الاسلامية
التنبيه والردّ، ملطی — مکتبه المثنی، بغداد؛ المعارف، بیروت
التوضيح الأنور، رازی — نسخه خطی، آستان قدس رضوی
التهذيب، شیخ طوسی — دار الاضواء، بیروت
تهذيب الأسماء واللغات، نووی — مصر
تهذيب التهذيب، عسقلانی — دار صادر، بیروت
تهذيب الكمال فی أسماء الرجال، مزی — مؤسسه الرسالة، بیروت
الثقات، ابن حبان — هند
جامع الأحاديث الكبير، سیوطی — دار الفکر، بیروت
جامع المسانيد والسنن، ابن کثیر — دار الفکر، بیروت
جامع النورين، السبزواری — العلمية الاسلامية، تهران
جلاء العيون، علامه مجلسی — اسلامیه، تهران
جمال الأسبوع، سید بن طاووس — شریف رضی، قم
الجمل، شیخ مفید — الاعلام الاسلامی
جمهرة أنساب العرب، ابن حزم — دار المعارف، مصر
جنات الخلود، خاتون آبادی — چاپ سنگی
جنة العاصمة، میرجهانی — کتابخانه صدر، تهران
جنة المأوى، آل کاشف الغطاء — دار الأضواء، بیروت
الجواب الحاسم لشبه المغنی، محمد بن أحمد همراه با مغنی اسدآبادی — الدار المصرية
الجواهر السنية، شیخ حرّ عاملی — مکتبة المفید، قم
جواهر المطالب، باعونی شافعی — مجمع احیاء الثقافة الاسلامية
الجوهرة، تلمسانی — مکتبة النوری، دمشق
حاشية الكستلی علی شرح العقائد — اسلامبول
الحاشية علی شرح التجريد، محقق اردبیلی — کنگره مقدس اردبیلی، قم
حبيب السّير، غیاث‌الدین بلخی — مکتبه خیام، چاپ سوم

الحدائق الناضرة ، محدث بحرانی — جامعهٔ مدرسین ، قم
الحدائق الوردية ، محلی — دار أُسامة ، دمشق
حقّ اليقين ، شبّر — العرفان ، صيدا
حقّ اليقين ، علامه مجلسی — علميه اسلاميه ، تهران
حلية الأبرار ، علامه بحرانی — علميه ، قم
حلية الأولياء ، أبونعيم — دار الكتب العلمية ، بيروت
حياة الصحابة ، كاندهلوی — دار المعرفة
الخرائج ، قطب راوندی — مؤسسه امام مهدی عليه السلام ، قم
خزائن المصائب ، جرمقی بسطامی — نسخه خطی ، آستان قدس رضوی
خصائص الأئمة عليهم السلام ، سيد رضی — مجمع البحوث الاسلامية
الخصائص الكبرى ، سيوطی — دار الكتاب العربی ، بيروت
الخصال ، شيخ صدوق — جامعهٔ مدرسین ، قم
الخطط المقريزية (المواعظ والاعتبار)، مقريزی — مكتبة المثنی ، بغداد
خلاصة الوفاء ، سمهودی — مدينه منوره
الخلافة والإمامة ، عبدالكريم الخطيب — دار المعرفة ، بيروت ، چاپ دوم
دائرة المعارف ، وجدی — مكتبة المثنی ، بغداد ، چاپ چهارم
الدرّ المنثور ، زينب عاملی — مكه مكرّمه
الدرّ المنثور ، سيوطی — دار الفكر ، بيروت
الدّر النظيم فی مناقب الأئمة الهاميم، جمال‌الدين شامی — جامعهٔ مدرسین ، قم
الدرجات الرفيعة ، سيد علی خان — مكتبة بصيرتی ، قم
دعائم الاسلام ، قاضی نعمان — مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم
دلائل الإمامة ، طبری — دار الذخائر ؛ مؤسسه بعثت ، قم
دلائل الصدق (فضائل أمير المؤمنين عليه السلام**)** ، علامه مظفر ، — بيروت
دلائل النبوة ، البيهقی — دار الكتب العلمية ، بيروت
ذخائر العقبی ، محب طبری — مؤسسة الوفاء ، بيروت

ذخیرة یوم المحشر، ماحوزی بحرانی نسخه عکسی، مرکز احیاء میراث اسلامی، قم
الذریة الطاهرة، دولابی جامعهٔ مدرسین، قم
رجال کشی =اختیار معرفة الرجال
الرسائل، جاحظ دار مکتبة الهلال
الرسائل الاعتقادیة، خواجوئی دار الکتاب الإسلامی، قم
رسالهٔ اصول الدین، اردبیلی (در ضمن هفده رساله) کنگرهٔ مقدّس اردبیلی، قم
رسالهٔ عقائد الدینیّة، جرجانی نسخه خطی، آستان قدس رضوی
رسالهٔ عقائد الشیعة، جرجانی (در ضمن رسائل فارسی) نشر میراث مکتوب، تهران
رسالة فیما ورد فی صدر هذه الأُمّة، شروانی نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی
روضة المتقین، شیخ محمدتقی مجلسی کوشانپور
روضة الواعظین، فتال نیشابوری اعلمی، بیروت؛ شریف رضی، قم
ریاحین الشریعة، محلاتی دار الکتب الاسلامیة
ریاض الأبرار، عقیلی نسخه خطی، آستان قدس رضوی
الریاض النضرة، محب طبری دار مکتبة العلمیة، بیروت؛ مکتبة القیّمة، قاهرة
سبیل الهدی والرشاد، صالحی شامی دار الکتب العلمیة، بیروت
سعد السعود، سید بن طاووس دار الذخائر
السقیفة والخلافة، عبدالفتاح عبدالمقصود مصر
السمط الثمین، احمد طبری حلب
السنن، ابن ماجه دار الفکر
السنن، أبی‌داود دار الفکر
السنن، بیهقی دار المعرفة، بیروت
السنن، ترمذی دار الفکر
السنن، دارمی دهمان، دمشق
السنن، نسائی دار احیاء التراث العربی
السیدة فاطمة الزهراء علیها السلام، بیّومی بیروت

سير أعلام النبلاء، ذهبى — دار المعارف، مصر؛ مؤسسه الرسالة
سيره ابن اسحاق، (السير والمغازى) — اسماعيليان، قم
سيرة الأئمة الاثنى عشر، هاشم معروف الحسنى — دار التعارف، دار القلم
السيرة الحلبية، حلبى — بيروت
السيرة النبوية، أبى‌الفداء — دار احياء التراث العربى، دار المعرفة
السيرة النبوية، بستى — بيروت
سيرة عمر بن الخطاب، تاجى — مصطفى البابى وأولاده
الشّافى، سيد مرتضى — مؤسسه امام صادق عليه السلام
شرح الأخبار، قاضى نعمان — جامعهٔ مدرسين، قم
شرح الأصول الخمسة، قاضى عبدالجبار — مصر
شرح التجريد، علامه حلى — قم
شرح التجريد، قوشچى — چاپ سنگى
شرح صحيح مسلم، نووى — دار الفكر
شرح المقاصد، تفتازانى — افندى
شرح المواهب اللدنيّة، زرقانى — المطبعة الأزهرية، مصر
شرح نهج البلاغة، ابن ميثم — مؤسسه النضر، تهران
شرح نهج البلاغة، ابن أبى‌الحديد — كتابخانه آيت‌الله مرعشى، قم
شفاء صدور الناس ...، شرفى اهنومى — نسخهٔ عكسى مركز عقائد
شواهد التنزيل، حاكم حسكانى — ارشاد، قم
صبح الأعشى، قلقشندى — وزراة الثقافة والارشاد القومى
صبح الأعشى، قلقشندى — دار الكتب العلمية
صحيح البخارى — مصر
صحيح مسلم — دار الفكر، بيروت
الصديق أبوبكر، محمد حسين هيكل — مصر، چاپ هشتم
الصراط المستقيم، بياضى — المكتبة المرتضوية
صفوة الصفوة، ابن الجوزى — قاهرة

الصواعق المحرقة ، هیثمی — مکتبة القاهرة
ضیاء العالمین ، نباطی عاملی — نسخهٔ عکسی ، مؤسسه آل البیت ، قم
الطبقات ، ابن سعد — دار الفکر
طبقات الشافعیة الکبری ، سبکی — هجر
الطرائف ، سید بن طاووس — خیام
الطرف ، سید بن طاووس — نجف
طریق الرشاد (در ضمن الرسائل الاعتقادیة) ، خواجوئی — دار الکتاب اسلامی ، قم
طعن الرماح (الفوائد الحیدریة) ، سید محمّد هندی
العدد القویة ، حلی — کتابخانه آیت‌الله مرعشی ، قم
عقاب الأعمال ، شیخ صدوق — شریف رضی ، قم ، صدوق تهران
عقائد الثلاث والسبعین فرقة ، یمنی — مکتبة العلوم والحکم ، مدینه منوّره
العقد الفرید ، ابن عبد ربّه — افست مکتبة النهضة المصریة ؛ دار الکتاب العربی
علل الشرائع ، شیخ صدوق — داوری ، افست حیدریة نجف
علم الیقین ، فیض کاشانی — دار البلاغة
عمدة التحقیق ، عبیدی ، (در حاشیه روض الریاحین) — قبرس
العمدة ، ابن بطریق — تهران
عوالم العلوم ، ج ۱۱ ، شیخ عبدالله بحرانی — مؤسسه امام مهدی ، قم
العین ، خلیل — مؤسسه دار الهجرة ، قم
عیون أخبار الرضا ، شیخ صدوق — جهان
عیون الأثر ، ابن سید الناس — دار الجیل ، بیروت ؛ عزّ الدین
عیون الأخبار ، عمادالدین قرشی — دار التراث فاطمی ، بیروت
الغارات ، ثقفی — دار الکتب الاسلامی
الغدیر ، علامه امینی — دار الکتب الاسلامیة ، چاپ دوم
غریب الحدیث ، ابن الجوزی — دار الکتب العلمیة ، بیروت
غریب الحدیث ، ابن قتیبة — بغداد
الغیبة ، نعمانی — اعلمی ، بیروت ؛ مکتبة الصدوق

الفائق، زمخشری عیسی البابی الحلبی
فاطمة الزهراء عليها‌السلام **والفاطمیون**، عقاد بیروت، چاپ دوم
فاطمة بنت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله، عمر أبوالنصر المکتبة الأهلیة، بیروت
الفتح المبین، أحمد زینی دحلان، در حاشیه السیرة النبویة دار المعرفة، بیروت
الفتوح، احمد بن اعثم کوفی دار الکتب العلمیة، بیروت
فجر الاسلام، احمد امین دار الکتاب العربی، بیروت
فرائد السمطین، جوینی تحقیق محمودی، بیروت
الفرق بین الفِرَق، بغدادی دار المعرفة، بیروت
الفصول المختارة، سید مرتضی کنگره شیخ مفید، قم
الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی حیدریه، نجف
الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی شریف رضی
فضائل الصحابة، أحمد بن حنبل مکّه مکرّمه
الفقیه = من لا یحضره الفقیه
قرة العینین، دهلوی پیشاور
قواعد عقائد آل محمّد عليهم‌السلام، دیلمی نسخهٔ عکسی، مرکز عقائد، قم
الکافی، شیخ کلینی دار الاضواء، بیروت
کامل الزیارات، ابن قولویه المرتضویة، نجف
کامل بهائی، طبری قم
الکامل، ابن اثیر دار صادر، بیروت
الکبریت الأحمر، بیرجندی اسلامیة
کتاب سلیم بن قیس دار الفنون، بیروت؛ الهادی، قم
کشف الغمة، اربلی مکتبة بنی‌هاشم
کشف المحجة، سید بن طاووس داوری، قم
کشف الیقین، علامه حلی مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، قم
الکشکول، شیخ بهائی دار الزهراء عليها‌السلام، بیروت
الکشکول، سید حیدر آملی شریف رضی، قم

كفاية الأثر ، خزاز قمی — بیدار ، قم
كفاية الطالب ،گنجی شافعی — حیدریه نجف
كفاية الموحدين ، سید اسماعیل طبرسی — علمیه اسلامیه ، تهران
كمال الدين ، شیخ صدوق — جامعۀ مدرسین ، قم
كنز العمّال ، متقی هندی — مؤسسه الرسالة ، بیروت
كنز الفوائد كراجكی — دار الذخائر ، بیروت ؛ المصطفوی ، قم
الكوكب الدرّی ، حائری مازندرانی — شریف رضی ؛ الحیدریة ، النجف
گوهر مراد ، لاهیجی — وزارة ارشاد
لسان العرب ، ابن منظور — دار صادر
لسان الميزان ، عسقلانی — اعلمی ، بیروت
لوامع الأنوار ، حسینی مؤیدی — مکتبة التراث الاسلامی ، صعدة
اللوامع النورانية ، علامه بحرانی — اصفهان
مؤتمر علماء بغداد ، مقاتل بن عطية — مسترحمی ، چاپ چهارم
مآثر الإناقة ، قلقشندی — عالم الکتب ، بیروت
مأساة الزهراء علیها السلام ، سید جعفر مرتضی عاملی — دار السیرة ، بیروت
متشابه القرآن ، ابن شهر آشوب مازندرانی — بیدار ، قم
مثالب النّواصب ، ابن شهرآشوب مازندرانی نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی
المحاسن المجتمعة ، صفوری — نسخه عکسی ، کتابخانه محقّق طباطبائی ،قم
المجدی فی أنساب الطالبين ، عُمری — کتابخانه آیت‌الله مرعشی ، قم
المجلّی ،احسائی — چاپ سنگی
مجمع الزوائد ، هیثمی — دار الکتب العلمیة ، بیروت
مختصر البصائر ، شیخ حسن بن سلیمان حلی — افست حیدریه ، نجف
مختصر تاريخ دمشق ، ابن منظور — دار الفکر
المختصر فی تاريخ البشر ، أبوالفداء — دار المعرفة ، بیروت
مدارك **الأحكام** ، سید محمد عاملی — مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم
مدينة **المعاجز** ، علامه بحرانی — المعارف الاسلامیة ، قم

مرآة الجنان ، يافعى — اعلمى ، بيروت
مرآة العقول ، علامه مجلسى — تهران
المراجعات ، شرف‌الدين — مؤسسه بعثت، تهران
مروج الذهب، مسعودى — دار الهجرة ، قم ؛ دار الأندلس
المزار ، شيخ مفيد — كنگره شيخ مفيد ، قم
المزار الكبير ، ابن مشهدى — القيوم ، قم
مسائل على بن جعفر — مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم
المستجاد ، علامه حلى ، (در ضمن مجموعه نفيسه) — بصيرتى ، قم
المستدرك ، حاكم نيشابورى — دار المعرفة، بيروت
المسترشد، طبرى — مؤسسه كوشانپور
المسلك فى أُصول الدين محقق حلى — آستان قدس رضوى
مسند أحمد — دار صادر ، بيروت
مسند فاطمة الزهراء عليها السلام ، سيوطى — حيدرآباد ، هند
مشكل الآثار ، طحاوى
مصائب الأبرار ، مخزون سلماسى — نسخه خطى ، آستان قدس رضوى
المصباح (جنة الأمان ...) ، شيخ كفعمى — شريف رضى ، قم
مصباح الأنوار ، هاشم بن محمّد — نسخه عكسى ، كتابخانه آيت‌الله مرعشى ، قم
مصباح الزائر ، سيد بن طاووس — مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم
مصباح المتهجد ، شيخ طوسى — مؤسسه فقه الشيعة ، بيروت
المصنف ، ابن أبى‌شيبة — دار السلفية بومباى هند
مطارح النظر ... ، طريحى — نسخه عكسى ، مركز احياء ميراث اسلامى ، قم
مطالب السؤول ، ابن طلحة شافعى — سنگى ، تهران
المعارف ، ابن قتيبة — دار احياء التراث ، بيروت
معانى الأخبار ، شيخ صدوق — جامعهٔ مدرسين ، قم
المعجم الكبير ، طبرانى — دار احياء التراث العربى ، چاپ دوم
المغنى ، قاضى اسدآبادى — الدار المصرية

مفتاح الباب ، عربشاهی (همراه با الباب الحادی عشر مع شرحیه) تحقیق : دکتر محقق
المقتل ، خوارزمی مکتبة المفید ، قم ؛ افست از چاپ نجف اشرف
المقنعة ، شیخ مفید جامعهٔ مدرسین ، قم
الملل والنحل ، شهرستانی بیروت
من لا یحضره الفقیه ، شیخ صدوق جماعة مدرسین ، قم
مناظرات فی الإمامة ، عبدالله الحسن أنوار الهدی ، قم
المناظرة والمعارضة ، تازی مغربی نسخه خطی ، آستان قدس رضوی
مناقب آل أبی طالب ، ابن شهر آشوب المکتبة العلمیة، قم
المناقب ، ابن مغازلی مکتبه اسلامیه ، تهران
المناقب ، خوارزمی تهران
المناقب ، کلابی ، همراه با المناقب لابن مغازلی مکتبه اسلامیه ، تهران
منال الطالب ، ابن اثیر مکه مکرّمه
منتخب الأنوار المضیئة ، نیلی نجفی مکتبة الخیام
منتخب کنز العمّال ، متقی هندی دار احیاء التراث العربی
المنتظم ، ابن الجوزی دار الکتب العلمیة ، بیروت
من حیاة الخلیفة عمر بن الخطاب ، بکری بیروت
المنقذ من التقلید ، حمّصی رازی جامعهٔ مدرسین ، قم
منهاج السنّة ، ابن تیمیة المکتب العلمیة ، بیروت
مواسم الأدب ، بیتی علوی السعادة ، مصر
المواهب اللدنّیة ، قسطلانی افندی
موسوعة رجال الکتب التسعة ، بنداری ، کسروی حسن دار الکتب العلمیة ، بیروت
موسوعة العقاد الاسلامیة ، عقاد دار الکتب العربی
مهذب الروضة الفیحاء ، عمری بغداد
میزان الإعتدال ، ذهبی دار احیاء الکتب العربیة ، عیسی البابی الحلبی
ناسخ التواریخ (بخش خلفا) ، سپهر اسلامیه ، چاپ دوم
ناسخ التواریخ (مجلد فاطمة الزهراء ؑ) ، سپهر مطبوعات دینی

النافع يوم الحشر، سيورى (الباب الحادى عشر مع شرحيه) تحقيق دكتر محقق
نزل الأبرار، بدخشانى كتابخانه أمير المؤمنين عليه السلام، اصفهان
نزهة المجالس ومنتخب النفائس، صفورى شافعى احمد البابى الحلبى، مصر
نساء حول الرسول صلى الله عليه وآله، بسّام حمامى دار دانية
نسمات الأسحار ؟ نسخه عكسى، كتابخانه محقق طباطبائى، قم
نصيحة الشيعة، رسول بن محمّد نسخه خطى، آستان قدس رضوى
النقض، قزوينى تحقيق المحدث ارموى، تهران
نوائب الدهور، مير جهانى كتابخانه صدر، تهران
نوادر الأخبار، فيض كاشانى مؤسسه المطالعات والابحاث الثقافية
نوادر المعجزات، طبرى امامى مؤسسه امام مهدى عليه السلام، قم
النواقض للروافض، برزنجى نسخه عكسى، آستان قدس رضوى
نور الأبصار، شبلنجى دار الفكر
نور العيون، حسينى نسخه خطى، كتابخانه آيت‌الله گلپايگانى، قم
النّهاية، ابن اثير اسماعيليان، قم
نهاية الإرب نويرى افست دار الكتب، مصر
نهاية التنوية فى إزهاق التمويه، ابن الوزير نسخه عكسى، مركز إحياء ميراث اسلامى
نهج البلاغة، سيد رضى، (نسخه معجم) جامعهٔ مدرسين، قم
نهج الحق، علامه حلى دار الهجرة، قم، چاپ چهارم
وسيلة الإسلام، ابن قنفذ دار المغرب الإسلامى
وفاء الوفاء، سمهودى دار إحياء التراث العربى
وفاة **الصدّيقة الزهراء** عليها السلام، مقرّم شريف رضى، قم
وقعة **صفين**، نصر بن مزاحم كتابخانه آيت‌الله مرعشى، قم
الهداية الكبرى، حسين بن حمدان خصيبى مؤسسه البلاغ، بيروت
اليقين، سيد بن طاووس دار الكتاب الجزائرى، قم
ينابيع المودة، قندوزى اعلمى، بيروت؛ اسلامبول

فهرست تفصیلی مطالب